

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سرنوشت «میکرونی و پیک»
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهر نرس و مقابل مسجد جامع شیراز . تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زرقونه میدان
 شهر نرس



لباس های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وبالی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کورنگو شما : سپاهوش ، جوانان امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارگاه تبریک همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فردشی
 آدرس : متصل بازار امید
 خریدار نمایید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی
انصاری متمم
نماینده می پشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

تمثل مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بیمار آمین ویدئو کست

نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه
تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶



محافل خوشی و
سرور شما را در
کست های با کیفیت
ویدئویی فلمبرداری
مینمایند .
آدرس: شهرنو
تمثل رستوران
لکسی نایف .

شریفی ویدئو کست

خوراکی فروشی عبدالخالق

تمثل رستوران لکسی نایف

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما
آدرس: قوه سید قوشی شیرپور لودنویسی سعید جاده اندرابی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موتو
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرپور
تلفونهای دفتر و منزل: ۲۲۰۲۹-۲۰۲۸۲

مخندیان

قرطاسیه و مجلات منورد
نظرتان را عرضه
میدارد .
آدرس: مقابل دروازه
جنوبی روضه مبارک شهر
مزار شریف و مقابل
هوتل بلا زادر
کابل

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های
تبریکسی ارزان و خوب .
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

علی گلریز

قرطاسیه و مجلات
منورد
راه نمایی
مستند
مستند
مستند

رهنمای معاملات بسیم الله یادگار

خرید و فروش خانه و ابارتومان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور و چهارراهی
انصاری
تلفون: ۲۴۶۸۵

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های
موسیقی افغانی ، هندي و فرسی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند
آدرس: مارکیست جمع پور

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجد پید
وارد نموده است . همچنان
فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی
پذیرفته میشود .
آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که من مانده
مفحه ۱۴

دخوردن و ژردن

آیا میتون از سرطان نجات یابیم؟
درد بول

وقتی کودک آب می خورد
می شود

حیران ننگی حافظه

۲۸ خ

چرا و کس

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ صلي الله عليه وسلم
صفحه ۳۲



بياكوي بايزي ۱۶ مخ



از وحی خند تا بوزخند هفته
صفحه ۲۴

پژوهی در ادبیات کهن ایران

صفحه ۴۱

مدیرمسئول: د. وکوترا هرطنین
تلفون: ۶۱۹۵۲
معاون: محمد اصف معروف
تلفون: ۶۲۲۵۲
سویچورد: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۸-۵۴-۳۹

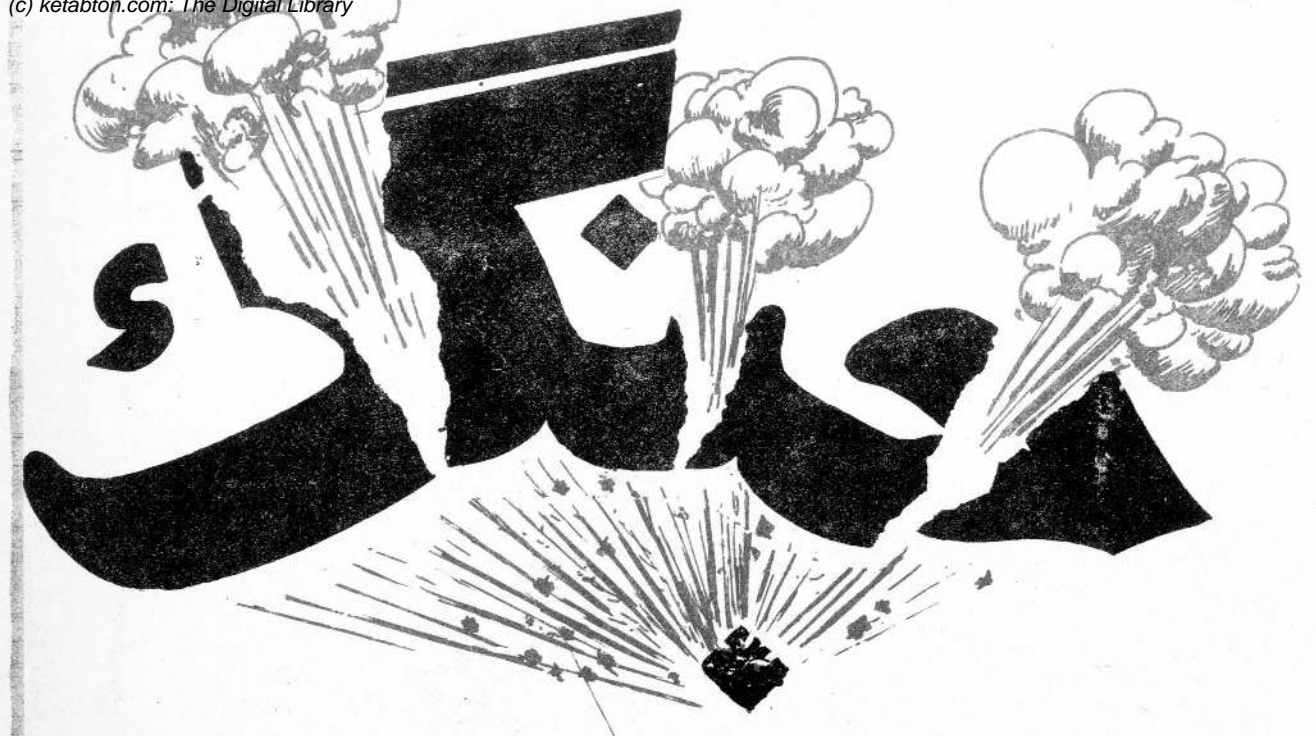


نشریه اتحادیه روزنستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیأت تحریر:
سارق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق وحدان

ارت و گرانیک، حمید حلیمی و
وحمید مسعود
خطاطی: کیبیر امیر
عیسی قائمی
مهتم: محمد گل
عکاس: شریف لطیفی
عنا: بیسون

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد. متنا مین
وارد در صورت نشریاتی که نشر مسترد نمیگردد. نظریات آرایه شده صرف
نظر نویسندگان میباشد.



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . انکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری میگفت: یک بچم مدی سر لیسه شیوه کی بود . بیست روز از عروسی اش تیر میشد که در راه مکتب شهید شد . بچه دگم صاحب منصب هوایی بود . یکماه از عروسی او تیر شد . بود هنوز در ستان عروسی او رنگ خندان داشت که به شهادت رسید و بچه سومی ام فارغ صنف ۱۲ دارال حفاظ بود . ششماه از نامزدی او تیر میشد که در سال ۵۸ زنده . گم و گور شد . بچام هر که امشان . وطنپرستان بر راستی بودن در راه . دفاع از وطن جام شهادت نو . شهید شد .

وحشت جنگ ره از من پهرمین . وحشت جنگ ره من با چشمانم د . یده ام . وقتی ماد رحاصیل بیخوابی شبهایش ره . ده خاک و خون می بیند . نفرت از جنگ مثل خارده قلبش میخلد . به جای خون نفرت و وحشت از جنگ در رگهای جانم جریان داره . غم مثل کوه های همه دنیا سرشانه هام سنگینی میکنه در دیک مادر ره فقط یک مادر رسید انه . فرزندان ره در راه سر بلندی وطن قربانی دادن وه آیره بهترین افتخار میدانم .

بقیه در صفحه (۸۶)

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره ذره وجود شان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوزانها بگیرد ایمان ، با یمردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم : به مادری خبر رسید . بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه جارسد بسترت رفت . در صحن شفاخانه در زیر درختان بیماران و زخمی ها را دید که به چوب های زیرغسل تکیه داده اند . سرهای شان ، دستهایشان و پاهایشان بنداز پیچ شده بود ، مادر به انهانزدیک شد . باد لسوزی وقت به انها خیره شد . هیچ یک از انها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهایشان رفتند .

من چهره جنگ را در سیماي جنگ زده هادیدم . چهره عربان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست پنجا گرج جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود . مفهوم جنگ و ویرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . انها برام از وحشت جنگ قصه میکردند من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر میشد ، قلمم میلرزید ، اشکهایم را در پشت دیوار سنگین پلکها زنده ای کرده بودم ، شعله های اتش در سینه ام زبانه میکشید رگ های تن مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تن فرو میپند .



توسعه : : عبد اللہ درخشانی لکھنؤ

سینہ تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت وکتاک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرالیم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمار پستانسرای ساخته شده که در سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش) اهداف میباشد .

این تعمیر دارای تهدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بونگ میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دیوالماری متناظر یکی بشکل محراب و منبر با آئینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . الماری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این الماری برای آرایش بکار میرفته است .

این هر دو الماری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

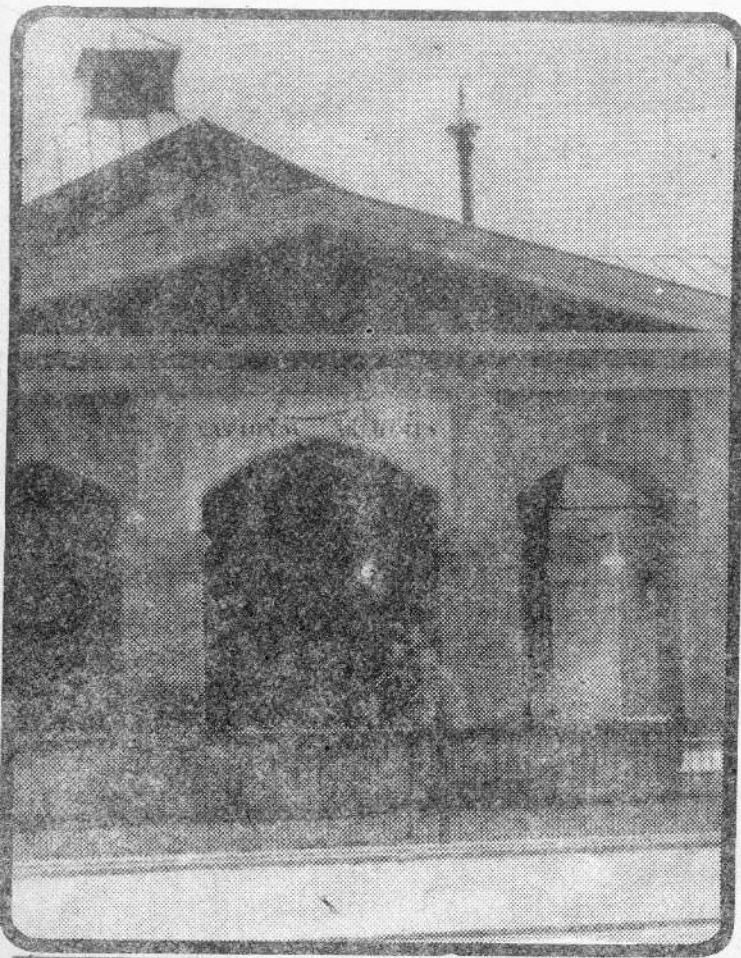
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن میناسا توری شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی ماضی و معین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تلاشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد تکمیل نهادن در این عرصه میباشدند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اطمینان گریانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوسد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولین این موسسه را در چند ان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرت ساخت . آرشیف ملی از نگاه تشکیل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بجهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تهداب اصلی تعمیر دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یاسوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه هابه منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها ازین تهدابهای تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تهداب ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تداپیرمناسی بگونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاسترکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمنت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

- کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.
- در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متداول نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.
- ۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.
- ۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.
- این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.
- در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم بمعهد گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود. لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب مینماید. در قسمت فوقانی یکی از این انباری هاسرلوجه بی که معروف گل و برگ است چله نظرمیکند، در وسط سرلوجه، که از چوب ساخته شده است، امثال امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است، سطح انباری با گل هابریک های برجسته تزیین یافته است، در اعرف این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعت دارند، اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است. در تاج التواوچ، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان می رود که خود میر عمران سرپرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینها کننده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار ازگزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تهداب و استحکام تعمیرات نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظیر به تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تر از ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت، از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تهدابهای تعمیر معلوم شد که تهداب تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. اینهم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تهدابها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد. در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از تات و قیر است در زیر فرش و تهدابهای پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی با جناح تهدابهای اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

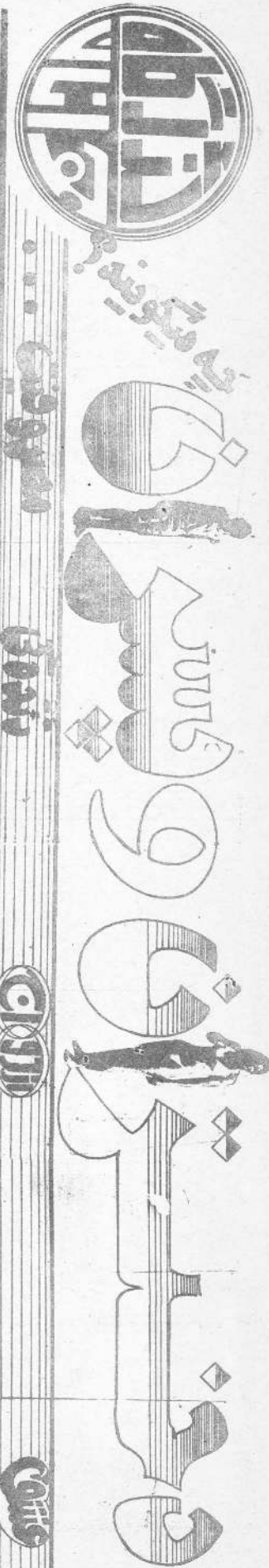
وظیفه ارزایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.)

- ۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود، نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)
- ۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیرمحمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواوچ جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)
- پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، گویند که وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی ها میگویند که این تعمیر مدتی مهلت آنجا دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حربیه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.
- زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



برای یک مرد گزینش عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛
— خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که
برای کرکرت عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مساوی
نیاشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به همسرانش
ندارد. مسرنداشته باشد. چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می بیند. مرد من هم با چنین مردی
در آینده ازدواج خواهد کرد.



دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهرگشا ن فارغ التحصیل لیسسه سلطان
رضیه کابل:—
— خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن بیرونی نموده و به مثابه یک جوان
روشن فکر و دارای یک روحیه عالی و وطن پرستی، مرد—
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان بیرونی از مد و لوکس
بودن یا بولد اراخاچ دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت.

به تمام معنی یک زن

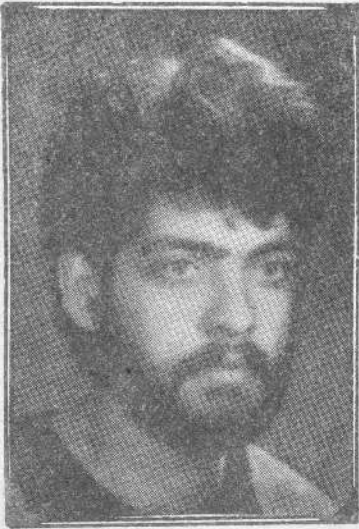
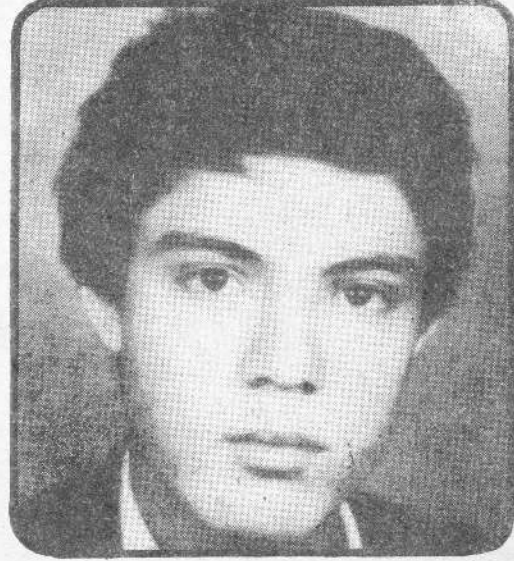
دختران نباید تقلید بیجا کنند

همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
 - عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی یک زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل هم می باشد و میتواند در آینده مادرخوب برای فامیل واجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و ناسوادنی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

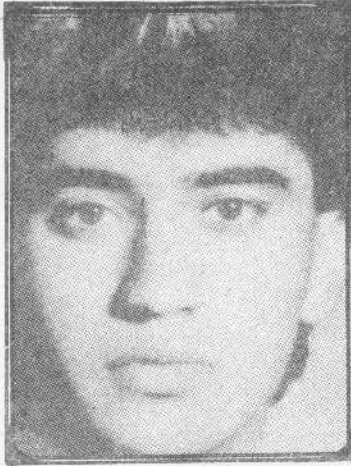
دوران محصل بوهنخی طب کابل :
 - عالی ترین دخترانظر شما کیست ؟
 - به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خودداری نماید و دارای کویکتر عالی واحساس و عاطفه که شایسته یک دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، یک دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد مد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج یک همسر خوب برای شوهر و یک ادر خوب برای اطفال خود باشد .

صابره محصل بوهنخی علم :
 - خویترین مردانظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما اورا بپندیرید .
 جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی وممتاز وسویه تحصیلی خوب باشد . و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانوادگی همکار خوب باشد وفراموشم نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم اورا بپندیرد .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :
 - خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .
 - من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین وسخت گیر باشد و در حق و مص مسایلی زنده گی از منوره نار بگیسزد .

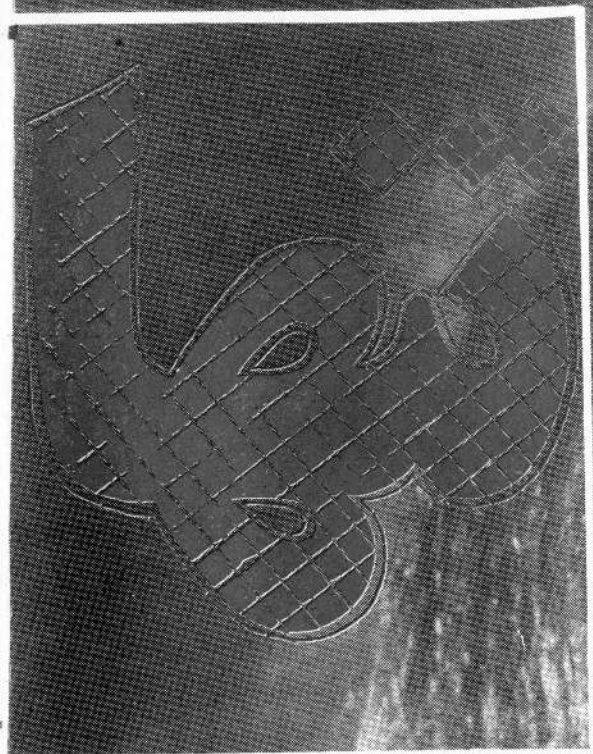


تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :
 - میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده ومطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهایی ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .

کلمه نوری

که می ماند



فریده انوری
یک کلمه نوری ماند هزاران
پارچه شعر را در برنامه های
مختلف رادیو تلویزیون
دکلمه نموده است

وقتی گپ میزد صدای زهری داشت و هرگز فکر نمی شد که آن صدای لطیف زنانه که شعر مولوی سعدی و حافظ و دیگران را یک کلمه میکند از آن او باشد. او در بیست و هفت سالگی در تهران متولد شد. او در سال ۱۳۴۵ در بوئنوس آیرس آرژانتین به تحصیل در رشته هنر وادبیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. در اوایل سالهای چهل به وطن بازگشت و به گوینده گسی در رادیو آغاز کرد. بعد از آن در رادیو عمومی هنر و ادبیات رادیو بی بی سی به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۵۲ باقی ماند. در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو تلویزیون مقرر شد. او در انتخاب شعر برای دکلما -

فریده انوری اکنون در ایالت کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا با فاروق شوهرش مسیح بحریش و سه دختر زندگی می کند. در سال ۱۳۴۵ در بوئنوس آیرس کابل به تحصیل در رشته هنر و ادبیات پرداخت و سالی بعد به ایالات متحده آمریکا رفت و در آنجا به تحصیل ادامه داد. در اوایل سالهای چهل به وطن بازگشت و به گوینده گسی در رادیو آغاز کرد. بعد از آن در رادیو عمومی هنر و ادبیات رادیو بی بی سی به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات ایفای وظیفه کرد و در این سمت تا سال ۱۳۵۲ باقی ماند. در سال ۱۳۵۹ به سمت مدیر عمومی هنر و ادبیات رادیو تلویزیون مقرر شد. او در انتخاب شعر برای دکلما -

زیروخی از برنامه های فوق العاده راد یو بی و تلویزیونی را فریده نه تنها به دکلمای اشعار و گوینده گسی برنامه های ادبی می برد. او در استانهای دنباله در رادیو و تلویزیون ایفای نقش کرده است. در مشهد، استعدادهای فراوانی داشت. او نقش زنده ارک را در استان دنباله در رادیو و تلویزیون ایفای نقش کرده است. در مشهد، استعدادهای فراوانی داشت. او نقش زنده ارک را در استان دنباله در رادیو و تلویزیون ایفای نقش کرده است.

غزل های سعدی را بسیار دوست داشت و نگاه گاه بیت های را تکرار می کرد. ای که از کلمه هنرنقش دل انگیز خدا بی حرف باشی من کاین همه از مهر جدا بی به ویژه این بیت را دوست داشت: شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن تا که همسایه نداند که تودرخانه مایه ای و آنگاه شورش را بطور میزوسی که آنگاه از شور و هیجان بسوزد. وقتی گپ از خیم و بیاضی او بود چنان واکنش نشان می داد که گویی خیم همزد او بود ماست و آنگاهی کاین ریشیات را زنده می کرد چنان حالی داشت که گویی کاین سروده های پنهانی دلش را باز می کرد. از شاعران معاصرین زبان کشوره اشعار خلیلی، پیروزک دهقان، لایق و ناطق آشنایی و علاقه مند بود. بسیار است و از شاعران معاصر ایران نادریور شاملوه ۱۰۰ سایه نصرت بقیه در صفحه ۲۴



مرکه کورنکی : د لجرم

له اسماعیل پیروز
او عزیزې افغان
سره
مرکه

پیلیدې پیروزې



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې
هنري فعاليت به ترکومه خده بربخ
تللي واي .
- داچي زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلويزون له لاري وړاندي کولي شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندي کولو د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسي بې تر ايرولاندې پاتې
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .
پيروز نه يواځې له ما څخه رښتيني
هنرمند و چې د بلکې زما
کورنۍ يې هم د هنر په ارزښت
پوهوله او د دغه هنرخلکو نه پيچ
کې وروسته د کلونو کلونو زه د خپلې
کورنۍ سره بېخلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسې ولسي
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راتولول به
دې ترڅ کې زه هم د محمد د پښ
زاخيل به مرسته راد يوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
بربخ تک وکړ .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم څه خوښه چې د دغه
سترگولاندې پيروز ته کوري داسې
معلوماتي چې کواکي د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته واي : ورکه خواب ماته ولسي
کوري . نو ياد اسي په خپرو کولو
کوي .
- کله چې په مامان زما پيکس
اواز اوريد . زه به مې په تونو
شواوډه اهيله په رات پيدا شوه چې
کاشي زه هم کله داسې سند رغاړې
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط مامان پيري
کاشي رهي او ټول وليدل به

له ودي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکې د پاره راخي . عزيزه -
افغان ښکلې تورنگې جامې به
تن کړې . پداسې حال کې چې
موسکاي پيرونو ونځيزې په خورا
صميميت راسره روښم کوي او د واره
مرکې ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هرحده د مځه غواړم بوښته
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې
په خاطر موخو خپلې ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کور کې نه ياست او په وې
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د تېروې يا هم د وړ ونه و .
بست کوي . مگر تصاد فاک تاسې مې
د شورخون وپه څوږ لويوخت وليدي
انه چې تاسې د غرمې وپه يې به
لخاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کې چې په لور غسړ

عزيزه افغان:

د خلکو د ملنډوله لاسه چا درې په سر کوم... اسماعيل پيروز: يوه دوی سندرې لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي را ورسيزي...



پيروز څخه اخلي .
- کوره ته موږ غلظت رک نه کړې .
د يولاس څخه غزنه څيزې . کله
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
د دغه د زماوي کوم . او د هغه د کور
زې د رئيس په سترگه گوښم .
پدې کې پيروز هغې خبره پرې
کوي واي : اصل خبره دا ده چې
په کور کې تر ټولو مينه او باور
شور دې . له نيکه مرغه زموږ وگډ
ژوند بنسټ همداسايل تشکيلوي
شته ځنې هنرمندان چې يو بل
باندي باور نه لري . د وړې خبرې
په اوريدوسه شخړه پيل کوي چې
اکثراً د يو بل د لاس او پښې به
ماتيدوسه سره ختميزې . ولي موږ
د چا خبرو سې غوز نه ورو . مثلاً
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کې
وييل : (عزيزه خان جيري ده .
بقيه در صفحه (۸۸)

همدې وخت کې مامان زما د ميندو
اوارمانوډ ملاند له لمريه څيز
را حرکت شو . هغه زما پلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کډه وکړه .
او هلته ماته هنري فعاليت پيل
وکړ . اولکله چې کابل ته راغلو
د موسيقي په رياست کې د پسرگن
د اسماعيل سندرغاړې شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د اسماعيل سندر
غاړې اودې د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شول چې اشناي
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کې
د پيروز په مرسته راد يوته راغلم .
اوپه هغه کال مې د هغه سره
غبرگه سندر ((بياگې ي باريزي))
تيت کړه .
- که فرض کړو چې تاسې د پيروز

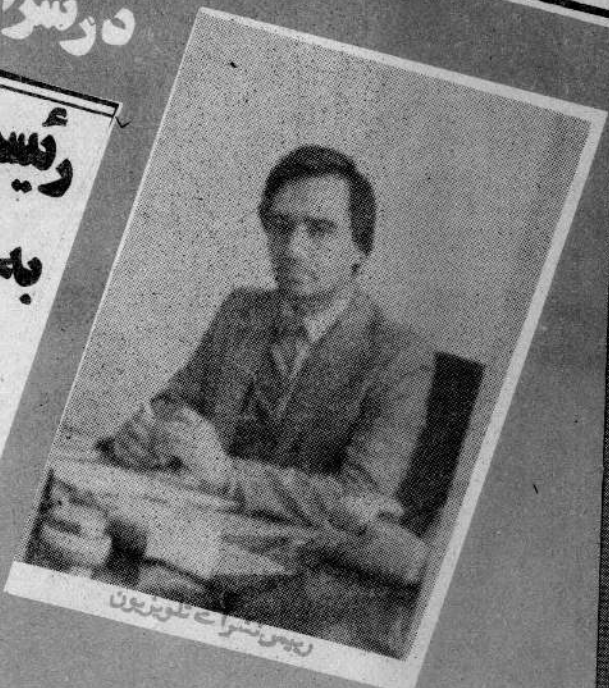
خاندې وايي :
- ماغوښتل چې هلته مو پسر
ومينم چې په شورخونو کې سترگي
ولکيدې نو څو زه چې هم غرمه وه او
هم بياگه ته ميله مې نو کورې وکړ .
چې راځه په شورخونو کې وپولو .
- يعنې دا چې د ((نيم او))
په لخي مو شورخونو وځورل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څو ټوټو ته که پدې باب
وغيړيزي .
- زموږ به د پروا وجر وکې تهگه
ټکور د رباب سره پير وده و چې ما
ورسره ليوښ مينه د لرود . پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقي نه به
خوښيد . خو ما د هغه څخه بسند
منگي او رباب سره سندرې بللې . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد يو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلابيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

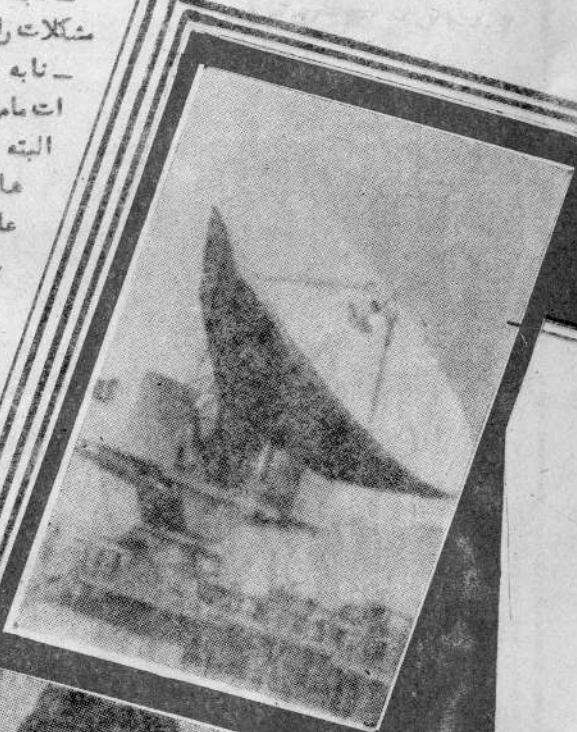
مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها، مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلومی میشود وی آنکه امر ونهسی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسش ها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با بالهای تلویزیون در یک چشم زدن تماشای میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میرزم به سندیهای تلویزیون - وضع کار درین سندیها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر ما قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایر اطلاعات جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تلیفون می پرسم که در دفتر هستید؟ پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نامه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نامه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات امی ببینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوند آمیز.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدیدی در نامه خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم میخورند برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موند خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بپوشانند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه های بسیار با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۱

صاحبه : از حسينا خالد

مدال طلا برای

گل‌ساز افغانی در جاپان

عباسی بیبا گل‌ساز افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می‌آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر بیبا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بیبا را بشناسیم :

سید عباس بیبا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسؤول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل‌سازی آغاز نموده اید ؟
 - از او آن کودکی به هنر گل‌سازی شوق و علاقه فراوان داشتید یا نه ؟
 - در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد ملاحظه دوستان و خواهش ایشان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان دوستان هنرمندان بوده اند ؟
 - خبر قبول اینک دوستانم مراد دین را بشوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود نه روی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گل‌دوزی دوزی دستم می‌کامل داشت مراد دین راه یاری رسانید نه همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل‌سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزش‌های نهاد است که فراتر از بهترین گل‌سازی ها در نمایش گاه های جهانی نیز نمونه های کارگزاران به نمایش قرار می‌گیرند .

ما به مسترم سید عباس بیبا یکی از گل‌سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بیبا در نمایشگاه های کبک ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، بر قصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل خوب نصرالدین شاه کمیدینی به سبک خاص.

مصاحبه : از منیر

آمد • همان بود که من در این برا
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کجاست ؟
- من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :
یا تو گویم عزیزم، من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمدک را مسمی
آفرینم •

- پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •
- بلی • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
زی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیوه صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

- شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید؟
- من سه سال شده است که آواز
کمیک می خوانم و تمثیل کمیک میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما علاقتند به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید؟

- در روزهای کودکی و جوانم
را در یکست و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون
یون را می بینم و کست میشنم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران
میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمیک، د و خواندن و پارچه
های کمیک را در حضور دوستانم
اجرا کردم، آنها مرا تشویق کردند و
هم چنان آواز خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت
است حرف دیگری است که میتوان
با فرا هم سازی زمینه روی را کسک
نمود تا خود نوآوری کند او
از کمبود امکانات گله ضا
است مخصوصاً از پیدا نشدن
مجال هنر نمایشی اش در تلویزیون
او نصرالدین نام دارد و مردم هم
آزاد به همین نام می شناسند •
او در دفتر مجله به منظور مصاحبه
در مقابل من نشیند، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میز میگذارد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

- هنر شما چیست؟ یعنی شما
کدام کارها را انجام دادید و مسمی
توانید؟

- من میتوانم بخوانم، برقصم و
تمثیل کنم، از حرکات مختلف
تقلید کنم صدای ماشین موتورها

الهی من ناخواند و اما من نیز
بمجال خوشی هموطنان ماست •
وقتی در هروسبی یا محفلی در
هوتل استی، می بینی که اوسمی
آید، همه به او توجه می کنند •
به همه احترام میکنند، اما با هر
حرکت خود مردم را به خند و وا
میدارد، با احترام صحت مردم را
می پرسد و با احترام اجازه میخواهد،
لحظه بی هنر خویش را با
خدمت میکند، صد آها و آواز
های مختلفی را تقلید میکند، گاهی
موتراست، گاهی گادی ران، -
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاس است •

شاید به شکل بتوان او را -
هنرمند گنت اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښار په منځ کې و. اصخوانه دې څلور وخوا ته د تلور اتلسو لاري د کوربه مخې تيريدې. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي ورو لويه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښار په شمالي لويه پڅې څنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږمه ونه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې وې مارنوم يې گڼلې و. دلري وطنوڅخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بېلابېلو وختونو کې به د بېلابېلو سيمو پورې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. او پرېره زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا وو ايم د وږمه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد. اونه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانونه تل راته ويل چې د داسې کوربه لرلو لوی داسې يې. او بيا به خواب ورکساره چې چندانې يې په دليل نه پوهېږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول څېرې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان. چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو مزه وران. صادقان. درواغجن رشتيا ويکې اونور.

خپلار به تل نصيحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند هم داسې وي. ته لانه پوهېږي.

رشتيا هم زه نه پوهيدم. يوازي د ځوانۍ په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراود روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پرې وحشتناکه د روازه ده. او د دې د ژوند نقاشۍ پرده مې په مخ کې پرته ده زه د پلار په څېر پوهېږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادقان د رنځم.

صادق جان د پيرموز سرې و. همدغه مرموز والی يې زما خوښيد. رشتيا د رته وايې. همدغه مرموز والی يې وچې زه يې ورچڼ ب کسېم. ده به په هرڅه کې يو بل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځانته تمه پرې رلوده. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولسو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې پېرونه لرل. د سيوري خوځيدل ليدل. وپېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولاي شوای. چاچې ورته غوښتېد نو پورې پوهيدل. د سيوري د سرې بله خوا گڼله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويدلې او د ښار وروسته پاتې سيمه وه. پر راته هغه زمانه پلار څوښيد. تل به يې زه په دې هلکه وډ گلم. او پښم ځل څوښه يې راته وويل:

— د ښه لېنگه سرې سره دې انو يوال ده. خداي دې څير پېښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېده دلته وه چې هغه زما پورې خوښيد. او پورې ول د پورې اوسيدې اړېکې مو په منځ کې ټينگې شوې وې. هغه به پورې زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پورې څوښيد راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه غموسې کرکه پيدا شوې وې. ده به دوي ټول غندل د هر چاپې اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه وچې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوانو پورې شو. که د چاپه گوسو

د بريالۍ چندر ليکنه



د خور کورنۍ

دې مرموز څېر ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پورته ماڅه ليدل. يانې اوس لومړې مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا د رته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وې. له دې پورته مې څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو.

له ځانه سره مې سوچ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده څېرې مې په ياد شوې چه صلی و:

((سيوري خلک لومړې سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خورې اوس سيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دې وکړه. شپه خپله يوسيوري دې. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. ايا هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دې ايا خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړلې. ژوند هم داسې تېرېږي. د سيوري لاندې شيان

پېر جالب دې. پېرې معماوې په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وې سيوري د نقاشۍ يوه پرده ده. سرې بايد د سيوروسره ښه بلکې خپله د اصلي شيانوسره سراوکارولې. بيا نو د سيوروسره څو څو پېڅې بلې ول پرڅوږه ضروري ده. د اېرڅوږه بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونوس سيوروتول شيان خوړلې دې.))

د دې څېر بيا د زده صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان مې زړ قانع کړ. هوشيارې څوښه وم. فکرې وکړې يې څوښو خپل کار کړې دې. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار مې له دې چې مادي د خپلې خورا اختيار مې ټاکلې وچندان — خوښ نه و. څوکه رشتيا د رته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې څرخه پيدا کړه. د انوشک و. په څرخې کې پوهه نه وې. وږمه کې وې. زه هم وږمه څخه خپله دې ووه کسه تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويلو وروسته تاييد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړې و. د خوزو پورې پتنوس راغې اوبه کې يوه پېره گلالي توتې هم په خوز غوړول شوې وه. ټولې سترگې هم دې پتنوس ته ورواړتې چوپتيا څېره شوه. او هغه د چا څېره عزرا بيل د خوشه بوله پاره کوټه وکته. ښه شپه وروسته روښانه څېرې وکړ.

— ښه. ترکوبه چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم څېرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه. موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته څېر شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا څخه کړه اوماته يې موقع را نکره چې د موسکا د سيوري لاندې څوښم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکا له ورکيد وروسته او د هغه د سيوري له پرکېه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

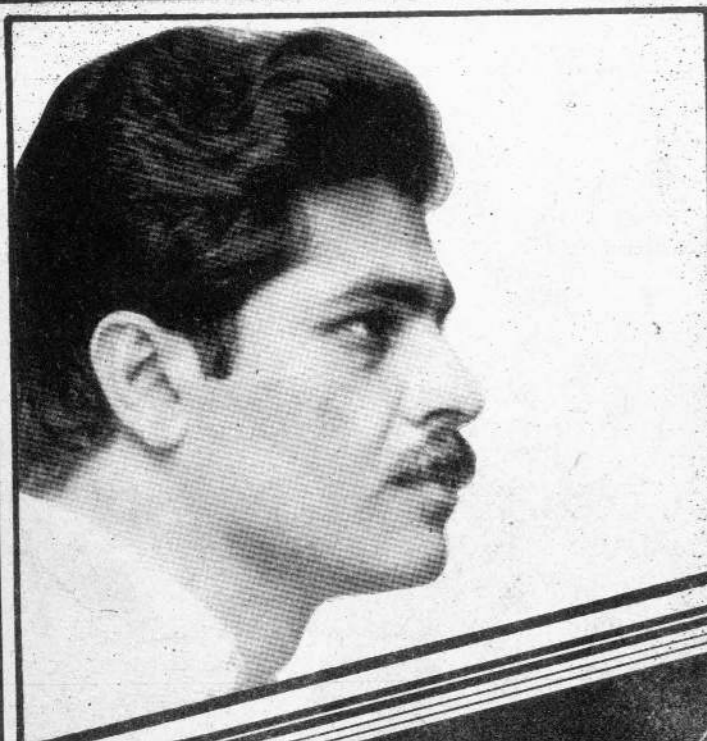
- اختيار يې زمانه دې؟
 - ما خواب ورکړ؟
 - هوستادې؟
 - زمانه دې؟
 - هوستادې؟
- د رې ځل يې دا خبره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نېه يوه — د رانه غزوېل؟

نوتاسې ټول دې څېرې چې — اود دې (چې) سره يې لاس ښکته کړ. ټوله خوزه يې په توتې — کې وپچله او خپلې مخې ته يې کښوده. بيا يې نوخپله څېره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټې د خوځو او ونه خلک راپورته شول. اوبه يې وې شېسې کې دې د پښولانې پروت و. زمانه پېښې سستې شوې وې په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه پورې. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو او ان زمانه پلار به ما شاهدې وويله چې د اکاډه کړې ما هم له دې چې ځان مې گهکاراگانې خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. د دې نن سبا به قاضي په ما خپل حکم صاد رکړې. نه دې معلومه چې سبا به څه وم اوچېرې به وم. — پای —



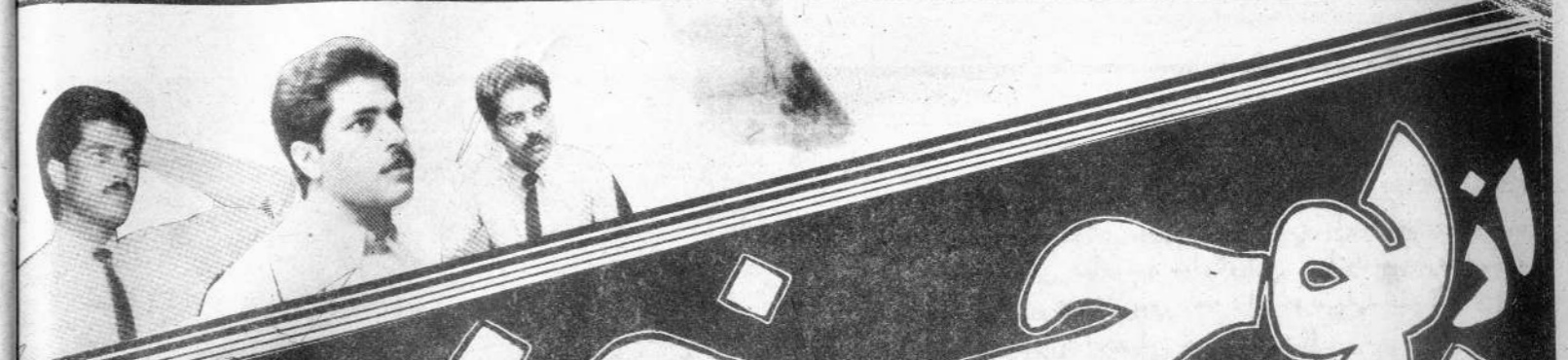
هیچ چیز نگفتی و گیسو درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگوید محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان است؟
 میاشد
 - از دل هم اگر براید زیبای
 این کم نمیشود
 - حالی چی بگویمت؟
 - چیزی گفته نمیتانی
 - چطور نمیتانم؟
 - خوکشکو، گپ سرعاشقی بود
 میگویند چند سال پیش یک مامور
 ازحالا خشود ارشویی، چطوز؟
 سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

برعکس صورت به خشو ها
 بسیار احترام دارم
 - از ترس؟
 - نه، به سه دلیل:
 اولاً، عرضشوی مادر است
 و عماد ری قابل احترام
 دوم اینکه خشو مادر است
 انهم مادر یک آدم خاص
 و سوم اینکه، وقتی کسی
 از طرف مقابل خود توقع دارد که
 مادرش را احترام کند، خودش
 هم باید این شعامت را داشته
 باشد.
 - یعنی احترام کردن خشو
 شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر
 پشت خشو ها را گرفت، نمیدانم
 خودت آینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز
 نویسی یگان مصروفیت عمای
 زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 انطورا (یکان) گفتی که آدم
 فکر میکند فعالیت مای زور-
 بقیه در صفحه (۹۴)

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر تاره

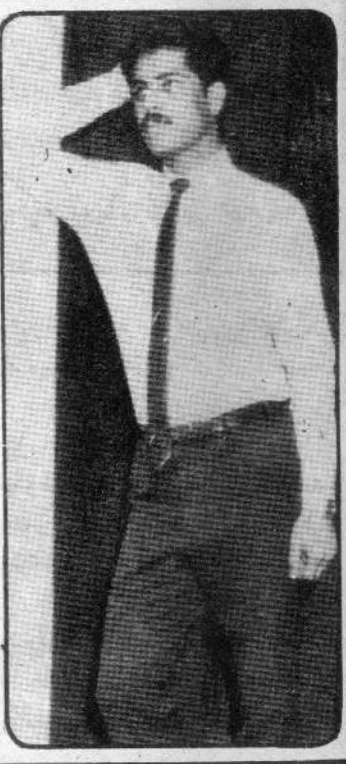


ایوبی خنده‌ها

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفیسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال
 قبل در قره (نوده) ولایت نراه زاده شده است.
 تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهبه و تحصیلات عالی
 خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال
 می نماید. وی در پیش های فرهنگي مکتب و پوهنتون همکاری
 داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیت ژورنالیست و طنز نویس
 با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از
 استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی
 داشت.
 در به قاضای علاقمندانش باری صاحب بی انجام داده ام که
 البته بسیار صمیمانه و شوخی آمیز است.
 مصاحبه از صد:

باید عرض کنم غیر از روزهایی که
 فاتحه معیر، در سایر روزها
 آدم خنده روی هستم. نه چاق
 استم و نه زیاد لاغر، طول قدم
 یک متر و هفتاد و پنج سانتی
 و برشانه هایم ۲۷ سانتی است.
 یک روز که خود را در ترازو های
 زیر زمینی پلازا همراي بوت
 و لباس روی خریطه سودا هم که
 به دستم بود وزن کردم، وزنم
 ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو
 رابه حساب لباس سودا تیر کنم
 وزن خالص میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبود اردوشکر
 وزن تانرا تقسم چهار تکند،
 در مورد نمبر پایتان نگفتید؟
 - نمبر بام راجی میکشید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما
 بوت تحفه میدهم مساله بسر
 معلومات افاتی بنده است.
 - نمبر بام تا دیروز هفت
 بوت.
 - خورد نیست؟
 - نه، بسیار مناسب قد
 و اندام است.
 - راستی، خودت پیشتر
 گتتی که آدم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان ونت کهدر

- سرو صورت تان زخمی
 و افکار معلوم میشود، آیا لست
 خورده اید؟
 - نخیر از مورتولی بس
 افتاده ام.
 - پس ملی بس با سخ طنز
 هایتان را داده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ
 نشده.
 - عمواره علاقمندان تان از ما
 بی پرسند که ظاهر ایوبی مثل
 طنزهای خود آدم بر نشاط
 و خندان است یا برعکس، و-
 دیگر این که ایما جاق استند
 یا لاغر؟ خودتان واقعیست را
 می گوید یا اینکه ما افشاکنم؟
 - یک گپ، چاتی ولاغری
 دیگر چی رازی است که سرا
 میترسانید، افشایش کنید.



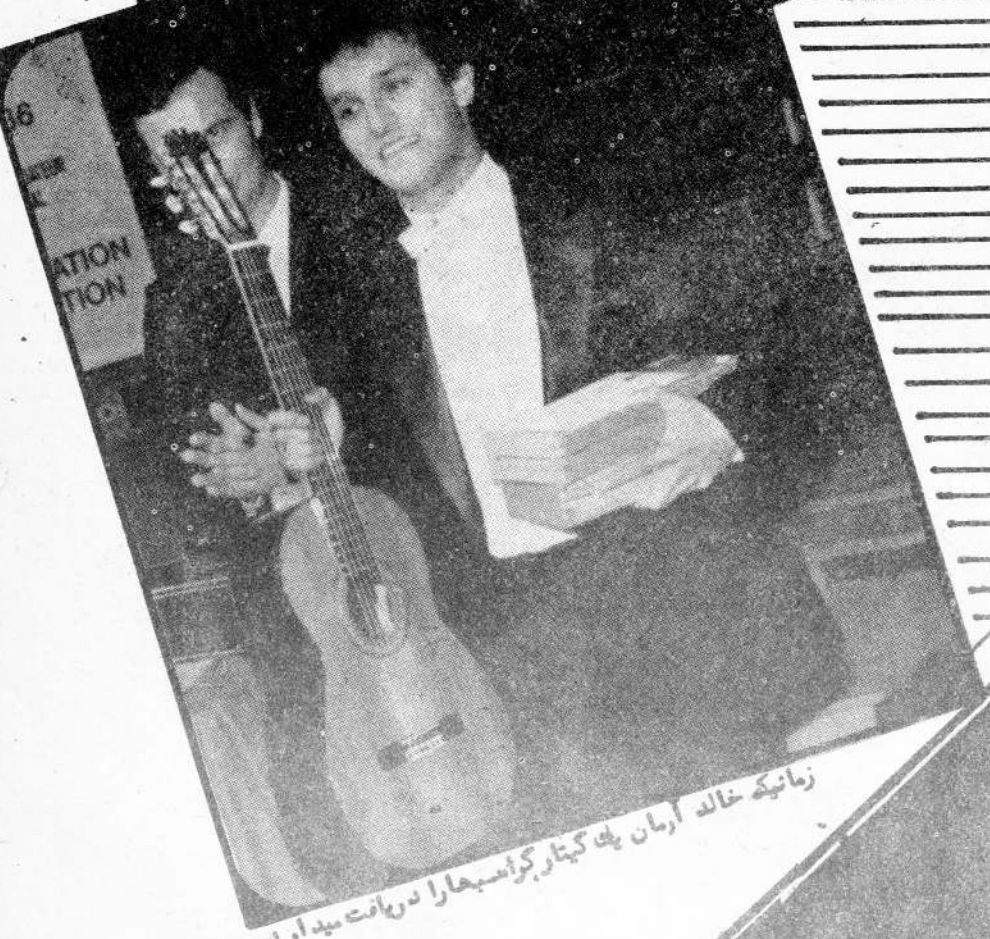
دفتر، همرايت از نوك بینی بالاتر
 گپ میزنم سه روز تهر کرده به
 شفاخانه جمعوریت میروی؟
 - اوه برادر، خداوند به
 خاطر گپ زدن برای هرکدام زبان
 داده و وقتتی که بالاتر از نسوک
 بینی گپ زده شود، چطور تهر
 آدم نیاید؟
 - نخیر، اصل گپ اینست وقتی
 که تهر میکنی چرابه شفاخانه
 جمعوریت میروی، نه که در انجا
 حرف کلام عاشقی در میان است
 و ضم غلط کردن میروی؟
 - ای بابا برادرت غیر از عاشقی
 چهل کار دیگر دارد.
 - مثلاً
 - حالا چرا از ارم میدهی،
 خودت میدانی که انجا مصروف
 سیری کردن دوره ستاز طب
 استم، یعنی در علوی همکاری
 با مجله نازنین ما، سباوون،
 محصل فاکولته طب کابل میباشم.
 - ازین کسب عایت خبر دارم
 هدم این بود که سرگپ بیارمت
 و ضمناً راجع به عاشقیت پرسان
 کنم، به خاطر این که در طول یکسال
 که همراي ما استی، در این مورد
 فاکولته را دوست داشتی، دو سال
 بعد که عشقت سرت بسیار زور آوری
 کرد فامیله زحمت داده خوا-
 سنگاری روان کردی، مگر جالبش
 این است وقتی فامیل انجا
 میروند، متوجه میشوند که دختر
 مورد نظرت، چار سال پیش عرو-
 سی کرده و سه طفل دارد، چطور؟
 - شما راست میگویند مگر
 گپ اینست که از همین قصه خودم
 آگاهی ندارم، در مورد معلومات
 میکنم و بعداً به شما میگویم.
 - خوب، من شمارا به سرگ
 میگیرم که به (تو) راضی
 شویید، پس راست گپ چیست؟
 - بیا از عمی گپ تیرشو.
 - والله اگر تویی اگر قلم بزیم.
 - بلی، بلی - بلی، کسی
 را دوست دارم، دوست دارم -
 صحیح شد؟
 - خیر ببینی، حالا بگو
 که کیست؟
 - احتیاط، عمیقتر بس

Paris
d'un premier
KHALID ARMAN

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

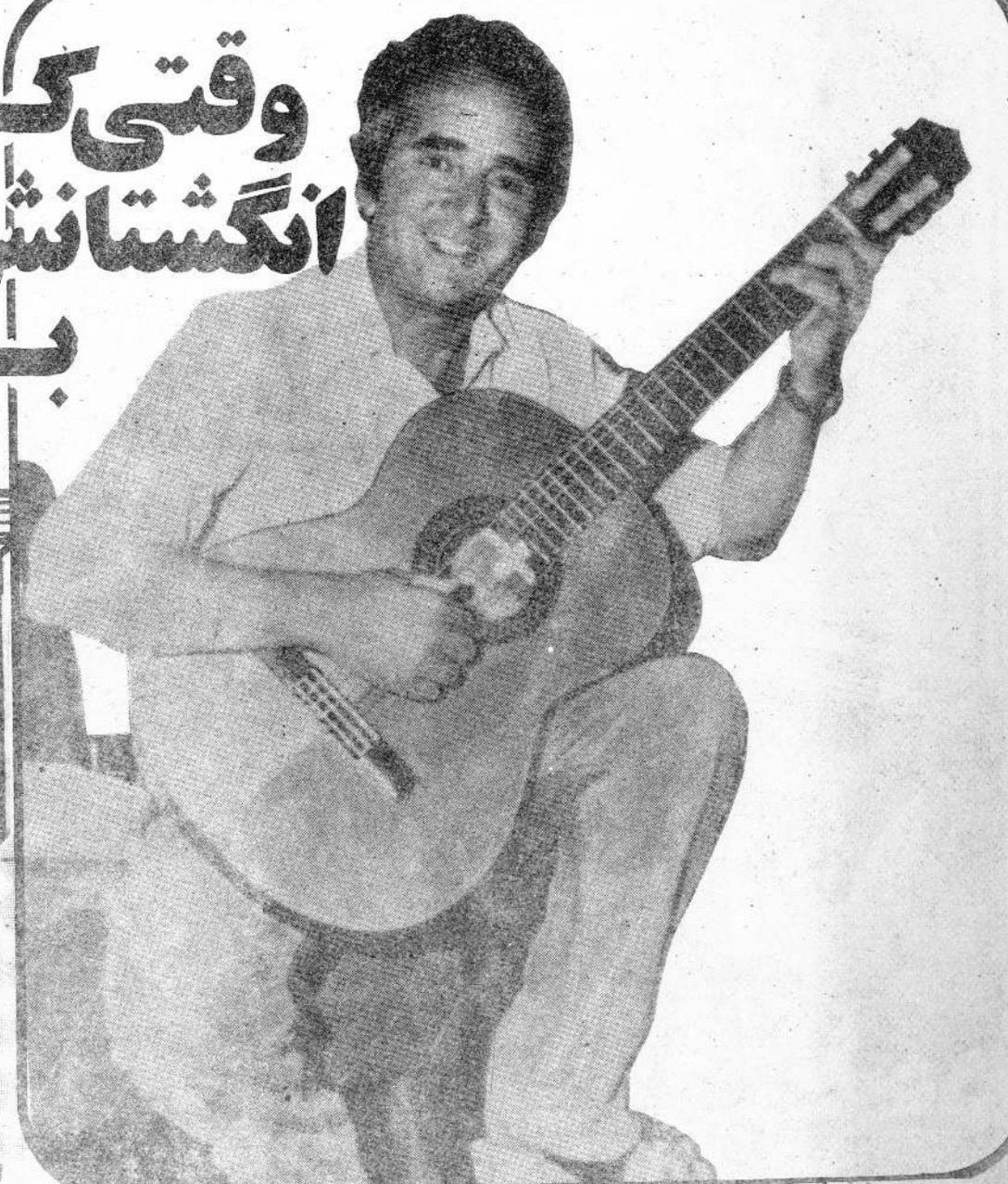
BIOGRAPHIE
Premier Prix d'interprétation
28^e Concours International de Guitare - Paris
KHALID ARMAN est né à KABOUL
Il commença à y étudier la guitare à l'âge de 16 ans, il obtint le 1^{er} prix du concours National de Guitare classique européenne professeur de musique classique de la musique.
En 1984, il fut finaliste au CONCOURS INTERNATIONAL de KUTINA HORA (Tchécoslovaquie).
En 1986, à l'âge de 21 ans, il a obtenu le 1^{er} prix du fameux CONCOURS INTERNATIONAL DE RADIO-FRANCE.
A ce prix s'attache un Récital offert par les RENCONTRES INTERNATIONALES de la GUITARE de la Ville de TARBES, ainsi que la remise de l'Instrument primé au CONCOURS INTERNATIONAL des MAITRES GUITARIERS et acquis par l'Association pour les RENCONTRES de la GUITARE de TARBES qui l'offre à Radio France.

LEO BROUWER
Variations sur un thème de Django Reinhardt
Introduction
Thème
Bourree
Sarabande
Cigue
Improvisation
Interlude
Toccata
Descarga



زمانیکه خالد ارمان یک گیتار گرامسبهارا دریافت میدارد

وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می لغزد



محمد حسین ارمان : من به پسر نوشتام . نروتن باش روطن شی غسود را فراموش مکن

- فعلا من در لیسه موسیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم .
- شما از لیسه موسیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات اراپه کنید ؟
- این لیسه یگانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان میباشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موسیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو بروا متتم مثلا الای موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتشافی ناکردن را - نیکه . من بته در صفحه ۱۸۰

آیا خالد ارمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور

کشور بازمی گوید

انگستان او وقتي برتارهاي گيتاري لغزید ، د پگ انجا تماچاند تاروتکه هاي چوب نه پل يك دنياي از رازها و قصه ها است که صد ميشوند و بال می گزند . راستی این دست چه پرمه است ، دست استاد ، دست تواناست . ارمان در چند دهه اخير يك نام بسزورگ در موسیقی کشور بوده و هنوز سلسله این نام در تاروتکه موسیقی ما و اگر کمترین گویم در موسیقی گیتار در سطح جهانی ادا نه دارد و پسرش خالد ارمان در هر کشوری از جهان حاصل این نام است و حاصل بسک استمداد بی نظیر بر رخشی .
محمد حسین ارمان ، آرام و خوش برخورد است . شپته ود لیسه موسیقی است . روزهای زیادی می گذرد که در نظرد اشتم با ارمان صحبت های داشته باشم و خوشبختانه این موقع مهسر شد و استمداد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .
صاحبه : از منوه باختری

کوچه چای خان پیر

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

بود، از تروخیلی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهایی را که من بناحق بهانه میگویم و تقصیر خواست مرا میخواست. تهر میگردم، به خانه میروم و او نیز به تهر میآید. دیگر همایی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میزد. منم میرفتم و او میگفت، باز تهر نمی کنی.

ما بزرگتر می شدیم، نه با لحن می شدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوهایم میسوخت. آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان می شدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نمی داشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی او بر سرم تهر بود، نه تهر بلکه تهر بود. لباس نهلی صاف بتن داشت، موهایی سیاه و میچشمش به نهایی اویس افتاده بود. او مرا هرگز بداندن کونه حرف نمیگفت بود، خیلی متمجب به او میگویم، اما تندی حرف میزد، چشمانم نهایی های او را حساب میکرد، او یکباره کی خاموش شده بود طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده است. ان - ن - است. کسبه خود لب به دفتر سپارون آمده و این سرگذشت را به دست ما یادگذاشت.

او با دو چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد. قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمی زنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطریک توهینیکه اینگونه تهر شده بودی.

گفتم: حالا که تهر، چه کاری کنی؟ گفتم: هیچ، فقط ازین پس تهرت را میبرداریم. باخنده می گفت: منوقت [] یک خاموشی میان ما راه گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما پرازها می بود، اونوقت ایستاده بودیم منم ایستاده بودم، ولی هر دو ما هم یک سفر بسوی کعبه دل بودیم. یک سفر پرازخطر، پرازتشیب و فراز... روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کوچه ما نفس گرم می کشید. من و او همدیگر راه میرویم همیشه همدیگر میرویم. او خانه ما می آمد و من به خانه ایشان می رفتم، هیچگاه فراموش نمیکنم. در امتحانات چارونیم ما با هم کنار می کردیم. گفتم: بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تخته برایم خواهد داد. همیشه درسهایم را از او میبرم، چونکه بهترین زبان اوستی

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکعب میرفتم، پای پیاده سوی مکعب روان بودم. بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه اول بود. را بیاد آوردم: آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیدم آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گرفت و تهر را شمرده. سپس در بازوهایم داخل اتاق شد. همهنکه چشم هایم را باز دیدم، پرسید: چطور هستی و لبخند زدی. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فایده ام از حالتم خواهد داشت؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کردی و گفتم: فایده ای که توه چه شده، موثر خوب زده است.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم. داکتر من آمده بودند، یکی رویش را گذاشتند و گفتم: حالت چیست؟ سرم رها به علامت تائیدشور - دادم. داکتر صفتی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است. در شفاخانه نبود.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم. داکتر من آمده بودند، یکی رویش را گذاشتند و گفتم: حالت چیست؟ سرم رها به علامت تائیدشور - دادم. داکتر صفتی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است. در شفاخانه نبود.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم. داکتر من آمده بودند، یکی رویش را گذاشتند و گفتم: حالت چیست؟ سرم رها به علامت تائیدشور - دادم. داکتر صفتی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است. در شفاخانه نبود.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم. داکتر من آمده بودند، یکی رویش را گذاشتند و گفتم: حالت چیست؟ سرم رها به علامت تائیدشور - دادم. داکتر صفتی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است. در شفاخانه نبود.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم. داکتر من آمده بودند، یکی رویش را گذاشتند و گفتم: حالت چیست؟ سرم رها به علامت تائیدشور - دادم. داکتر صفتی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است. در شفاخانه نبود.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم. داکتر من آمده بودند، یکی رویش را گذاشتند و گفتم: حالت چیست؟ سرم رها به علامت تائیدشور - دادم. داکتر صفتی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است. در شفاخانه نبود.

صبح همنکه از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم. داکتر من آمده بودند، یکی رویش را گذاشتند و گفتم: حالت چیست؟ سرم رها به علامت تائیدشور - دادم. داکتر صفتی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون پیش دادین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است. در شفاخانه نبود.

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همگانه بود، پدر مردی بود که همیشه آرام ولی خیلی بیخود تهر بود با کسی حرف نمیزد. وظیفه اش دهنی از - ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود.

ولی مزاج پدری نداشت. با من میبرد و خاتمش هیچ گاهی باخنده و مزاج صحبت نکرده بود. مادر من آهی کشید، این آه، گره راز را گشود، او همسراه با اشک گفت: دخترم تو مثل همه بدنها آمدی، پیش از اینکه بدنها به این روی یک ساله کوچکی خانوادگی بدترت را طلاق داد. تو بعد از طلاق بد نیامدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تورا برای من، که خواهرش بودم، سپرد. بتو اسمی گذاشتم و تورا فرزند خود خواندم، تویه مکعب رفتی و آهسته، آهسته کلان شدی، و حالا تو هم اولاد ما هستی. تورا دوست دارم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد. همنکه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمم سرانبر شد. چه من گفتم: آگه. تو مادر میباشی، ایطور دم دروازه میباشی. او فکر میکرد که حرف های او در من اثری نیکو دارد و من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثر آن دردمالیم مادرهای من یکجا شد.

آری [] بیادم آمد که یک خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که - نزدیک مطه. ما قرار داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادر غمخیزه ام، مادر شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه. ما نگهداری شده بود. برداشتم مادر جان گفتم و گفتم، صورت تازیش را ببینم.

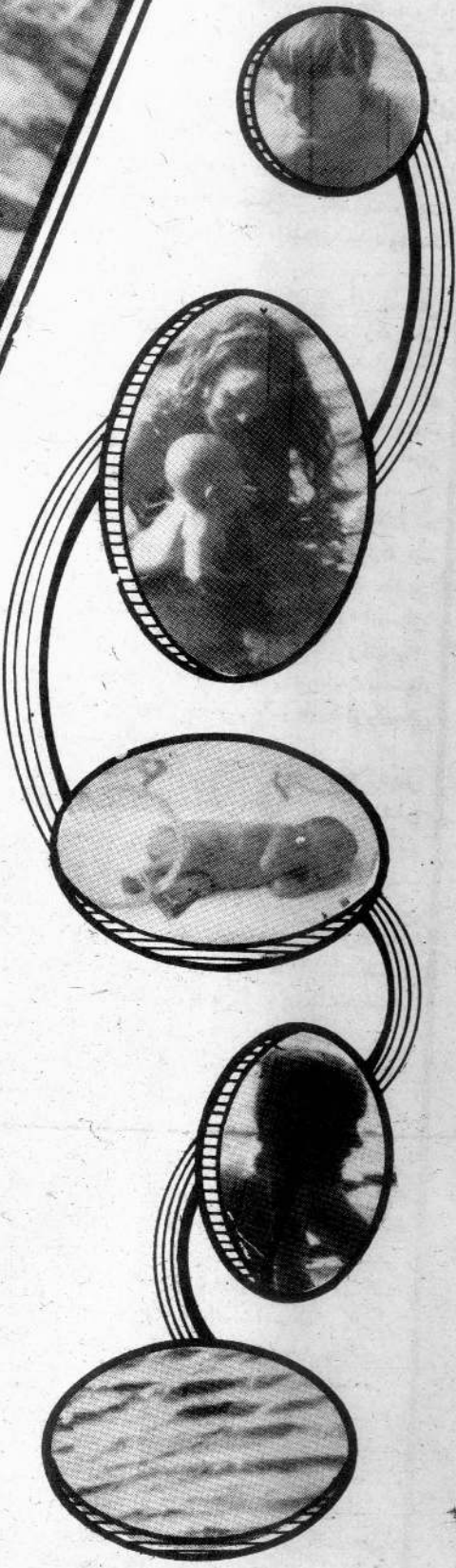
روزی ((او)) آمد، در حین مرادق الباب کرد. پدر را باز کردیم، به داخل حویلی گردید. مزار او در پیشان دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت ماندم. برایم گفتم: تو دم نمره کاهاب شده ای، تهریک باش، آنهم از توه همین توقع را داشتم. بطرفش نگاه کردم، این گامهای هیچ خوش نیامد، این درجه به وجد نیامدم. از او پرسیدم: ما کاهاب شدیم؟ به آواز بلند گفتم: دم نمره، اینه ما پارچه بگی، شما دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

باخستگی تمام بارچه را گرفتیم، یک ورق سپید چاپند کله سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگفتم. او هم بمن خیره شده بود. - اشک چشمانم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گفتم. او که، از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت. لطفه من گذاشت تا بگویم. شاید او هم گریه میباشد. یکبار دستی این موهام به نوازش پرداخت. پلی دستی ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بزم سرفه... توانست اسم مادرم را بنامان بیاورد و منم دانستم مادر را میگوید. هر دو ما این قبر ما در من تشمتیم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند. ای گلش آن آغوش یکبار باز شد. مرا در آغوش میفشرد. باخود در دل میگفتم: مادر... تو... را... دوست دارم. با آنکه ترانندیده ام، تراندر خیال دارم. مادر... اشک چشمانم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

فایلش یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرسید پرسید: داکتر صاحب از خود فایلش میگویند داکتر گفتم: او را نبودن، یکی پرسید: از - مادرش؟ مادرش هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خود را تیاره معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون گیاهی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فایده چطور؟ هرایی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیش میگردم. بگر همه سوالها بی جواب میماند. او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه برایم یک همسایه آورد. غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند. تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گرفته بود، کوچک مالیک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سرای بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن، ازین رویا درم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خوانم - باخون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما []



فقدان کودکی و آب

تولد

فرجه از: هارون

والدین او وقتا فوتتا به سرد
 او نزدیک من شدند و خود را مطمئن
 خوابیده یانه؟
 دخترک نوزاد واقعا خواب
 همه روی خود ندانست، از سر
 اونه در دستر شفاخانه بلگه
 در حیوه سیاه (در بیس آب)
 تولد شده بود. سرتاپای او را
 امواج گرم در برداشت
 والدین دخترک که استرا
 (ایا) گداشته بودند به نوبت
 طرف او نزدیک می شدند و مشکل
 باورشان می آمد که فقط چند
 ساعت قبل طفل آنها در بیس
 آب تولد کرده بود.
 چندی بعد طفلک بیدار شده
 و خانواده باکی با نسکی، کاتیا
 مادر او را در ولاد پسر بدو و دختر
 نوزاد آنها (ایا) به اولیسن
 گردن شناوری در حیوه سیاه
 پرده اختند.
 با وجود آنکه چنین مناظری
 رانی توان در هر ساحل بدو ولی
 مشکل است امروز به آن اسم
 معجزه داد.
 زایش نوزاد در بحر باد را آب
 روز بروز موج می گردد، جهان
 چنین تولدات در کشورهای
 شوروی، فرانسه، ایالات متحده
 آمریکا و جزایر اسکانه بهیوا روز
 به روز از یاد می باید.
 زاده از ۲۰۰ تولد در آب
 بحر زیاد رقیب منزل در اتحاده
 شوروی ثبت گردیده. جالب اینکه
 نه تعاریف واقعه مرگ مسا در
 ویا نوزاد دیده نشده، بلکه کد ام
 مواقع ناگوار بعد از زایمان
 دیده نشده است. تولد سالم
 این اطفال، درست بودن فرضیه
 ادوکتور ریگود چارکوفسکی را
 به اثبات رسانده. برصوت ۲۰
 سال قبل فرضیه تولد طفل در آب
 راتدین نبوده بود.
 تولد
 ماد طفل تسهیلات زیادی را در
 از زخم شدن و درد های سخت
 در انتهای زایمان می باشد. تولد
 در آب برای خود نوزاد هم آسانتر
 و طبیعی است، زیرا طفل در دو
 زنده گی خود در بطن مادر در

بین مایعات قرار ارد و زمانی که
 او را آب بد نیامی آید، تغییر نسبتا
 کسی را متحمل می گردند.
 هنوز هم محققین علم طب راجع
 به این نسی دانند که نوزاد در
 لحظات نخستین زندگی خورد
 چه چیزی را احساس می نماید.
 ولی این کاملا واضح است
 که بعد از ترک بودن بطن مادر
 نوزاد ضربه قوی که ناشی از نیروی
 جاذبه زمین است متحمل می گردند
 در این اتنا نوزاد ۳-۴ مرتبه
 بیشتره اکسیجن ضرورت پیدا
 می نماید. انرژی که طفل در بطن
 مادر ذخیره نموده، جهت احسا ده
 بالانس و خوارت در مقابل نیروی
 جاذبه زمین (وزن) به مصرف
 می رسد. توازن از طرف دیگر
 که او را محول مایع به ماحول
 (بخشک) مشکلات را در زمینه
 تطابق او را گانیم نوزاد به جهان
 می آورد.
 در رساله های آخر رنتیج
 تحقیقات که در این زمینه صورت
 گرفته، به دن چون و چرا ثابت
 شده که چگونگی نخستین روزها
 وحقی اولین در شکل روانی او را آینده
 انسان در شکل دارد. بخصوص
 رول بس مهم در رابطه میان حالت تولد طفل
 (فشار فیزیکی که نوزاد در انتهای
 تولد توسط سر خود متحمل
 می گردد) و امراض روانی بعدی را
 که در آینده ممکن است هائیکند
 حالتش شود، به اثبات رسانیده.
 انسد.
 تولد طفل در آب در واقعیت
 امری که در طفل از ماحول طبیعی
 مایع که در رحم مادر او را احاطه
 نموده بود، به ماحول مشابه مایع
 از حالت بی وزنی به حالت
 بی وزنی که در آب همان می آید، میباشد
 همچنان در شرایط مذکور برای
 نوزاد لزوم مصرف انرژی جهت
 رفع نیروی جاذبه زمین حس
 نمی گردد. چنین شرایطی تسر
 نوزاد ۳-۴ مرتبه اقتصادی تر
 تمام می گردن، واضح است در
 صورتی که نوزاد انرژی مذکور
 شده در بطن مادر را در انتهای
 تولد کمتر مصرف نماید، انرژی مذکور
 در رشد بعدی او تا به ثمر قابل
 ملاحظه خواهد داشت. اطفال
 تولد شده در آب دارای عضلات

توی تریونه و اولین حرکات راجع
 مهارت خاص تنظیم می نمایند
 جنین اطفال زود تر از همسان
 خود می نشینند، زود تر ایستاده
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند
 ناگفته نماند که در آب بازی جوو
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند
 ماه میتوانند زیاد از یک کیلو متر
 شنا نمایند.
 با گذشت زمان فرضیه
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت
 اطفال شناور با سالم تر و مطمئن تر
 از دیگران بازی آینه آنها کمتر
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات
 حواسی را متحمل میگردند و بطور
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج
 وید خلقی می نمایند. در صورت
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم
 و سرد با ساز عضلات و در صورت
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف
 می شود.
 مشکل مهم دیگر که اکثر
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار
 می نماید عبارت از بزرگی سر
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان
 باشد برای او تولد شدن مشکل
 است. فشار که بالای سر طفل
 در انتهای تولد وارد می گردن،
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او
 سر نوزاد گردد و در شکل معنیده
 تا نیروی وارد نماید. معنیده
 چارکوفسکی در نتیجه ماما گد
 قبلی زن حامله توسط
 تعویضات مختلف بشمول
 آب بازی، عضلات لگن
 خاصه و بیشتر خصالت
 (الاستیکی) مسی
 بخشد و تولد نوزاد را
 با سوزش سهل تر
 می نماید.
 اگر از تمام این
 تسهیلات
 گذریم
 و بنگالعه
 ایسن
 بقیه در
 صفحه
 (۹۷)

توی تریونه و اولین حرکات راجع
 مهارت خاص تنظیم می نمایند
 جنین اطفال زود تر از همسان
 خود می نشینند، زود تر ایستاده
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند
 ناگفته نماند که در آب بازی جوو
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند
 ماه میتوانند زیاد از یک کیلو متر
 شنا نمایند.
 با گذشت زمان فرضیه
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت
 اطفال شناور با سالم تر و مطمئن تر
 از دیگران بازی آینه آنها کمتر
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات
 حواسی را متحمل میگردند و بطور
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج
 وید خلقی می نمایند. در صورت
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم
 و سرد با ساز عضلات و در صورت
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف
 می شود.
 مشکل مهم دیگر که اکثر
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار
 می نماید عبارت از بزرگی سر
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان
 باشد برای او تولد شدن مشکل
 است. فشار که بالای سر طفل
 در انتهای تولد وارد می گردن،
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او
 سر نوزاد گردد و در شکل معنیده
 تا نیروی وارد نماید. معنیده
 چارکوفسکی در نتیجه ماما گد
 قبلی زن حامله توسط
 تعویضات مختلف بشمول
 آب بازی، عضلات لگن
 خاصه و بیشتر خصالت
 (الاستیکی) مسی
 بخشد و تولد نوزاد را
 با سوزش سهل تر
 می نماید.
 اگر از تمام این
 تسهیلات
 گذریم
 و بنگالعه
 ایسن
 بقیه در
 صفحه
 (۹۷)

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او

سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول مجمل شوي و. فعاله او هراړ خیزه ونډه واخستله. کله چې د پرتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتانو)) استبداد یې رژیم نسکورې (امپلا) لاجې نیتوې رهبري کوله یواځنې ملي سازمان و. چې په انګولا کې یې پخې اوکلکې نظام او سیاسي ستې د رلودې او همداروچه په چې وی کولای شول د ازادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسې او رهبري یې کړې انټونیو اګوستینونیتو همغښت چې د سیاست په لور کې یوشمېر شخصیت و. د افریقا د شمېر او په محاکمې کې لول د مبارز او انقلابي شعر په آسان کې لکه خلاصه ستوري اوس هم محلی یې او د راتلونکې کې به هم وطنی او ((توري افریقا)) استعمار وهلی او استبداد بمبلی ګوتونه بښه زبانه کسې.

د نیتو شمېر نوم مشهور مجرېه ((سیخې هیله)) نوم یې چې د نړۍ په لویو ژبو کې ول شویده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبسی جایزه وګټله. نیتو افریقا د شمېر و دی، د انګولا د شمېر و دی او شمېر د هنر ټولنې افریقایي په زړه کې لږې.

هغه په ویل د افریقا د خلکو لږو هلی توند له حماس شعرو پرته بل څه ندي. دغه (تور) شعرونه چې د هغه تن یې لک کړې د متروکو پښو یوه ندي چې سخت او سار ه د هغه په تن پورې نښتی دي.

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتود دي. بقیه د صفحه (۹۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم لمر لپاره زنداني شو. اوس نو نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د پرتګال له پولو څخه وتلي وي او دي یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یو شمېر شاعرانو او ازادې غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلی و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کاپل، د پیکاسو او اوسنیو سترو مشهورو ادبی او فرهنگي شخصیتو د دده لپاره د ازادې غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طب- پت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل موزی هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((انګولا)) خلکو ازادې پخپلې جنبشې رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و. په غاړه واخړسته. هغه نو اوس هم اویزې شاعر و. هم یوه طبیب او هم زور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم لپاره د ((د مافه مېزا)) په یوه تاجو کسې د زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېږل شو. د اهل خلکو د دده په پلوي اعتراضیه غونډې وکړې او د دده ازادې غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولیدول شواو په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې ازاد شو. خوله پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه لکه پرتګال څخه وتښتو او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاسا ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې پرتګالی استعمار د انګولا خاوره په ونښو لږ لږ و. او په هغه شپه کې چې د ازادې لمر لیدلی و او د آسان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندي ښکاریده. هغه، یعنی ((اګوستینونیتو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷) پلار یې د عیسوي مذهب د پروتستان د څانګې کشی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

پلار یې د عیسوي مذهب د پروتستان د څانګې کشی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

نیتو خپلې لومړنې اوسنې زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او ازادې دوست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر یې په خپلې لاسه کې د انګولا د نوي زیزیدلی ملي فرهنگ په آسان کې وپلید. هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې پېرې اساس او مهمې مسألې یعنی له پرتګالی استعمار څخه د خلاصون مسألې ته وقف شوي و.

خرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت له لارې هم خپلو ستم خپلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمیرا)) په نامه په یوه طبیې ښوونځی کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استګلم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) ونيول شواو زندان ته ولیدل شو. له ازادې وروسته یې د پرتګال د استعمرو د محملینو په نامه یو شمېر محملینو په رانیکال جنبش کې

نوښته د معریف

دا را

کلام خجله

کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونسیمه فروع د پده گانشی است. زنده کی ساده وی تحمل دارد. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه یی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلې در چنین مسابقه کسی از او سبقت حتمی نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را درین بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهت مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد، قرآن را جستجو می کند، همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقید صفحه (۸۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالای لوی ولسوالی ښووار است. جشنان تاریکشی انگیزه ښوای تیز گوښا و ښو - مندی حافظه اش بوده است. وقتی با زبخت کلام خداوند (ج) را از امواج راد یو شنید، شپته آن کلام شد و برای فراگیری آن صداه ته تعداد از اهل کشور بلکه به سرزمین دورتا هندی مصر سفر نمود. میگوید: ((حفظ کلام خداوند کاری و قرائت در دست کار یگری - است. من در دوسان و ۸ ماه - قرآن را حفظ کردم ولی برای قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. در دست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن - تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ و قاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا ایستد تسخیر می کند. و کودک کشی

((کلام همچون آفتاب است، همه آن میان کم و زنده از او اند)) وقتی حاد به صدا و احساس آسانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج رو خنوازان فرار میگیرد. این بنادر در مورد قاری بزرگ وی مثال حدیث میکند.

در ب کوچک حویلی راد قی - الباب سکیم. کودک در می گشاید و قاری نزدیک الله سلم وسط حویلی مرا به امانی مشایعت می کند. اتان با تالیف هادی نمازگدا ری مزین است او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کمتر معاینه سماع شده میتواند. وقتی در ترجمه شعر او خوانندم بیشتر باور کردم. او چقدر ریاضت است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه یی نیز است. در کمال میزسته و در کجاها



او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: مورچل

ماورچ

روزنامه مستقیم

بین المللی

بازنده دقیقه در زندگی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شمر کار خود را در چهره
و چشمان آن زن دیدم زیرا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای دستان من
میریختند برای من بالاتر
و مفیدتر از همه نعمات دنیا بود.
- آیا ارزش این شغل را از-
همان شروع تا رسیدن استید ؟
- من وقتی صفت آ مکتب
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه
میکد شتم زهرس عارا مید یسدم
حالت عجیبی برای دست مید اده
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟
تنامسانه یونیفورم مطس
نیود از دستان آنها خوشم
می آمدن دستان که بامرک به مبارزه
برمیخاستند .

۱۰ روز ۱ کیلو مایع را از بطس
اوجان سا-تم بعد از ارا عملیا
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شد در آنجا کانسرتش حیرت شد
گفته مریس بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریس
یکماه تحت کنترل مانرارد است
درمدتی که مریس در شفاخانه بود
خون ، دوا و سیرم او را از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون دادم یکماه که
مریس در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتانی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریس رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمدنچنان

در آنجا د وکتور مریس هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد یسک
می بینند .
اکثر زن مامریضانی مرا معینه
میکند که بین مرگ و زنده گس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم او را نجات دهیم .
مثلا بخاطر نام یک مریس
را از صیغه آورده بودند کسسه
(کیست تخمدان) داشت در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعد از عملیات میگردد مالمس

فندی حمید سرشترولیسر
عمومی و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی ؛
من تا اینجا چون آن در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کام صحبت کنیم با هم از عملیات
خانه صحبت واهم کردن چه کنار
در عملیات خانه صورتیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرمی آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و مخصوصاً ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند.
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مرضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گی
زن و سرنوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناسی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و مرکزتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حوضه تربیه اطفال خود
بج نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای
بقیه در صفحه (۸۰)



ضیاء بیسند



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن سردین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیاکوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

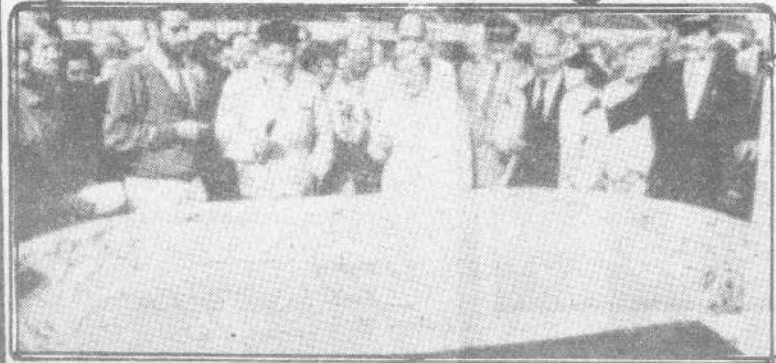
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد
Dominique Durand
رسمی را بردیواری کلیسائی در
پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار
قرن بیستم» معنی شد. در این
رسم ۴۷۷ پورتیت شخصیت های
بزرگی که در قرن بیستم ناامان بر
سرزبانها افتاده است وجود
دارد.



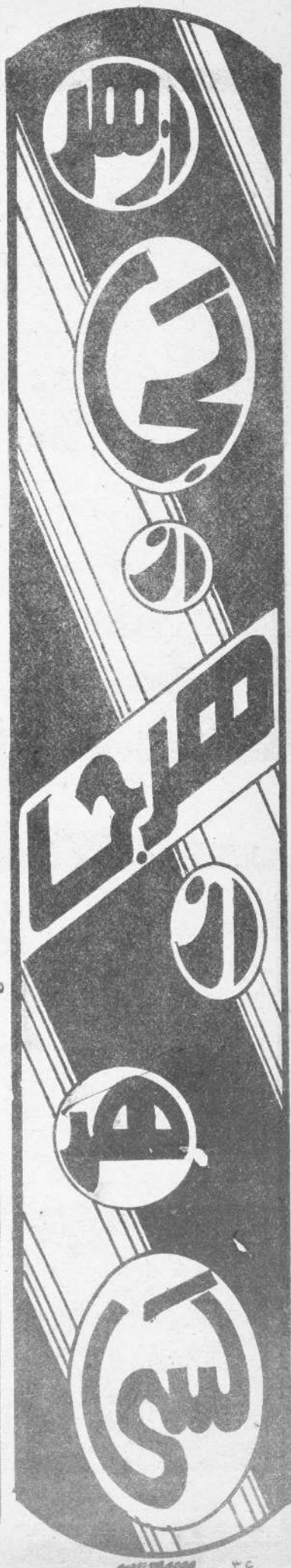
قهرمان بوکس یا درازبی نماز

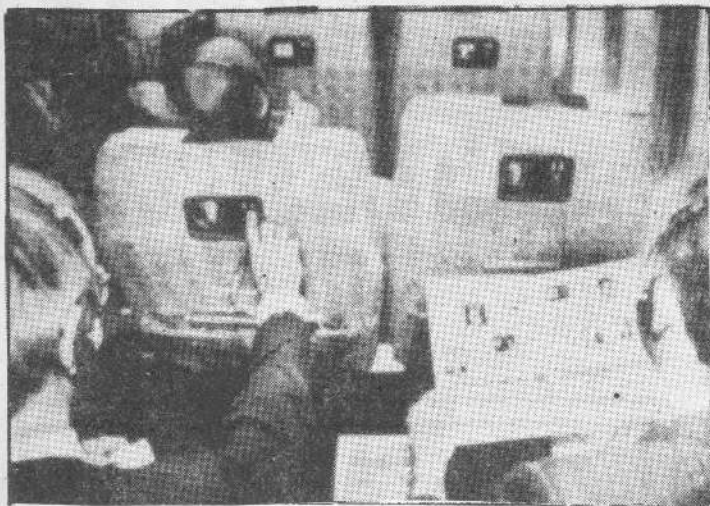
قهرمان بوکس در وزن سنگین
مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب
خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس
مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه
تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو
قهرمان سپینگر به تیسون با سخن
نشدار گفت: «بچه همین حالا
پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو
باشی» تیسون در جوابش گفت:
«برود درازبی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی
سال گذشته پنجاهمین سالگرد
گشایش را جشن گرفت. درین
سالگرد در میدان ستدیوم مودل
اتراک از یک تمیه شده بود -
آوردند و در اطراف آن کسانی جمع
شدند که در المپیان هلنسکی
مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواند

مرد ۳۹ ساله می بنام مارتین گانی از وستون امریکا تصویب خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسرش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی آنها را داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا

کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکید می ورزند که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...



مادر کلان وریکاره جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب وریکاره های جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

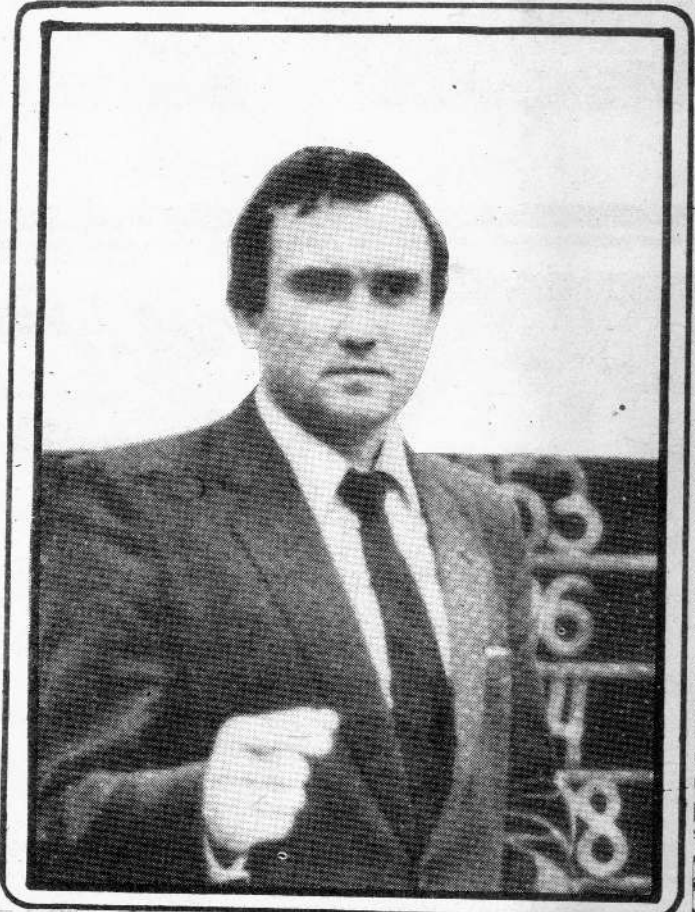
غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را بخت. فعلاً اوقظ ۷۰ کیلوگرام وزن دارند. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ اکیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. لاین وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت



ټولونه په زړه پوري دي

حيرانوونکي حافظه



وازمان خولکه څنگه چې څرگنده - ده ددغه کار له پاره مې کوم -
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 ترې کارواخلم نه درلودل - په
 لمانځنې مواد چې دماخذ په توگه
 په لومړي سر کې مې له هغې ساده
 طبعي څخه چې نورې اولونې -
 هېڅ لري، که واخستله ؟ د
 کوچنيو ((سخو)) څخه مې پيل وکړ
 دپايدېوولکلمات ايجادونه مې
 په رڼه تکرارول او هرځل تکرار
 کې مې نوې کلمات ايجادونه
 وړنهاتول - دوخت په تېرېدو سره
 په دې پوهېدم چې دحافظې
 د ښه والي له پاره دښمن خو
 محدود متودونه په پراخيزمن دي
 چې دهغوی له ډلې څخه لمانځنې
 ماخپله دخپل لمان له پاره
 اختراع کړل، دښلگي په توگه
 هغه وخت چې په توره څنگه -
 باندې لېکل شوي مدونه حافظې
 ته سپارم - نوڅه کوم چې په
 مغز کې مې د يوه ټاکلي انځور په
 څرنگه نه مېم کوم او په هماغه
 ډول مې په بهرني حافظه کې
 وساتم - دغه محدود دپهروايز د و
 تمونو د اجراکولوڅخه وروسته
 په بهالو توگه ترسره کېدای شي
 خومومي پرښم مې په رساده او
 اسانه ډول څنگه چې په مومي
 صورت په ذهن کې لپاره انځور
 اها رسم ساتل کوم گران کار نه دی
 خوشحاله بايد په پرله پسې ډول
 ورته وکتل شي اوهرځل دمنظري
 ټولې برخې بايد هغه پورته پرته
 شي چې په ذهن کې پاتې دي -
 لنډه دا چې منظري ته بايد ترهغه
 وخته پورې وکتل شي چې دمنظري
 ان بهرني کوچني برخې هم په
 ذهن کې لمان ونيو -
 ياتې په (۱۷) مخ کې

مورې نوځکف چې دحيرانوونکي
 استعداد ايجاد دی، دسترس
 پورخ رانکاره شواو دڅو تنو دپاره
 چاوشخه مې هيله وکړه چې
 په تېرېدو کې ورسره مرسته وکړم
 له دغه حيرانوونکي استعداد لرونکي
 ارتست مورې نوځکف سره مې د
 کېمې دنپاره صوب استراحت
 لمان کې پېژندگوي شو د هغه
 استعداد اوحافظه زما دپهسې
 حيرانتاسې شول اوداپوښتنه
 راسره پيداشو چې څرنگه
 کېدای شي په انساني مغز کې
 دومره پېچلي جدول ((ټيبل))
 شي ؟ لکه څنگه چې څرگند
 ده د ارواح پېژندونکو دڅېړنې له
 مني انسان په منفي ډول په

د ډاکټر د حېرانوونکي حافظې

دشوروي اتحاد د اوکرائين
 جمهوريت په مرکز کیف کې د شوروي
 اوهرنيوداکټرانو ټولنه شوه نوموړو
 د زړښت د پراېلمو هکله بحث
 وکړ
 په دې ټولنه کې د اوکرائين
 دجمهوريت د علومو د اکاډمۍ د غړي
 ف. فريکس څرگنده کړه د زړښت
 په مقابل کې مبارزه شونې ده ،
 ډاکا په هغه صورت کې کېدای
 شي چې هغه داوسپتي له پاتې
 شونو (بقاياو) يا ساکوشخه پاکه
 شي ، داکارډ لمانځنې څرگنده
 واسطه نه بلکه دفعالو شوسکرو
 په مرسته چې په بيالوژيکي ډول
 پخپل شوي وي سرته رسېدای -
 شي - ددې تجربې په جهمان کې
 چند بيونکي مواد په
 خوړو کې کېږي ، زهري مواد په
 بهر وکولو کې جذب شي او په نتيجه
 کې دتجربې لاندې پراختونه تر-
 کنترول لاندې راضي .
 دلپنځگراډ دطبي علومو
 دانستتوت پروفېټاپال (ډاکټر)
 څرگنده کړه چې په اورگانيزم کې
 مې له متعادلو اوښاتو سولانت
 څخه ژوند شونې نه دی . دا

تعدلات په ماشومانو کې په نيمه
 توگه ليدل کېږي هغه ماشومان
 چې ژوند يې دهغه هغه کسې
 د گڼتن اندازه د زړه نسبت
 زياته ده په همدې بنسټ
 د زړه وچې دهغوی له نفسی
 کمزورې هغې څخه نه شي جوړ -
 يداي .
 نوموړي داکټر چې دلمان نومېد
 زياته کړه چې دوخت په تېرېدو
 سره دپهروايزو طبي
 څرگند اوداپوښتنې (معانيت)
 اندازه به راتپه شي .
 د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 دپروس پېژندنې دانستتوت
 پروفېټور ف. فريکس دپاڼه ډاکټر
 وويل چې د زړښت دڅېړنې اود
 هغه دغه راتک په برخه کې د-
 اورگانيزم دغاي توان ستروول -
 لپاره ، نهارې وسيلې شي چې
 داتوانو له کمزور تاشخه ورسول
 شي اوپه پورې لاندې هم بايد
 لخواکمن شي .
 په دې غونډه کې د شوروي
 اتحاد د اوکرائين دجمهوريت
 د علومو د اکاډمۍ دپروس پېژندنکي



د شوروي اتحاد د علومو اکاډمۍ
 دپروښک دانستتوت پوه غونډه -
 وکړه چې په گډه دی ډاکټر
 اصطلاح د ((کهرشي تزاو)) په
 جوړولو پيل وشي ځکه دامواد په
 په اورگانيزم کې دمواد و د تبادلي
 اوهشلاو اوهمدارنگه دارگانيزم د
 هغې ترکيب لپاره تنظيم سره مرسته
 ايازاره خلک پدې اميد دي
 چې دوي دې زار وي خوځ
 که ژوند او يا دحوانی درمسل
 غواړي نو تر هغه رخته پورې دي
 انتظار باشي ترڅو چې پدې
 هکله دپوهانو څېړنې وروستې
 بري ته ورسېږي .
 ياتې په (۱۷) مخ کې

گرامافون څنگه او چا را منځ ته کړ؟



دې توگه به ثبت کيد د اورید و
 لپاره مې خبره برعکس کيد -
 غږ راخيستونکي متن به دمار -
 بيچې جوړښت دغه اويا د باندې
 دغږ د خوړيد وسبب کيد او دغه
 غږ به بيا پوي داسې برلاسې څپې
 چې دا وريد وړ به نه و بيا وړي گوم
 د زمانې په تېرېدو سره ان پسون
 اونورو مخترعينو چې په دغه برخه
 کې مې په کار پيل کړي و دغسې
 اختراع ته وده ورکړه - حلبسې
 پوښ لرونکي استوانې خپل لمانځي
 مومي استوانې ته ورکړ او دپهسې
 بياي کې صفحې داستوانې لمانځي
 ونيو خوځله چې د يوه بل بدلسون
 په ترڅ کې نه ماتيدونکي صفحې
 راښيي - دکست يا فیتی په رامنځ ته
 کيدو سره يونوي انقلاب په دغه
 برخه کې راښيي - څومره چې د
 گرامافون د صفحې په برخه کې
 بدلون رامنځ ته شو په هم هغه
 اندازه ماشين هم وده وکړه -
 دې مانا چې دا زمانې امریکايي
 او جاپاني پوهانو له خوانوي څېړنې
 وړتيا شول خو چې په اوسني
 پرمختللي ښه رامنځ ته شو -

په ۱۸۷۷ کال کې ادیسون
 دڅېړنو نېټولوپه استوانه پيسې
 ډوله اله برابره کړه - دغه پخپل
 تحقیقاتي مرکز کې چې د نیوجرسی
 په منلو پارک کې و د هغه بيلگه
 جوړه کړه - وروسته مې دخپلسو
 حيرانو شويانو يوالاتومېر اندي
 کيښوده او ویې شوه چې ده -
 اختراع کړي ماشين کولای شس
 هم ثبت وکړي او هم څېړونکس
 ده د وړ کتون هغه نامتوسندره
 چې ((مري يوکوچنی وريد رلود))
 وويله چې د ثبت د ستاگه همدغه
 سندره په کتبت ډول بېرته
 خپره کړه -
 ادیسون دغه ماشين ((فونو-
 گراف)) ونوماوه چې له دوولکسو
 څخه جوړ دی او غږ اخيستونکي
 مانالري : د هغه اختراع شوي -

این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا لخته های که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

تومور چیست؟
تومور عبارتست از توده یا لخته های که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا لخته های که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

تومور چیست؟
تومور عبارتست از توده یا لخته های که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به سرطان را بیشتر می سازد؟

پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارتند از: قرار گرفتن بیش از حد در مقابل اشعه ماورای بنفش آفتاب، رادیو گرانی زیاد، دود کردن سیگار و تماس با یک سلسله مواد کیمیایی.

آیا سرطان سارده است؟
مسئله نه.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا لخته های که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

تومور چیست؟
تومور عبارتست از توده یا لخته های که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا نه؟

سرطان را میتوان با یک سلسله آزمایش های معین قبل از ظهور اعراض آن تشخیص کرد.

چرا دانشمندان سرطان را در حیوانات مورد مطالعه بررسی قرار میدهند؟
زیرا سرطان در تمام اشکال حیات وجود دارد. با تحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده اند. کفیات مهم طبع بوسطه همپوتجار به عمل آمده و تایید گردیده است که زندگی بیشتر انسان را نجات داده است.

چه چیزی موجب سرطان میگردد؟
چرا سرطان بوجود می آید؟
هیچکس نمیداند. در واقعیت امر، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست. هر چند علل یک تعداد سرطان ها را می شناسند.

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگردد؟
آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگردد؟
آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگردد؟

آیا سرطان ارثی است؟
چند شکل محدود سرطان قابلیت ارثی داشته ولی انواع عمومی آن هر چند در برخی از این انواع عمومی چیزی بنام ((تایلانت خانواده کی)) معروف است، یعنی تمایل ابتلا به نوع خاص سرطان که در میان اعضای یک خانواده مشخص نسبت به افراد دیگر جامعه بصورت کسل خیلی بیشتر است. این نسوع تایلانت خانواده کی در سرطان پستان، کولون، معده، پروستات و بیضه و همچنین در سرطان نسوع Leukemia دیده شده است. بنابراین، زمانیکه یکی از اعضای خانواده دچار یکی از این انواع سرطان ها گردند، اقدامات احتیاطی برای اعضای دیگر خانواده توصیه میشود. (خانواده در اینجا تنها شامل والدین و کودکان نبوده بلکه همزاده گان، عمو ها، عمه ها، خاله ها، نواسه ها و غیره را نیز در بر میگیرد. آیا بواسطه نشانه سرطانتان است؟
خیر، ولی بواسطه ها و خون ریزی ها ممکنست نشانه خطر سرطان باشد. در مورد هرگونه خوشبختی بایست همواره مشوره دکتر را گرفت.

آیا برخوردن شخص در مقابل سلامت شخص باشد، پس با اجزای معاینات سالانه بشمول معاینات سرطانی از قبیل پاپ Pap پروکتو Procto توس - سرطان را از خود دور سازند. سلامت کامل دارم، پس چرا به اجزای معاینات بپردازم؟
شخص از سلامت کامل برخوردار است ولی شکل ابتدائی سرطان میتواند وجود داشته باشد. بقیه در صفحه (۱۴)

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نورمال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا لخته های که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

تومور چیست؟
تومور عبارتست از توده یا لخته های که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا لخته های که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

تومور چیست؟
تومور عبارتست از توده یا لخته های که در آن رشد غیر قابل کنترل کربسات سفید خون وجود پیدا کند.

تغیر... ها نعمیدم... شما در جستجوی متسول
 خان همسر سارساک مجدی بی، هستید و والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا به فروشی رسید، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم، فرزند شاهم اگر بنام متسول
 سراغ او را بگویند، به مشکل موقوف خواهید شد، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجوی کنید، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه» (شهرین) یاد می
 کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار
 عضویت داشتند، خان مرحوم سارساک مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند، منظورشان از متسول
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه» (جنسی) یا
 «همسری» بود که این روزها روی نهان مجلات روز
 نامه های برصده بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و آمریکایی سارساک مجدی بی، بتول
 خان را «ترکش دلمت» یا بلوای ترکی میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود، البته من دینبازه معلوما
 بیشتر ندانم، مرحوم سارساک بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کاپیوش میخوانم و ولسی
 اکنون نهدانم کجاست... راستی گفتید خوشاوند
 شماست ۱۰۰۰ آ... ۱۰۰۰ آ... والهی نهدانم چه
 بگم، سالها شدم دیگر او را ندیده ام... تنها
 همقدر نهدانم که همسر سارساک مجدی بی بود و
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشید، بیچاره
 مجدی بی، خیلی زود، راه جهان دیگر گزشت
 ... میخوام بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایسد
 گت، همین ندارد... بگم... پس بسیار خوب گش
 بدهید

چنین مواقع کار خود را میدانست، یک بوتل کاربنات
 بخورد آورد و با توضیح پیش نهاد کرد:
 «بفرمایید پاشای من!»
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
 نوشیدن آن، در حالیکه از کسواستغفر الله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت:
 «معدرت میخوام اکلانس (وقتی صبحانی مشوم
 همیشه اینطور است) چه احساساتی من به فلیسان
 آمده حال معده ام بهم میخورد»
 شما جوانها متاسفانه این صفحات تاریخ مارانهدا
 سمود بی فرزندم، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و جبروت داشتیم که من انتخار گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد؟ و آنکسی
 سمود بی فرزندم، در آن موقع که پاشای ماسفیر کوسر
 ایتالیا را فریق مرق کرده بود، منحصرا امورشق -
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است. این منحصرا
 معنی ژستی را که یاناستی پاشا بخود گرفته، «نورا»
 لرن کرده، سرکوش غیر نهاده، و چیزهایی گفته
 است، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستسور
 داده تا از پاشا بیوسد که «با حفظ ده نمیدکشین
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد پندشمان

را از همسر دم یاناستی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرماشور
 ها سپارند. شما قصر یاناستی پاشا را ندیده اید؟
 ندیده اید، حتما بروید و آن را تماشا کنید، «نورا»
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان، سری به
 آنها هم خواهید زد، در محوطه بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه آن چون تصویر پیمان روی نهانها
 میگرد.
 خدا شما خیر بدهد... حتی میگویند سنگها،
 مرموزی های شتاب ها، آینه ها و غیره همه از
 ایتالیا آورده شده، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روفنی نقاشی شده، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند. خدا مرحوم مجدی را فریق نسور
 کند، چون دوست ایام نوجوانی من بود، لذا امن
 این قصر را خیلی خوب می شناسم، حرف ای روزگار
 گذشته! زندگی من تقریبا دهن تقریبی
 شد، فرزندم، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند، ولسی
 اینها همه به صرف خودشان بوجود می آید...
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویکی نام

نوشته: عزیز نسلیان

یکی از پاشاها، درست نهدانم ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم، سرماشوری داشته بنام «یانها -
 سنی فتح پاشا»... هر چند این یاناستی ظاهر را
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست
 داشته است، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه میکرده و
 بعدا مناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم -
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند، حتی -
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نهایتترین شان دولتی را به
 «یاناستی فتح پاشا» اعطاکرده است. هنگام -
 اطاعت شان به «یاناستی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 در زده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام -
 داده به «ده» نهد کوشن از سر جمع «راضی هست
 یا خیر؟ یاناستی پاشا برآشفته و بالحنی تحقیر آمیز
 به سفیر جواب داده که غالبا «شما را با و نهی خارجیه
 عوضی گرفته اید، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم» شب دیگر در مضامینی که در منزل یاناستی
 پاشا برگزار شده بود، وقتی بار دیگر سفیر ایتالیا
 بفکر چانه زدن افتاد، یاناستی با بزرگواری جواب -
 داد که «آلمانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهد پیش نهاد کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دارم، چانه زدن ضرورت ندارد، مرا تحقیر میکنید
 خیلی متاسفم، چنین حرفهایی صحبات وظیفوروی مرا
 جیره دار میسازد، قطعه نعل آنرا ندانم»... این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیکی
 آنها قرار داشت، شنیده میشد، چله قطعه نعل
 آنرا ندانم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود،
 وقتی بگوش سفره پاشی شست و پنداشت غذا های
 آشپز به مذاق ایشان گوارانیا نموده «شامسرا
 بهم زده است، شتابان زنه و چنانکه همیشه در

تصوی بطور تحفه امارتکم؟» جناب یاناستی پاشا
 جای همان تصوی را که بعدا به نواسه شان سار
 ساک مجدی بی تعلق گرفت، برای امارت صرف مناسبت
 تشخیص دادند. ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
 یگار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و راوی آن زمین امارت کردند.
 نگاه کن فرزندم، نگاه کن... و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر... و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام «مگر پاشا انانی بود که یکی از -
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفهای بی نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان امارت
 میکند، غالب ترینیکه آن زمین ملکیت همسر دم خود
 شان بوده، البته می فهمید منم که نازکی کار در -
 کجاست؟ این را میگویند سیاست. یاناستی پاشا
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود، از چه
 ایتالیایی های پرداخته بنام خود ثبت میکند، انسانهای
 آنروز واقعا چیز دیگری بوده اند، اگر امروز مثل
 یاناستی پاشا، چند نفر معدودی داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد... حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نمیتوانند بپزند.
 آری نهدانم و شما خواهد درها و «بتول خانم
 معلوماتی بدست بیارید و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم سارساک مجدی با بتول خانم و حتی فوت مجدی
 بی، ارتباط نهان دارد.
 طول ندهیم آقای من، ایتالیایی ها، نخست زمین

کار نداشتند و باید روز بازی سیاسی، قصر های
 خود شان را به صرف اجنسی ها بپایه کردند...
 فرق نور باشند... سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد میشد به شمول مرمز های رنگ... باور میکنید
 فرزندم که انسان در آن شتابهای مرمز حرکت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که یاناستی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها
 ... میکنم»... این را گفته همینان خشمگین سو
 آن شتاب های زیبای ایتالیوی میزدت، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قشلی می بوده است، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پروروی بوده خداوند رحمتش کند.
 دارم میگویم فرزندم، من باید بشما درباره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غروغات شدم.
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید «سار -
 ساک مجدی ملزوم» همان یاناستی فتح پاشاست.
 پدر سارساک، مجدی بی که شخص متبارزی نبود،
 چندان از وی نام برده نمیشود و سارساک مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت یاناستی پاشا
 زاده را داده است. مجدی بی، یگانه وارث -
 یاناستی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرافقت و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بپردازد یا شغلی را بیاورد.
 اگر من میگفتم «کسیکه موجب برهاری من شده همان

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دها تان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را کرد خود فراموش می نمود و میگفت: ((اشب هممان من هستی)) و آنها را به مسائل می پرسید و می پرسید که به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد. مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خرد دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰ فرق نسیب میداد.

در صورتیکه کار بجهنم منوال منصور بخود او برنگذاشته و فیر میکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موقوف کرد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) - یا ((لقه شمیم)) را بگفت که اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و سیار پرفراغه بود، گفتند خهشاوندشما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاسر میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی سارساک مجددی واقعا خلی کمک کرد، در غیر آن ممکن نبود آن دارایی و ملک و مال بسیار را انتهای باشد. شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوندشماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است. این سارساک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و سارساک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از سارساک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به سارساک مجددی خود مان نگفتم. ((هنوز ششما. نگذشته، این زن ترا بهاد نفا خواهد داد.)) فقط از راه اندر زکوی در - آدمم:

- مجددی بی، برادر، خداوند نهایی را برای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند. اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منصور بخودگی، در نظرم کار درستی نیست. نه خداوند بندگانش این کار را می خواهد، نه این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از هم جنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی. زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نور من باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگداهم تو هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشی.

سارساک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که سارساک مجددی ما وقتی آگاه می یافت که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۶)

سان معاشخوردن دایمی، تعدادی با دنجان دورقاب آمانور نبرد داشت. هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم. اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوا زبان میداشتند میگفتند. سارساک مجددی پولها را دودسته بدون حساب و کتاب بهر سو میبرد. وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلقی پر میشدیم شب از نیمه میگذشت، سارساک مجددی اندکی دستور میداد: ((اورکستر - دنهال مایلید)) ماسوار موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان با تمام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد. انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیسی ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنهال قافله، موترهای ماهراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده بسیار پهنای آن همراه برهم، گاه تا حاشیه صحرای گاهی تاکار دها با این ساز و برگ خود پیش میرفتیم. بعد از صبح سارساک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانامده میشود. پولی را که بهر هرات بر این مانده، نهدانم چگونه خرج کنم، کاش شغلی میداشتم که روزی سه - - - - - (معادل ۵۰۰۰۰۰) پول (عاید میداشت ولی نتیجه کار خود می بود) بیچاره مجددی آنوقتها خیلی مضطرب بود زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی روحا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از بیایمان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آنهمه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خورد و می نوشید، نشانند و خلاصه با پنج شاخی می خورد و می خورد با هم کرد اما تمامی نداشت. من با چشم خودم دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرماشیر فتح پاشا))

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد هکتار مزرعه، باغ، خانه و نظایر آن. نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزرعه اصلا معلوم نه بود، بیکران بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزرعه تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواندند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم در می گشتم و سارساک یک حمام را قوی میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن دراز می افتادیم. فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخیزد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد و سارساک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوا، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شبانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند. و عواید یکشنبه همه آنها از حساب ایزداخته شود. حیف ها که همیشه در سایه - سارساک پول خوبی میبرد، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهوادارن ها در آن شب بمنظور اینکه هم دستور را اطاعت کرد و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در خود اعلاقی بدین ضمیمه آهسته بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهوی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

سارساک مجددی این اعلان بعدی خوش آمد که عاید خالص یکماهه آن گانهورا به صاحبش بخشید. مرحوم آدم خیلی خوش قلبی بود و دنهال کار شویاب می گشت، انهل و بخشش به فقرا، دستگیری مستندان و هرکس که حاجتی داشت، دهنم

پنج ناحیه سکونی شهر ملک اصلی او بود. جزیره - های هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را پایان بود زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج بود، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوتم چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند.))

صبح شنبه که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیست)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزرعه بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بفروشم)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سروکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو کیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بس است برای چه دیگر در مقابل من ایستاده ای، زود بفروش اینها را و جان مرا خلاص کن))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزرعه ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برای تان شرح دادم عقل از سر تان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد حسن ازیامت پہ گلستان کی
 زاد جی فوٹی دودھو فوٹی دلی
 ستا بہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد ہیلو ہیلو شاگھی می ((بہ سترگی)) شکلو
 مہ می یادہ ،
 مہ می خیال مہ ،
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...
 ستاد ہاداد خیالونو پہ شوگی
 ستاد ہیر نفونواور نفونوہ لہوگی
 لک شمعہ لگدہ ، ولہدہ ...
 ولی بیامہ خندیدہ
 خوتہ پہ دکھو مہی |
 بہ پہ خیل حسن مہو مہی |
 راہ لہی راہ ہیلہ شوہی جاشوہی
 دل چاد نرہ دہاشوہی
 نوروز ما د نرہ پہ مہ کی
 د پردہ دگلوشاگی تہ غور مہی
 نہاتی زیاد فکر تال کی
 د دل چاد جی ہیلی تہ تختگی مہی
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲
کابل

دو سال خیال

جی بہ سترگی می ستاد حسن وارث
 داختران خور لں ژوندی نہاوش
 جی د سرشوندو نکل مہ یی نزدی شوم
 لاکھندہ زندگی می تیل خوارش
 جی دزلفو خیال دی ماراکاز و خیرہ
 لہ سہی تہ می دوکان جیود مطاوش
 جی داستاد وصال خیال سرہ جملہ شوم
 تیل فوٹہ راہ و تہیتی ہزارش
 ناراس ، می ستا د ہلٹین کی شوہ پہ ہرخہ
 راہہ گراہی جی (مواج) لیز ہقرارش

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سرس نغمہ اشب
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
 تا خلوت مارانہ کلد غیر تو اشلال
 یک کوہ گران را پس درمی نغمہ اشب
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
 اندر دل سنگ تو اوسری نغمہ اشب
 صرست کہ نغمہای جهان جان مرا سوخت
 صرہای جهان را بہ شدی نغمہ اشب
 نند کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
 زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
 اکونکہ ز وصل تو مرا چن بہ کام آسے
 بر شام سپہ مهر سحر می نغمہ اشب
 چون بر تو خورشید زد افسان بہاری
 مریان تو بر سوہ زدی نغمہ اشب
 عظیم شہباز

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
 سرمست چون سیدہ فردا نیستہ ام
 فردا اگر نیامت اندر مکتوب تو
 چون بانوی نیامت اندر مکتوب تو
 تاباں ہرنگہ تو مخطوب تھا نیستہ ام
 اندر مسر خاطرہ تھا نیستہ ام
 در روی نگاہ تو ای سرگزی ای نیام
 چون لالہ دانداز بہ صحرای زلندہ ام
 چون زبور شکستہ نغمہای زلندہ ام
 آفسردہ در تلاطم دریا نیستہ ام
 عازنہ بہارت

رخ دہ آئینہ چوارشو نمایان سازی
 گل مہتاب بہ دہاچہ شگوان سازی
 نازار دوزنمای و طاب از نزدی سازی
 مہر تن را چو آراستن آباد کی سازی
 خانہ سپر مویکسرو سران سازی
 کہہ ہودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
 باز ما را تو نہی کہہ پشیمان سازی
 تہہاری وین آن دہکدہ خاموش سازی
 کہ ہر دم مراخیم شادان روشنی سازی
 گوشی دیدہ بہ دیدار ہمیشہ روشنی سازی
 شہر تارک مرا باز چرافان روشنی سازی
 قصہ ام راہ کجا نزدی کہم روشنی سازی
 تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی
 سیدعلیشاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند بر کسی ، توبه کنند بشکسی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبسته ای
 وز همه ام گسسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سفت ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی
 رانده گورده
 دلتا کوانگور اینه می
 در داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می
 بیاسیابه بی و نه گوری به ستر گور

ماه و حسنه
 وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بزم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان
 من - تنها - نیستم
 ((اوشه نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینز))
 می شکند و یازمی گردد

((بانوکاسا))

زیرش

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟
 من نمیتوانم دلش را بخوانم
 اندیشه های من در این بامداد
 مثل موهای سیاهم
 درهم واشفته است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار
 در باد
 بر بر می شود ...

من
 به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سوبه سر وید
 ساقی کرم میخانه کن د نشوبه سر وید
 بیگا می خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه شه د نبوبه سر وید
 اشعاراته وایه شه د نبوبه سر وید
 قران بی دل سوبه سر وید
 یانه می ورسره شول د لیبوبه سر وید
 که خه هم ننگاریدل هسی شبه کلی اقیار
 خوزما وی وچی شونلهی د خولگوبه سر وید
 د تورو لغو مینغ نه چی کرمی سبب مینغ راننگار
 غرور به شی د مینی د کتوبه سر وید
 ما پرینده چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی د درخوبه سر وید
 فاروق فردا

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 فیش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می اید
 ای تومولوده همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه ابادی بی دور زمان می اید

دوشم از لیلایرا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهرمین
 وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زهنای توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرودده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې می رتالیدلې ده
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه یې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده
 اشارات موسکې شه اوږه غټو غټو گوره
 لویوه د امید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لوښپور له تپو
 او ا
 بیا لې بیالی شراب د مستی خټیلی
 اود ستورو د موسکاله با قهر هو موسی
 د زړه یې بگر پږه ول ول کلان کینبول
 نوم
 ژوند یوه شپه ده
 زموږ د زړو کسری ترمنځ
 رانسې ل
 چې د ایلو خاڅکسې ژوند ون
 په خندا تیر کړو

شکوه

دوش د یدم که دل پر زتمناي تو بسود
 غرقه در خون جگر در بی سود اي تو بود
 وعده کردی که بیای به پرستاری وي
 دیده اش تا به سحر فتن قدمهای تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفایش کردی
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ي تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بدرسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهای تو بود
 خواستم لب بگشایم به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهای تو بود
 عهد بستى وشکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولا ي تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جز گوي ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف باي تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغاي تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیڅ ونه وي
 د زړه سند رو ورته هیڅ ونه وي
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او سو رو ورته هیڅ ونه وي
 هغوي زمونږه ونی تویی کړ لس
 زمونږ ملگرو ورته هیڅ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پسر د یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیڅ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوږي شونډي د یار
 لښو شکرو ورته هیڅ ونه وي
 د لیلانو هوډو رو سو خپه ده
 خو سر بیرو ورته هیڅ ونه وي
 اخیس ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جا خبرو ورته هیڅ ونه وي

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم
درد دل بر پی دلم پیش کسی نمی گویم
بسکه بیم آن دارم مستمع نگردد زار
مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان
قصه من سرکش بر خار و خسب نمی گویم
ایکه گشتی ام حرف از عاشق بزن، رو- رو
راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
ورنه من غزل (رفعت) از هو می نویسم

احمد ضیا (رفعت)

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
به سوم چون چکاد آرزو بر نور مایی
به دستان گلاب وازه های عشق
به چشمان گل دیدار
به قلبت باور بندار
ازان دریاچه خاموش بود آلود
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
و دهن آبی ات آبستن بندارهای سبز
به لبهایت بلوغ خنده هارا باور کردی
و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
که تواز دور می آیی
که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
ز دلشت (لیان)

جاده رویا

دینش که بر سکوت و تنگنای تو
بازگردد نام آرزوی صبح زنده خشی
آنجایی که نام آرزوی صبح زنده خشی
از دیده های منبذره و تنگنای تو
بروزه در فشاندم و تنگنای تو

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم
رنگ صولت خانه روح خدا میدانم
آن من تا اوست در باری خروشان در دلش
معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
معنی شعر بقای جان جان جان
آیت فواید شوقستان فواید دل
آن در کتاب فطرت نام فسرده میماند
گر خودی تا بیخود دید رهنمودل میماند
خالده فسوف

کبیر

داونکوی آشنا، بر رخ جگر نه منسی
به خوله در ی سلگه می مری نه منسی
د سترگو فیضی ویشلی زو به زو به بانده می
جی رفته ای به سینه کی خان شه جی هم جهان نبویم
خود می هیبت زما خورده زما تخری نه منسی
ما به کاله می آسان ستوری جرگه که خلکو
زده (سیا) (آدمه) مینه می به سرد سترگ
دلی زما مینه گل زما (آدمه) نه منسی

آدمه (سیا)

از شام تا مابوط

من در مروج عشق
باشهر شکسته و دامان لاله چون
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
گرد رسد بگوش خیالم بیام صبح
رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
عفت تیره را -
در یاد سر زخم
چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدنت
بر شاخ لاله ها
بر سنگ یادها
اما بیاد (تو) !...

۱۲۲۱ ار ۱۲۷

شمس علی (شمس)

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب
من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
برای رستن قد جوانه ی سبزی
پیمان مو منی از بی نماز بیزارم

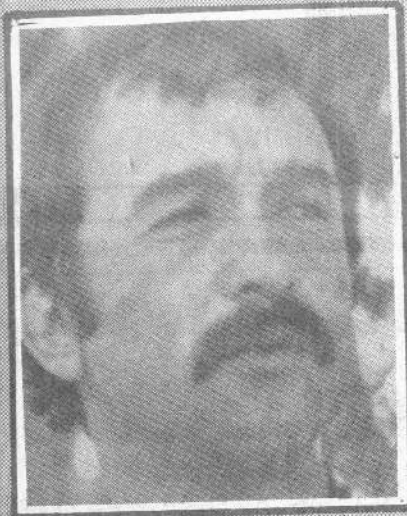
فصیح

دار ی شد میزان خرم آد پی
زین کرم هستی فعلی رفت
در تاراج ؟
دیگانگی بیلگی دردست
بازگرد پنجمین فصل خدارا
التجاسمیکرد...

وهریز

میخواستم ستاره شمع با میان ماه
ببینم مردم از فلکی بر تو امی
بروز نمیم بتا طرب با میان نیو شام
درد او حسرتی که تمام آرزو شام
من با یی میهم
همراه آرزو
سوی د پارچاده رویای سزینوست
خالده

نقطه نیرنگی



نقطه نیرنگی در ادبیات کلاسیک و معاصر

محتوای معاصرین ادبیات کلاسیک و معاصرین سینما و تلویزیون، نقطه نیرنگی را که تازه گی رویداد دارد به نظر شما چگونه قلمی خواهد بود؟

این قلم از جمله کارهای ادبی است که من زیاد ترس می بینم و شاید هم اولین قلمی باشد که به این تپ ادبی است کرده ام.

طوری که قسمتی از قلم نقطه نیرنگی را بدم، بیشتر روی بهلوهای روانی و عاطفی آن کار کرده ام که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دست شده است، به نظر شما روانشناسی و به رسوم رسیدن دوران الهام های پر سوز و فلان را چگونه بررسی می کنید؟

درین قلم قدم قدمی (در باب) است، و قصد رویکرد شخصیت در باب و دوران و بیرون که باید هر دو بعد به گونه تصویرسازی شود، فکر بیشتر توجه این اصل بود که چگونه تنهایی و رویاهای در باب و روی نوار قلم جان بد هم چون این شخصیت مرکزی با عقده های واپس زده، احساس خفاقت و خودکم بینی، احساس نفیست و محیط ماحول و تلاش که برای است

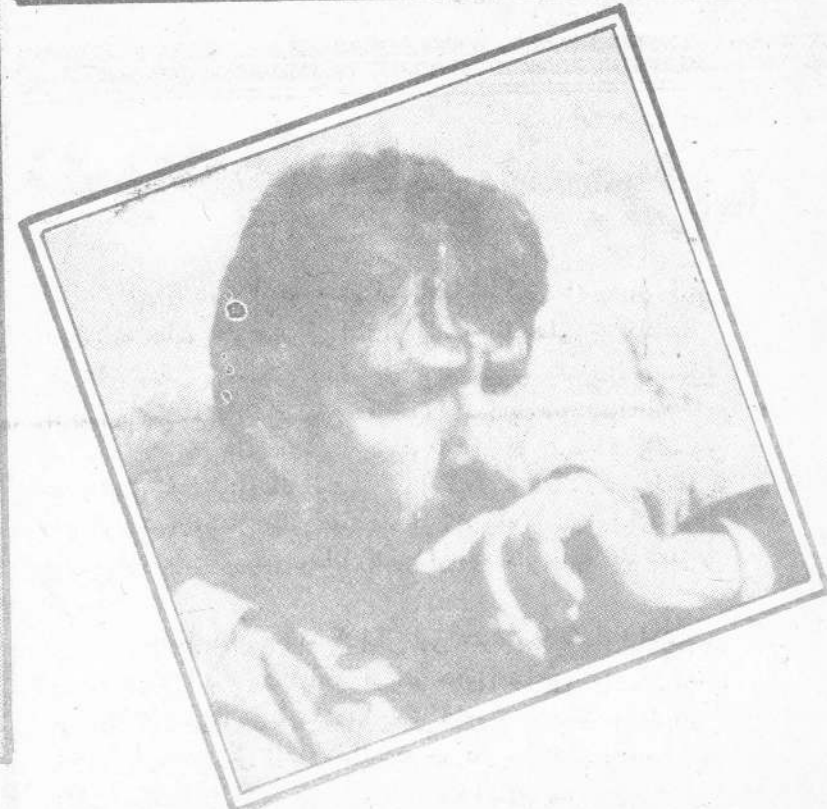
رهائی ازین وضع می کند، هم بخش عمده روانشناسی قلم در برمی گرفت که تا حد روی عطش این بخش با تصویرها نشست است. و گذشته از آن یک روانشناسی محیطی را هم در خود حمل می کند. روانشناسی محیطی که هزاران جوان محروم از امتیازات جامعه در همچو عقده عادت و پسا می زنند و بخش دیگری از روانکاوی قلم مربوط می شود به اینکه چه چیزی میتواند تنهایی و خودکم بینی عاو نفرت در باب را از او بگیرد و برایش زندگی تازه بدهد، که همان عشق و انسان دوستی و عاطفه ملموس یکی از کرکترهای قلم است که در لباس نرین به در باب الهام می شود. و به گونه در درون قلم بیرون یافته است. که همین عشق او را زندگی تازه میدهد و شخصیت پراگند همشوش او را تکمیل می کند و هویت می دهد.

این قلم از انارگی بود؟

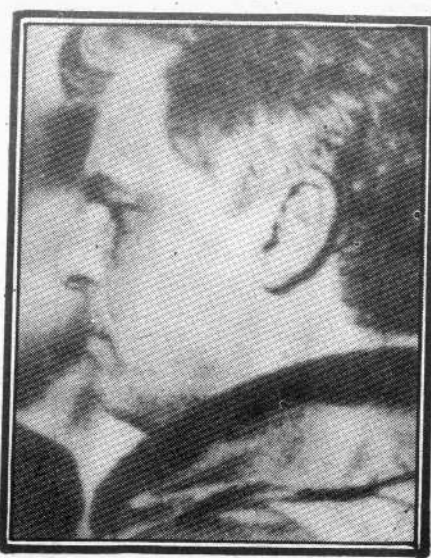
سایر قلم بر اساس داستان آزاد است تا سرای خوش قلم کشور نمای واپس زده، احساس خفاقت و خودکم بینی، احساس نفیست و محیط ماحول و تلاش که برای است

همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن و برجی بنام او را کرد. سرازان از ستاره های شناخته شده جهان سینما در یک کلام سامان آرایش و عطریات حتی میسوا در خوراکی استفاده زیادی به عمل آمد.

در این اواخر موتیکا ویتی نیز به این کار رو آورد. ویلی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نمود، بلکه عینک را انتخاب نمود. خودش می گوید: قبول کردم بخاطریکه یک عمر است که عینک می پوشم. عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمی بینم و مکل حرفه من گشته، همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنها دیگر با خود بیاندیشم که زنها دیگر



ساره های بازی و دیگر معانی تجارتهای



نقشی جدید من

سید میران فرهاد در قلم های

اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه های است که به قول سینماگری: ((در اجزای نقش جسارت اخلاقی و مقنات عمل را از خود نشان داده و در ضمن وقت و ابتکار عمل در بازی نقش سپرده شده به صحنه تلاش میوزم در هفت قلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام.

همین اکنون در دو قلم هنری ((سینمای تلویزیونی)) معروف بازی است. قلم هنری سینمایی ((سفر)) و قلم هنری تلویزیونی

نهایت مشرت دارم تا در بهلوی د بگرد و ستان سینمایی در قلم اولی که سعی و تلاش گروهی از جوانان را در یک سفر نشان می دهد و جوانان در دورترین نقطه روستایی کشور رفته اند و آن ها را به تنویر میگیرند و مفهوم صلح و زنده گی را با آنها می آموزانند حتی میتوانم بگویم هرآنکه جریان قلم برداری به سوی اكمال ادامه می یافتم برای من نوحی از آموزش بود.

قلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت

آماده می شود

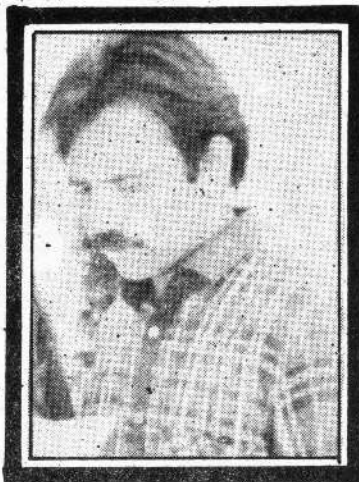
از عباس شیان کارگردان سابقه دار و خوب کشور قلم ((سیاه موی و خال)) را دیده ام و قلمهایش تلاش)) و ((تارنگان)) را در آینده نزدیک خواهیم دید. او در این اواخر دست به ساختن قلم جدیدی بنام ((غیرت)) زد.

عباس شیان در باره قلم جدیدش میگوید: تازه ترین قلم من که معروف ساختن آن است بنام غیرت یاد میشود که در باره آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان قلم تهیه میگردد. ستاری قلم را خودم نوشته ام. غیرت قلم پولیسی جنایی است. داستان قلم از جنایی شروع میشود که در پیروای خریدن حیروئین به هوش که با قلم نویسند و عده گداشته اند میروند. با قلم نویسند غیرتین با ای قیمت بی توقع میروند. در نرسه همین روز قلم نویسند و با نکل مومیز به قلم نویسند. به جان قاتل کسی دیگری به قلم نویسند و دستگیر میگردند. در پایان حرادت قلم ناباب هر چه





از خطرات حنان زرمال :
 يك وقت در يكي از نقاط دور -
 دست کشور روي ستم سمارنا -
 يسي داشتيم هنوز نمايش شروع نشده
 بود مردم بي صبرانه انتظار
 ميکشيدند ، چند قدم دور تر
 از من يك ريش سفيد ايستاده
 بود ، او از يك شخص پرسيد :
 ((كو هنرمندان كجا هستند؟
 بنسپارارزو دام اتان . را
 ببينم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گفتم : ((يهلويت هنرمندان
 ايستاده است)) ريش سفيد
 دفتتا گفتم ((واي خدايي من
 چه مي بينم ، اين خورقم ماست
 من فکر ميکردم شايد آدمك ها
 چوچه باشند كه در راد پوچند مي
 تن شان جاي مي شوند ، تسو
 به خدا هيچ باورم نمي شود .))



**آدمك هاي
چوچه**

احمد ولي و هنگامه از هم جدا شدند

احمد ولي و هنگامه زوج هنري كه سه سال قبل با هم ازدواج
 نموده بودند ، اخيرا از هم جدا شدند .
 مآخبر جدايي اين دو هنرمند را با كامل شان در كابل
 مطرح نموديم كه آيا واقعيت دارد يا خير ؟ در پاسخ دريافتيم
 كه بلي اين خبر واقعيت دارد و جدايي آنها در اثر تقاضاي
 خانم هنگامه صورت گرفته است .
 خزاننده گان مابه خاطر خواهند داشت كه مجله سپارون
 خبر موزي اين دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود .
 هنگامه به اطراف ازدواج با احمد ولي به آلمان غرب سفر نمود
 شمر از دواج آنها بزرگي بنام احمد مسيح است كه فعلا به اسار
 فيصله محكه احمد مسيح نزد هنگامه ميباشد و به ريش صرف در هفته
 بكار اجازه دارد او را ببيند .
 چرا اين جدايي صورت گرفت ؟

بنا بر بررسي ما باخ دفتيق ندارم ، باشد ولي آنچه مسلم
 است اينكه اين ازدواج اول اين دو هنرمند هم نبوده و تفرقه
 پيشيني هائي كه وجود دارد مربوط ميشود به اينكه بايد هنگامه
 بقصر باشد . به مر حال ما از قضاوت در مورد مي گذرم و همينقدر
 مي گويم كه خوشبختي هر كس در وطنش است و آرزوي بزم شايه
 كه در مورد آمدن احمد ولي هنرمند خوب افغاني به وطن وجود
 دارد به واقعيت بيهولسد و احمد ولي كه مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پيش گيرد و براي اين مردم كه رنج
 ديده اند ترانه .
 بخم خود را نيز فراموش كند .



ترجمه رهناب پدر خوابهاي شيرين

فلم باادهمين العه هنرمند هائي گانريك سرگرمي عادي روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گير انكاف يافت . فلم هائي به گونه
 فلم هاي جنسي ، موسيقي ، داستاني ، تاريخي و مستند و غيره همواره
 با انسون رخشنده خود مليون ها انسان را مجذب خود هممازند .
 ديزرمانني است كه راه دوران كودكي نش را پيموده و اكسون
 به صنعتي با تكنالوژي عالي و مدرن مبدل گرديده است . امروز فلماي
 ۲۰ ملي متری با كانال هاي متعدد آواز ، دبله ستيو (آواز ستيوي
 عالي) و تجهيزات كهوتري وسايل فلمبرداري به كار روزه فلم تعلق مي
 كبرد .

مراحل افغانين وراه گشايان اين هنر توهمها بديار فراموشي
 سپرده شده اند . پيش از آنكه ديوانه هاي انساني (برادران روايت)
 به پرواز افغان نمايند مي بايست بگان هكن هائي كه ببحركت بودند راه
 رفتن را يياموزند . يكي از پيشگاماني كه به فكن هازندگي بخشيدند
 ماكس سكلاد انوفسكي بود . وي كه ۱۲۰ سال پيش بتاريخ ۳۰ اپريل

فریده در فیلم سفر



در کتری فیلم سینمایی جدیدش راتهای میبیند و میخواهد برای فیلمش چهره های انتخاب کند ، بالاخره با تمام اداره مکتب با کارگردان فلم من ویک خواهر خوانده ام (انجانا) معرفی گردیدیم .

زمانیکه با محترم سعید ورکری آشنا شدیم او را نخست به جهات اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنرمند را اجرائی نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود همان بود که در فلم سینمایی اثر نویسنده ((سفر)) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیام دارند بازی کردیم . من در خدمتدهی خود راهبرون رهنمایی همسایگی کارگردان فلم میدانم ، من با او سفر به سینمای کشور خود روی آوردیم و تلاش می نمایم تا این آغاز نیکو مصدر خد مت صادقانه به هنر و فرهنگ خود شوق .

از دوران کودکی وقتی بوده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود میگفتم : ((آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنر پیشه سینما شوم ؟)) این آرزو در جودم روز تا روز رشد من یافت با اخر تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کالج مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل ششم و به این کار موفق شدم ، با جوی نه یک ماه دروس مکتب را دنبال میکردم با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوسته نمودم ، چند پیشانیستاده را نقش بازی کردم آرام ، آرام به شعرك جوانان در راه یف نه بگر نمودن ان نسوان جوان تحت رهنمود محترم استاد پیوسته در چند ماه تمام نمایشنامه کوتاه ویلند نقش های مختلف را ایفا کردم ، اینکه چگونه و اوسی سینما گزیدیم ، روزی در مصاحبه مکتب ما ا لیمه عالی عایشه (در انجمن) با مصنف محترم گفت : « داشتیم ، آگاه شدیم که کارگردان فریده سینما محترم سعید سینما



پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است .

- سوال : چی کسی عاشق - دیوانه شماست ؟

جواب : من خودم .

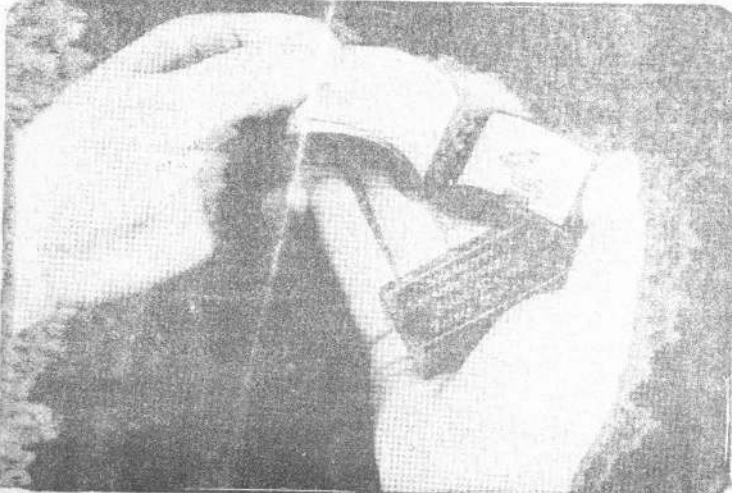
- سوال : کدامخواهی زنده کی کی ؟

جواب : در شهر فلم .

- سوال : اگر یک توه بی از - جواهرات میپوشی ؟

کدامخواستی باشی ؟
بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجنور تخنیک در این جا از همگرددان هایی لحظوی استفاد نموده و آنها را به بیهانه بزرگتری نشان میدهند ، اما نه اینکه بسدی حرکت باشند ، بلکه زنده ، اینکه اولین مدل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من : ماکس سکلانوفسکی که در این نخستین بار در الفان این نمایش را تجربه داشت ، سالها پیش بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهشت ماهید گردیده ، در نوامبر ۸۶۵ انجمن و فغانی مسرود انداخت .

مناهیخ این نوامبر ۸۶۵ ، در روزنامه ((برنیتر)) در کسان انیسگر)) اعلان نیم صفحه می برای پروگرام جدید تیاتر مشهور پهلوسن ((روتیسوگرتن)) به نشر رسید ، در این اعلان صحبت از اجالتنسیسین (اختراع صبر جدید)) یعنی پروسکوپ ، بود ، شام همان روزیوناطیو ، تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود ، در آن روز ، ماکس و ایمل سکلان انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تیاتر پروسکوپ ((پروسکوپ)) خود را بکار انداخته و در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم و ایا ((عکس هلیوی زنده)) بروی پرده نمایش داد ، ۲۵ متر با صحنه بی از آنکه تیاترک صحنه بی از ((رقص دقتانی ایتالوی)) صحنه کهدی صحنه بی از کانگروها در حال بوم و صحنه ها زنگتی گیری ، تماشاگران صورت زده ، تعایش دادند .

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشود ، در بی حرکت و تمپو اولی ، با احساس هر نشانهد اولین نمایش منی بود ، آنرا تیرتیا تا آن شد اولین فرق در شهر و هلعله این اعجوبه اختراع گردید و مضبوط است ، خبر آواز مرحله تهنی را تپید داد .

مناهیخ ، نوامبر روزنامه معروف شتانه ، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید .



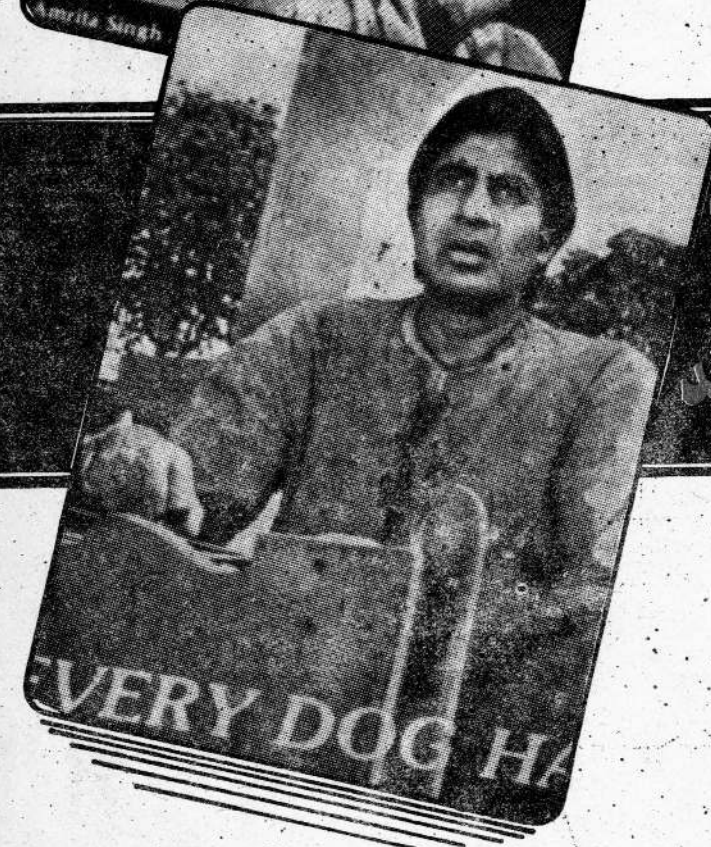
حرفهای درباره این دیکلماتور خوب را در صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

فسریده انوری



فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی آورد
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



نمیوان چشم پوشی کرد که توسن بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا افتاده باشد. این حقیقت مسلم و آشکار است که تردید و شکاکت به همراه ندارد.

ولی سوال درشت و قابل - محاسبه این است که راز موفقیت ر. امیتابھ که همانا استیلا - اذمان ماه است در چیست ؟

چه انگیزه ها و عوامل و - مویجات سبب میشود که فلسازان بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا به قول آنان امیتابھ امروز بگانه دوران خود بوده از نظر بینندگان فلم واز لحاظ اعتبارات پولی واز - جهات خصوصیات و شایسته کی های کار خود ، هنرمندی است متفرد به خود . چه این هنرمند در میدان بزرگ سر نوشت سینمای هند و در بین جمعیت هنرمندان فراوان سینمای هند مقام والایی در صدر داشته و توسن اقبال او همواره سراسر دگرمان بوده است و بهیچ وجه

دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابھ را از فلمهای خود حذف کردند

کاش با امیتابھ تغییر عقیده داده و به عوض او شتر کهن - سنھا را نامزد بازی در فلمش نمود و می خواهد فلم خود را توسط شتر کهن تعیل نماید .

هنوز این خبر بد تی سبب شده به سردی نگرا نه شده بود که خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه ر. امیل رھل کارگردان نامی دیگر هم ، نام امیتابھ را از فلم خود حذف و کلید این دروازه بسته را بدست دهر مندر سپرده است .

این دو کارگردان که از شهرت و محبوبیت فراوان برخوردارند ، انگیزه . تغییر عقیدت خود را انشا - نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان شومہ برخورداران اینان حل به عجلہ . به مورد تصمیم اتی شان شده است . مردمان صاحب صلاحیت در این محدوده ابراز نظر کرده اند که این دو کارگردان توانا و آگاه ، با این عمل عاجلانه یک شانس طالین

لقب ((سوز استار)) یا هنرمند فوق العاده هنوز از جلوی نام - ((امیتابھ بچن)) حذف شده و هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی موفقیت و محبوبیت قرار دارد . اگر چه فلم پر آوازه او ((شهنشاه)) مواجه به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر را به همراه نداشت ولی باز هم او مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو سینمای هند حکمروایی میکند و سحر الزبحه او در بازار های سینما برق اسار و به صعود میرود و در پیشانی فراع او کوچکترین اثر و نشانه از عدم توفیق خوانده نمیشود .

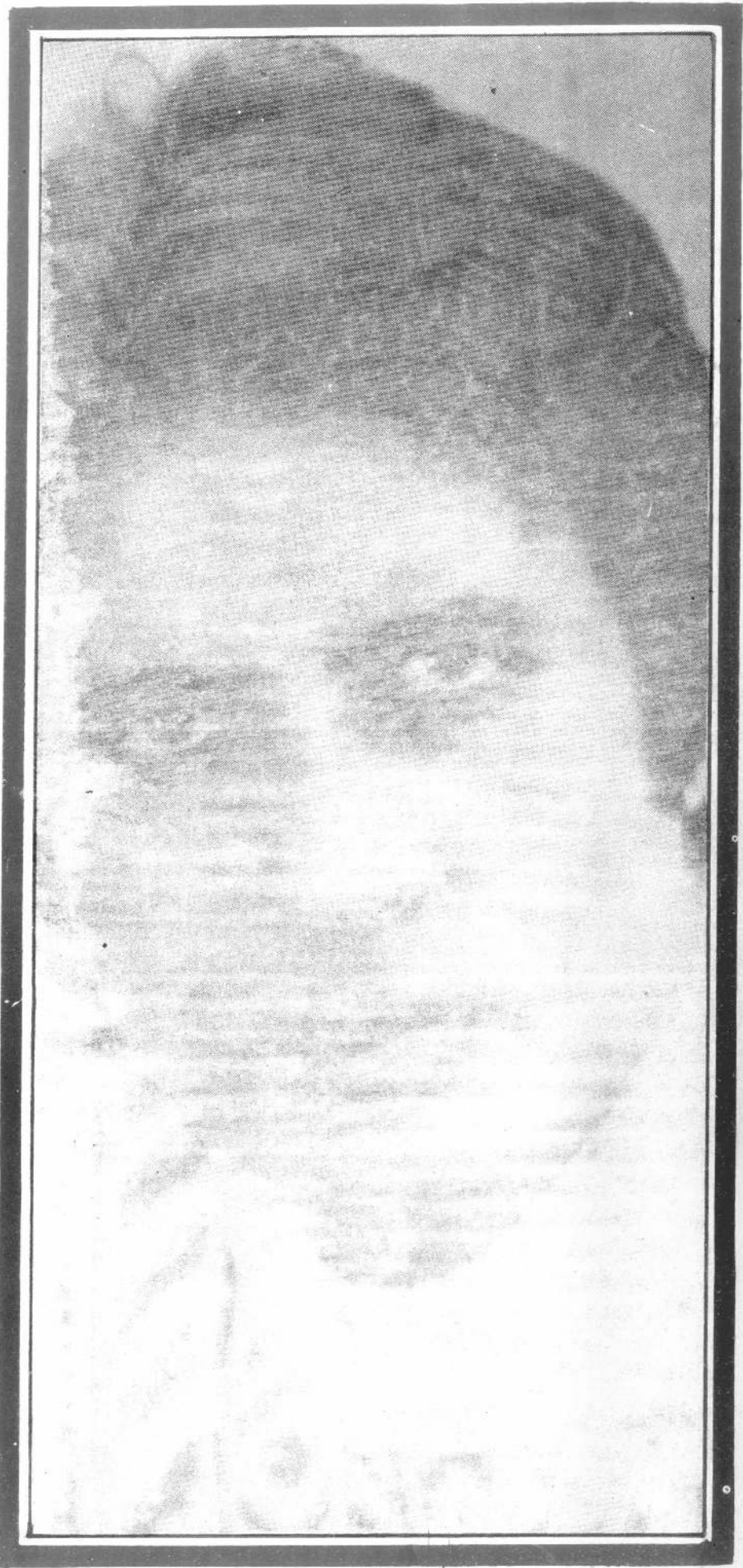
با وصف اینکه سبھاش کھتری یکی از فلسازان و کارگردانان معروف اخیرا باطنظنه . خاص ، فلم جدید خود را با شرکت امیتابھ اعلان کرد و چند شات مختصر از فلسم ، فلمبرداری شده بود که وضع دگرگون شد . بطوریکه اخبار دست اول میرساند که سبھاش در ادامه

داده استار و ستاره

امیتابھ به چن

هنوز چیزی در سلطان رقیب در سینمای هند

تنگد و آبی در سینما



در طلسم عشق مدهو پالا

به عقیده او
آتش عشق
معمولی نیست
معه با و آتش میهای تپنده
اطفایده خامه
گلاره



صاحبه از: لیلیا پادا

باید که از این شعر در باره خود چیزی نماند
او این شعر را در باره خودش نوشته است
مجلس آزادگان

— وقت برای نخستین بار عشق تان (ماد هوپالا)
مقابل شدیدی چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تاری هجر برک آن یادگشتیم
از افتخار بابه تریا گد اشتیم
زاهد تو امید بهشتی وجوی شیر
ماد بین ودل بصورت زیبا گد اشتیم
از هر خنده ناک سوگان ناز او
دافق به صفحه دل شیدا گد اشتیم
در دل عشق زندگی عقل و هوش را
مجنون صفت هدی به لیلاد گد اشتیم
رفتم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت و ننگد اشتیم
یک مه هلال ابرو و ماه دگر رخس
گرنام اوکه (ماه دوپالا) گد اشتیم
از مشتري و زهره و مریخ تابه ماه
سیر فلک نموده شه با گد اشتیم

— لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوپالا) را
که از دیدار شما برآید ست داده بود بیان کنید.

— این سوال را بایست از خود ماد هوپالا پرسید
با انهم موضوعی است که میتوان برداشت احساس
ماد هوپالا را تا اندازه بی درک نمود.

وانهم در وقت گرفتن عکس دوتایی با هم سرورد
بخت قرار گرفت و کسی که اینک تقدیم میشود و در
Bandra Bombay (بندره بمبئی) منزل شخصی
ماد هوپالا گرفته شده، اسم ماد هوپالا هم بطرف
راست عکس بالایی دروازه به حروف درشت
انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده،

دیده میشود، و وقتی که از او خواهنش نمودن تا یک قطعه
عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه بی مکتب
بطرف اتاق خواب خود رفتیم و آینه بی در دست

آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه بسرای
چيست؟ گفت تو بگو گفتم:
در کشتن من حاجت شمشیر نسد ارد
آینه بک بگیر که از اشک بیسرم
گفت: نی!
گفتم: یار من از حسن خود اگه نبود
کردن آینه سازان بشکستند
گفت غرور زن قطری است و آینه احتیاج
نسد ارد.

گفتم: ماهم از گلشن رخسار گلی می چینم
هر کجا آینه بنهید مرا یاد کنید
گفت میدانم که تو کلچین گلشن حسن
خوب رویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما
هدف من از آینه چیز دیگری است که کمی بان نزدیک
شده بی اما نه چندان.

ومن باز گفتم: چشم تو کارسافر و بیامانه میکند
آینه را خیال تو بخانه میکند
گفت اصترین بسیار خوب، به هدف رسیدی زیرا
از خیال حرف زدیم.

گفتم من نه نغمیدم بقیه اش را تو بگو منظورت
از خیال چیست؟ گفت:

— قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به
شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کردم ((آینه را خیال
تو بخانه میکند)) و علاوه کردیم در یکی از نظم هایم
این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آینه را بخانه
میسازم، پرسیدم مثلاً کدام فلم؟ گفت فلم مغول
اعظم که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود، ترا هم
خبر میگویم تا شوتنگ آنرا ببینی، من ((شوتنگ))
آن صحنه فلم برداری را دیدم، در اثنای فلم برداری
رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هوپالا در ریا
(مغول اعظم) در هزاران آینه انعکاس یافتند
بود، شاید خوانندگان جمله سپاهین هم فلم
(مغول اعظم) ویا اتلا همان صحنه رقص
(ماد هوپالا) را در فلم (مغول اعظم) دیده باشند
برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردیم که
منظورت از آینه و خیال چیست؟

گفت: خیال بلی، منظور خیال است،
نقش تصویر بالایی (سکرین) یا پرده سینما هم یک
خیال است، یک خیال گد را مانند خیال در آینه
و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما
دیدیم، دلباخته این خیال شدی، با این خیال
راز و نیاز کردی، سخنها گفتم، شبها بیدارماندی،
این خیال را پرستش کردی، دریند ارگتار و اشعار
خود آنرا به سوه عالی و جهانی منعکس ساختی.
بالایی خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران
شعر سروددی، درد نیای خیالها زندگی کردی،
در خیال من غرق شدی، برای گریه ها کردی
نامه ها فرستادی، بیوگرافی های مراد رجسالات
انسانی نشر کردی و برای فرستادی تا بالاخره
خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی باید آری در عشق،
تصمیم واراده و فاداری به معشوقه ترا مونسق
ساخت که مرا از نزدیک ملاقات کنی، سخنش را قطع
کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد سرود
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است
گفت: ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابراین منم خواستم تراد رهام خیال تماشا کنیم،
یعنی در آینه، آینه شیک هم اکنون در دست
من است و ترا در آن می بینم، البته خیال تسرا
و بدین حالت عکس میگیریم که خیال تو در خیال من
باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی
بگذار منم لحظه با خیال تو باشم و خیال
بهرت از وصال است، زیرا همیشه با آدم می باشم
و یوفانیست و هم قد سبت آن بیشتر است.
من سخن ماد هو را تایید کرده گفتم: ((شما
راست میگویید))

ادب عشق تقاضا نکند بیوس و کسار
دو تنه چون هم افتاد همان آغوش است
خندیده بمن گفت، باز هم از موضوع بپرت شدی،
منظورم این نبود که تو گفتمی، دستم را کشیده گفتم:
بپاهکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس
گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم:
ای صورت صورت پار مرا مستانه کنش

چون بناتز میرسی بگذار من خود میگویم
در حالیکه ماد هو با تهنقه می خندید گفتم: شاهر
عاشق بینه و عاشق شاهر بینه من (مجنون قرن
بیستم من) بیای کن گفتم: بلی، در صورتیکه
تو لیلای قرن بیستم باشی، هر دو خندیدیم، عکس
یادگاری خیالی و حقیقی را با هم گرفتیم، در پس
وقت پیش خدمت نزدیک آمده، آهسته و با ادب
گفتم: ((چای صبر تیار است)) و عکاس را مقرر نمود،
من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم
بعد از صرف صبره البیم های عکس هارا، کتابها
و دیگر چیزهای اشک خود را بمن نشان داد و
مکتوب ها و کتاب های را که من برایش فرستاده بودم
نشان داد - بعد از آن همان شب را که با پسند
اشتب نیکش نماید، همان ماد هو بودم - و فردا
صبح پس از صرف ناشتا در کتابچه یادداشت خود
نوشتیم:

در آغوشم گلی دو شینه جاد داشت
که هر برگش بهاری روناد داشت
به شمع هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و میروان داشت

— ایاهنوز هم اثری از آن عشق اتشین در وجود
تان باقیست، یا اینکه با همان دید از نخست شعله
های آن نور نیست.
با اینکه میدانم حالاد پیرستاره محبوب سینمای
هند از جهان فانی رخت سفر بر بسته است.

آتش عشق، یک آتش سوزی معمولی نیست
که به اثر و اثر پیم های اطفاییه خاموش گردد
عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند
گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) بلی میسوزاند
عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسوزد
و این سوزش آبدی را دوست میدارد - شعله ای که
از نگاه معشوقه می جدد، عاشق را میسوزاند و این
سوختن مانند شمع زو خاموش نمیشود، بلکه
مانند خورشید همیشه میسوزد و اطراف خود نور
افشانی میکند یک عمر میسوزد و دره دره میسوزد و راه
تاریک زنده گی را روشن میسازد.

شعله بی بیرون جهید از آن نگاه سحر کار
از نورش سر بسوز دنیا و عقبا سوختند
گوشه پندد رگما سندر تپ کسند
آتش زردشت را از گری ماسوختند

با هم خواندم که:
 زبیلی ویاون هولند دود لذاد و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.
 هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا یادی برای انجام ماموریت قصد سفر را به رید و جنیرومینا یادی
 زبیلی نگران است که نباید هولند اسیر دام خورویان شود. اما هولند برخلاف وید و مید هد که به عشق آشنیش وفادار ماند.
 وی که در راه سفر به رید و جنیروم ریگی از ایالات کشور مدت کوتاهی را اقامت می گزیند ملول و غمگین و حتی به بستر مرضی می افتد...
 زبیلی خود نروید آن ایالات هولند میرساند. سرانجام هولند مصم میشود که سفرش ادامه بدهد. هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، در دزد و سله و در همین اقامت گزیده... او وقتی دوباره نزد زبیلی به منزلش برگشته وضع را در گروگان یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زبیلی راز ناپدید شدنش را جویا شود.
 یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فردمن آشنا شد. روبرت عکس رنگ اینا لوی را بنام های تینوزاد با من، همیلیوترنتی، ماریوترلینو، گیزاری نووفو و کارلو سامیا معرفی کرد.
 هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.
 یاول پس از تحمل مشقات زیاد خود شاموقعی به همیلیوترنتی رسانید که وی نقش زمین کردید و جسد به قتل رسید و اش روی اتاق افتید بود.
 سرانجام زبیلی با زنی بنام پتراوند از دوستان همیلیوترنتی آشنا گردید. پترا مدعی شد که نام اصلی گمشده او زبیلی لوریدونه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زبیکه به عشق قلبی خود تونیوترنتی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلیوترنتی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام - جعلی به سر میبرد و خودش را از نظر پولیس و زندگداشتماست، در فرجام یاول هولند، پس از مدتی تعاد و روی و فراق در رینوز سرد زمستانی، بر حسب تعادف با زبیلی بریالای پیکل، مقابل میشود. اینهم آخرین بخش سریالی:
 ترجمه میرحسام الدین برومند

فرخارچه المان رفتند. لاکن بیهوده بود.
 به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلو در روم اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت خاکستر پسرش ۵۰۰ لیره باید بپرد از. بنا به سفارش پدرترنتی، پترا به برلین نوشت که خاکستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رولفسو رایشد رالمان، وضع به ثبات اوضاع گراخیب داشت.
 پتراوند گفت که برای باردوم ۵۰۰ لیره فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم.
 پترانا اینجا حادثه را زده کرده و من در سبلی مضموی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا گوش بودم، در حالیکه میسکی ام را میبینیدم، پرسیدم:
 - باز شما اطلاعات دیگری از رومرد زبیلی به دست نیارید؟
 - هیچ چیزی!
 - باز هم در روم ماندید؟
 - نه آقای هولند، دوستان ایتالوی من به سن خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی.
 یک زوج از دوستان آتشد، کلتوری که مرد کمیاب دان و خانه ای در شهر داشت، او و زنش تاختم جنگه مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در سبک دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵ بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن، یک قاضی مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.
 - چرا وکیل عمومی مونشن -
 - معشوقه اش از مونشن بود. آقای هولند از طرف زبیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام لوریدونه به دست آورد. ویکتوریا همان اوراق غلط بر برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوزی کرد تا آنکه پدر تونیو را دید. همان بود که زبیلی پیکاره گی ناپدید شد. چون در مرگ تونیو ترنتی او

از خودم پرسیدم:
 - چه ساعتی زبیلی، همیلیوترنتی را به قتل رسانید؟ چرا حقیقت را کتمان میکند؟
 باغ افتید و در جوار قهوه خانه کثیف بود. بریالای یک پل ایستاده بودم. زبیلی من در ریای بی - پهن آب بنیفا داشت. آنجا آرام بود، چنان آرام که انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیعت و در ریای خروشان بودم.
 از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را به خود معطوف داشت. آهسته سرم را در دوردادم، او در برابرم قرار داشت، چنان نزد یک که دستم میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. تا - نتیزی نبود. بیهوشی نبود... او بود نفس میکشید و رویش چون برف سفید میزد.
 زبیلی بود، زبیلی لوریدونه.
 وی فریاد برآورد: شام خوشترنیم!!
 او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله لباسش را روی لبانم گذاشت، لباسش سرد بودند. - زبیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:
 زبیلی تو، تو!...
 او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا استغهام پرسید:
 پترا به توقصه نکرد؟
 نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنراهمه چیز را قصه کرد... راستی تو همیلیو ترنتی را کشتی؟
 زبیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را جیبانیدم. مکرا آهسته زیر لب زمزمه کرد: دوست دارم!
 - زبیلی، تو قاتل دوانسان هستی.
 - هولند، هولند... من دین دنیای بی پهنای فقط ترا دارم، مرا ببخش!
 گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک قاتل را دوست داشت؟
 به گله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز دوستی وصحت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در حالیکه چشمانم به چراغ های زیریل و کفایت جوار آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: ترنتی ترا روزگار یک در قنادی ((واکتر هایل)) رفت و آمد داشتی، مشفاخت، نه؟
 جوابم را نداد و گفت: سگرت داری؟
 نباید سگرت دود کی...
 - چرا؟
 - تو قلب ضعیف داری، زن قاتل بااتلب ضعیف!
 تا کبیر سگرتی برایش پیش کردم...
 زبیلی با ششوزده کی و دلهره گفت: قبل از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی من همانوریکه قتل اتفاق افتاد، به موشن پرواز کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفت:

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته باشی.
 به ادا حرفهایش گفتم: بلی زبیلی، در ریای یک کوچ فرورفته بود. آنرا با خود داری؟
 - بلی!
 - پس بده.
 بلاد رنگ آنرا از جیبم بیرون آورده، روی کف دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستاش مثل یخ سرد بود.
 گفتم: بیبا!
 پرسیدم: کجا؟
 - در ورا زاینجا، نباید ماریبندند.
 تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشدند، پیوسته بودم.
 -۱۶-

ازله های تنه که به استقامت زیریل قرار داشت، فرود آمده همدنهای زبیلی در حرکت افتیدم. اها سرفه میخواست خودش را زیریل برساند. آنسو تر، ساحل بچشم میخورد. قیانه زبیلی از نوظ وحت واضطراب چون گچ سفید نمود. آب دریا فوفا داشت و بی پنداشتم که در میان ده ضهارتاییدم...
 چشمم قیانه های ما برای همدیگر لحظه به لحظه غیر قابل رهت شده صرف. زبیلی آنم نیوا کان گفت: مرا بیرون هولند!

داشتند.
 - چرا میدانستی؟
 - نه... باتا کید گفت: باور کن دروغ نیگم...
 دین میان موتر غول پیکری از فراز پل عبور کرد. پل اندکی لرزید و زبیلی خودش را در آغوشم رها نموده، گفت: دوست دارم هولند، محبوب من!
 -۱۷-

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها میسر نمودم بیاد آمد که با پرتاب نارنجک دستی سون گودال ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم... در نتیجه فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ ترنتی هیچ اختاری به زبیلی بار نیاورد، سلما! هیچ قتل مایه اختار نیست. و او را عاشقش بودم.
 اما آن مرد به او دروغ گفته بود... آدم وقتی قتل میکند، هیچوجه دلیل زیاد قوی نمیتواند داشته باشد... اینکار فقط مستلزم یک تعویب خفم می باشد.
 با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد زبیلی این باشد که ترنتی در عشق نسبت به او خیانت نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد، چرا از محبتش سرباز زدم، چرا بدست فراموشی سپارم، باید او را دریانت. ماکه قبلا در عشق و محبت همدیگر احساس آرامش و خوشبختی مینمودیم، چرا باز هم این چانس را از دست بدیم؟ من پنج نفر را کشته و زبیلی به دوفتر منم است.
 این کلمات نواز شرکانه و سوار از محبت زبیلی که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم)) مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید.
 زبیلی ادا داد: همیلیو ترنتی اصلا به خاطر پولیس را در جریان ننگ داشت که باوش نمیشد به دریافت دست یازند. در حالیکه خنک تم را میبازانند. گفتم: ادا ده... باید حرف زد، همه حرفها را، همه گفتنی هارا.
 - من در مرگ پیشو قصر نیستم، این فقط اتهام میخواند باشد.
 - او اینترا میدانستی؟
 اوورد پیروی بود یاول،... او ترس داشت وقتی آدم خوف واضطراب شدید داشته باشد، نمی تواند درست تمسقل نماید. اوگت که بزودی در زالسبورگ با من ملاقات میکند... با هم قرار گذاشتم. درست ساعت ۱۶.
 - او ترس ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
 زبیلی جواب داد، او چنین فکر میکرد که ایسن فقط یک دام میتوانست باشد، اینترو یکساعت قبل، یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش رهنمایی کرد.
 دین هنگام رنگ تلفون صدا آمد.
 - تلفون کننده، چه کسی بود؟
 - پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن - اتفاق قتل پیش می آمد.
 - اکنون اینجا در هتل زنده گی داری؟
 - بالاخره بایست جایی برای بود و پلش داشت.

اینترو هتل ایسکلیزور را برای اقامت ترجیح دادم.
 زیر چه نامی؟
 - زبیلی لوریدونه!
 آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی او زبیلی نیست، پی ببرم. به او گفتم:
 یک عکس ترا به پترا نشان دادم. او ترا شناخت.
 - او ترس پولیس خواهد رفت؟
 - هنوز نه!
 - چرا نه؟
 - من باید به همه چیز بنفیدم زبیلی. به اینکس سرانجام مرا چگونه یافته ای... هتل های - زالسبورگ را دنبال تو تلفون کشیدم. در هتل پتر نسا تو آشنا بود. ترسد، نگرانی و دلواپسی عجیبی در زبیلی به ملاحظه می رسید؟ با ترسد گفت: من در - حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدی، محسوس میشم.
 گفتم: کجا معلوم که پتراوند نشانت بدهد. او اینترا اندمن کجا بسر میبرد. بعد بالحسن



ارامتی گفتم. چون به کمک تو ضرورت دارم، نسبت بتو خوشی می پهنای در قلم دارم. هرگاه یک عشق راستین در میان میبود، علی الرغم حساس بودن وضع بخصوص، اینجا میبودم. برای اینکه ترا حلقه داشته باشم، اینک در برابر تو نژدت قرار دارم... در زیر این پل، درین سرمای کشنده در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که - بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی ها هم دستم را میگیری و سون گلشاه خوشبختی وضع روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه مکن و بهتر بود، آج که بعضاً عشق ها چقدر هولناک مخوف و شیطانی میباشد.
 ... و کلمات شیون و وصیت امیز زبیلی که دوست دارم... دوست دارم، ((خدا با عاشقانت)) بهم در گوشه ظن من انداخت مرا در انتخاب این راه دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه ساخت.
 ازله ها بیسوز کوازیل در حرکت افتیدم. زبیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست، مرا بدست - پولیس میسپاری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را - دنبال کرد.
 - فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم. لطفاً ورق بزیند

بقیه از صفحه (۶۱) بخت - آمیخته شد ، بااهی گت : گبه نکو ، زندگی به گبه آفریشه و تماش گبه اس . خداهمطورراضی بود ، بانکه رضایت خدایندگ چه میکند - تومادور - پدیرمهربان داری او تاتوه مثل اولاد بزگ ساختن نم نخو ، خدایمهربانی .

بازمان هیچی نگفتم ، اما در دل هزار حرف داشتم ، تا به اونکوم . خدایطورمهربان خواهد بود . مادرم برم پرسید ، اما نمی هیچ نگفتم هر چه داشتم در دللم بود ، همه چیز ، همه کس چتی او را بیگانه میدانستم اگر چه او صخواست در دل غم دیده من راه باز کند ، اما من این در رانی گشودم . وقتی به مکتب رفتم ، آن شوخی ها و ناله گوی ها از من فرار کرده بود ، دیگر کسی نبود که از من بترسد ، همدستی هایم را دیگر ادیت نمیکردم بر آنهائی نام نمی ماند ، معلمین متوجه شدند که من بیک شاگرد آرام میدل شده ام . همه میگفتند که حادثه تصادم بر من اثر گذاشته است . من دیگر هیاهوی بیرونی نداشتم ، این غضا هادر دل من نهفته بودند ، شب ها خواب نمیکرد ، از کلکین خانه ، قبرستان را تماشا میکردم ، قبرستان آرام و - خورش مردگان را در برداشتم . سرود غم در دل من نشست ، از همه جدا شدم ، به مسافری عروسی شادی تصرفتم ، همه ها خوشی نمی آمد ، در جمع و جویی مردم دل تگ میشد ، همیشه با ایی قبر مادرم میرفتم ، زار میگریستم و از این صدا ها من خاک با الوحف میرفتم ، کپهان دل رامیگفتم ، گاهی این حرف ها بلند تر گفته میشدند که خودم می شنیدم . او همیشه با من با این تیر مادرم میرفت ، دلداری ام میداد ، تنها نبود که همرایش کنی غم دل رامیگفتم ، او هم راز و هم بازی کودکسی ام بود ، وقتسی که میرفت صد هاتسم میداد تا نگفتم .

رصادر ملتون

چند قدم تا خود اگاه رفتی بعد ایستادم و گفتم : نمیتوانم ، یک وقتی دیگر می آیم فقط آنها را مادرشان کاری داشت ، مرفا رستار او اشاره به ((او)) نمودم ، او بطرفم نگریدم از خاتمش معذرت خواستم و اجازت گرفتم ، هر دو از دروازه ، خانمیشان که فاصله گرفتیم و بعد از سکوتی که دلم میخواست با او از گذشته های مان قصه نعلیم و از جوهر دنیا برایش قصه گفتم ، از ((او)) که بی فراشده بود ، تنهایی ساخته بود ، غم تازه مرا تازه تر ساخته بود ، ولی هیچ نگفتم ، به چشمه انش که یادگار کودکی های ما بود خیره شدم ، مقابلی ایستادم و گفتم : عروسی ات مبارک ، او هیچ نگفت و سوتی بطرفم نداد ، انظره یک ایستاده بود ، ایستادم و به حرکت افتادم ، چند قدم برداشتم دو باره عقب را دیدم بعد از آن دوباره به راه افتادم و چشم ز زمزمه کردم ، عروسی ات مبارک ، عروسی ات مبارک . به کله ام برگشتم ، چهره ام را دیده دیدم

کوچه جان پر تابه از میا میخواست

خطی روی پیشانی ام نقش بسته بود ، زیر لب زمزمه کردم : ای تقدیر بامن هراتچه میخواستی بنما ، بطرف آسمان دیدم ، ابره های تیره ، داشت ، ابره های کعبه اکون دلشان از ضعه می گفند و هوای گهنگتن دا تیره کی بردلم نیز چنگ زده بود ، غبار غم دوباره راه بسوی کلیه پیچ زده ام باز کرده بود ، به عکس ما دم نگریستم ، ببایدش انقیدم ، بسان طفلی دریای مسادر گریستم به سوی مزارش رفتم ، کوچی سیاه بود ، شام چادر سیاهش را گسترده بود ، بالائی مزار مادرم - رسیدم ، ششم ، باد شوخی موهلی را بگریزه ام میزد ، باران دانه ، دانه می بارید ، آسمان تیره تر میشد ، وزمین سپاه تو ، بایدن برف شدت گرفت ، به دورم گفتم : ای مادر ! تو که امروز روین بستر آرام خاکی خوابیده ای ، روح شاد باد ، من راتصا گذاشتی ، تنها بسک همدی داشتم که تو اورا ، می شناسی و او هم رفت زنده کی من رفتی ای مادر ! اشک من طغیان نمود ، همارا که چشم می بستم زاله های آن بیشتر انبیش می ریخت صورتم را تواجش میکرد ، من ای مادر ! تو کلش زنده میبودی ، حد اقل غمگسای دل دخترت را می شنیدی که ... دستی بر موهای من نوازشگر شد ، سربلند نمود ، او بود ، ایستادم سراپایم را برف شسته بود ، بطرفش دیدم آهی کشیدم و گفتم : مادرم کلش زنده میبود ، میتوانستم دردی را که زندگی هدیه ام کرده برایش میگفتم ، او در - خالی که بغض گیش را میخورد ، ده ای شام ، ده ای باران ، چرا اینجی آمدی ؟ روح مادرم عذاب میکند ؟

رو بگریستم و گفتم : ازت خواهش میکنم دیگر در سر تیر مادرم که بودم نیایی بپراه انقیدم ، تنده تشک گام بر داشتم و خودم را بکلله ام رساندم ، برف کوچی رسیدم کرد ، او مثل همه سالها برای یک کردن با ماها روز با من بود ، من هیچگاهی نخواستم درین کلکین بپایم و او را تماشا کردم ، ازین پنجره ایاتم به کوچی می دیدم ، چاد گذشته هادر من پیدا میشدند ، جوان شسته بودم ولی هیچگاه او را ندیدم ، میرفت ، هر لحظه بیانش بودم ، هر شمرگرفته را بنام ((او)) نوبتم و خودم - حفظش کردم وقتی او را کنار کوچی میدیدم فقط سالم میکردم ، پس وقتی به خانه شان میرفتم مثل چایلیوس تصدید از عروسی خانه میکردم ، او خانم مهربانی داشت ، که همیشه بر من لطف میکرد ، دختری تولد شد ، قبول و تازین ، آهسته بزرگ میشد و من دیگر همه خیالم بسوی غزال میرفتم ((غزال)) تازین تهن موجود روی زمین زندگی بود ، او من اینس گرفته بود وقتسی دفتر میرفتم و او با مادرش میرفت همیشه تا ایستگاه در بغل من بود ، با من حرف میزد ، وقتی خانه می آمدم او در خانه ما بود ، هاجم کسی را میفرستادم تا او را - بیاورند ، برایش هر شام تنفه می آوردم و او ذوق زده بدامانم خوشی را می انگفت ، دوستش داشتم ، خیلی دوستش داشتم . روز ها گذشتند ، نهال هار ببه سبزی گراید ، دو شب خانه ، خواهر رفت شوهرش سا فر شده بود .

چند ماه گذشت تا آنکه عروسی ما برپا شد ، من بسا شوهرم به خانه ، که بدستانم تزیین نموده بودم ، یکجا زندگی میکردم ، او را دوست داشتم ، به همه اعضای فامیلی احترام میکردم ، شب ها شوهر های خودم را که ارزش فراوانی داشت برایش میخواندم ، به او میگفتم تلخی های زندگی مرا خیلی آزاد داده اند ، تومرهم درد های من بلش ، دوسه ماه گذشت ، ذوق شاعرانه و سلیقه ام را تصدید میکرد ، ولی حالا یکسوج غرو بی جا پیدا کرده بود . ای خدا تو رحم نما ، فکر میکنم ، دیگر باشوهرم خوشبخت خواهم بود ، طفلکان مقبول و تازینش خواهم داشت و آنگونه مرفا مدرسی را برایشان بدهم که هیچگاه کمبودی احساس نمانند . ولی او (شوهرم) خیلی تغییر کرد ، هر کس را که بخانه ما می آمد ، بعد از رفتن بدرد میرفت ، کسی را بالاتر و بهتر از خود نمی شمرد و چیزی که میخویدم به قیمت بلندی یا گرانی بدیگران و او نبود میکرد ، رقابت های بیجا با دیگران میکرد و لطف هم میزد . آهسته ، آهسته مراد شام میداد ، به پدرو - مادرم تو هین میکرد ، می گفتم و از غالمفاله های بیجا اش خصه می شدم و برای او در وقتی که آرام میبودی گفتم : همسایه ها چه میکنند ، اینقدر غالمفاله نکو . دست به لت و کوب برد ، فمهان دلم بیشتر - طفلیان کردند ولی صرفی گفتم ، در هالیم را - روی صفحه های کافه می بیختم ، بالائی قبر مادری رفتی و دردم را به خاک گویش می گفتم و دل امراتلسی میدادم ، تمام روز صرف خانه بودم ، از ظلم - پرستار میگردم . شب هادی ترتیخانه می آمدم و روزهای جمعه و - ریختن بخانه نبود ، از دردم تا آنکه بکاهد ، به دردم می افزود ، او پیشش و در شناختن بسترش نمودیم ، خیلی دلم تنگ بود ، بسان مرغی به قفس سینه ام می تپید ، دیگر روزها صبر بدیدش میرفتم اما اینبار خواستم بیشتر از ساعت مو عود که به او داده داده بودم بروم .

دروازه اتاق را گشودم ، او روی بسترش انقیده بود ، دختری در نزدیکی نشست بود ، موهای سیاه چنگ چنگی داشت ، چهره گندی و قد متوسط داشت ، همرایش سلام کردم ، دستش را فشار دادم ، به طرف شوهرم رفتم دستش را فشار دادم ، او در نزدیک گوش - چیزی گفتم ففهمیدم ، نشستم ، زن به طرفم خیره شد ، منک از صحبت زن هیچ نفهمیدم پرسیدم : معذرت میخواهم ، شناختمتان ، زن تیزه چهره ام نگویست ، رنگ رخ شوهرم پیدا بطرفش نگریستم ، پرسیدم : اینجا را شناختی ، معرفی کنید ! آن زن به صدی گفتم : ما اینجا چه می کنید ؟ کی هستید ؟ خندیدم و - گفتم : من خانم (اشاره به شوهرم) و به عبادت شان آمده ام ، شما ... زن حرفم را پدید و گفتم : شما جدا شدید ، اید ؟ گفتم : از کی ؟ شوهرم در بین حرف ما جدا شد ، ازین تقاضا کرد تا بروم بیرون شوم از اتاق ، تازه نفهمیدم که چه قرار است ، او کیست ؟ زن گفتم : من نامزدش هستم . بالائی بستر شوهرم نشستم و آهسته از خانم پرسیدم : شما نامزد او هستید ؟ گفتم : بلی ، گفتم : ازین خیسرو داشتی که خانم اینجا هستم ، گفتم : نه ، مرا گفتم ، ترا طلاق داده ، شوهرم زل میزد و میدادنت چپه بگفتم ، بطرفش دیدم و گفتم باکی زندگی میکنی با منسن یا با نامزدت ؟ گفتم : با نامزدم ، گفتم : شکل من چته

سرنوشت «مدرن تاکینگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدید پیروزی را فتح نماید

سرنوشت موزیسین های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکینگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکینگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد و هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکینگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای خوش بازنه نمودند *



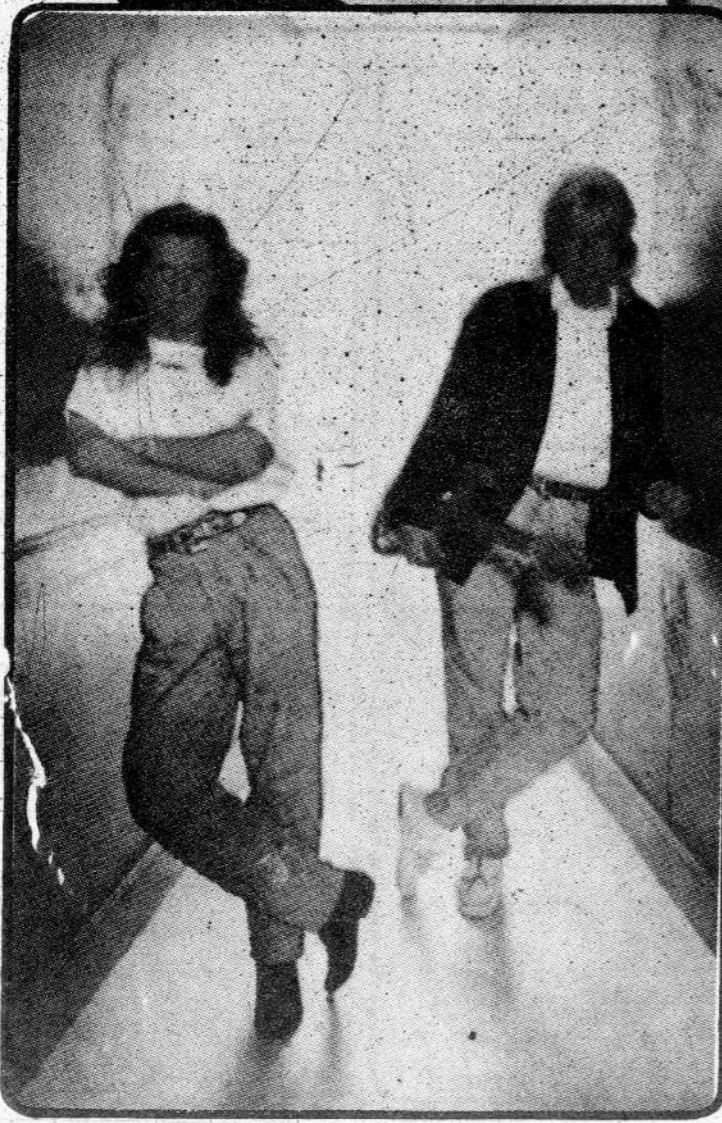
دیتربولن و توماس اندرسن همواره با یک بازوگان ها تهریها یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی خوشبخت شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای زیاد نصیحت حاضر بود تا بیشتر اوقات فریاد خود را در آنجا در زمینیه * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدید دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستدارانش آفرید *

حالا بدون رفیق صبی مزاج خود توماس اندرسن ، دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتربولن میگوید : ((اندرس همیشه ۴ الی ساعت ناوقت از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای ما غیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همکاری در ((مدرن تاکینگ)) گردید * دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکینگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است * قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملاً انسان دیگری مستقل بود * ولی بعداً همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلکسیون لباس شقای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می زیست *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پیوش)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسره سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انقام آواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت پیگیری در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسره ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن افتخار می نماید که به آنچه دست یازیده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است)) ساخته های او شش بار به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فرآورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد *

او معتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا در تاسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بمن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکینگ)) شبیه هم اند من برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم ماست نظر افکنند * فکر میکنم مهم آنست که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پیش منماید شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدارش را روشن قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایسه را من دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې ډولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه ډوله پخو نندار شوي ده . د لاسي د حسی په وسیله د لمس کولو د شامی د حسی په وسیله د بوی کولو د ذایقی د حسی په وسیله د خپلسو د باصري د حسی په وسیله د لید لسو او د سامی د حسی په وسیله د اورید لسو مینه .

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په ښاري سرویسونو کې د گټی گونی لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راسی . د ډول لاسی مینه په دغه لډوي کې ډیره ښه انجور شوي ده : لاسی دې زما په لاس ټکر شو

په دې خبره چې یاري د سره کړه په بوی کولو مینه هغه مینه ده چې د بوی په وسیله زړه ته لاره پیدا کوي . په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوی پسې لیونی وي لکه چې وایي :

داسی د یار د زلفو پسې دي .

که د زار په ښار په کوڅه راغلی یه

د ختلولو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شونډو او وړی په وسیله د زړه صفید وچی ته ننوی . او تر ټولو خوزه مینه ده دغه ډول مینه د ایس کرم د ختلولو په وخت کې رامنځ ته کړي . لکه چې وایي :

ستاله نري زې قربان شم

چې ایس کرم دې پري خاڼه مین دې کړه

بله مینه د لید لومینه ده . د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور ښکاره کوي . چې د نجونو ښوونځیو تومخ د ډول په یونظر مینیدل ډیر لیدل کړي . په دې هکله پاملرنه وکړي دغی لنډي ته :

په زهر و سترگو راته گوره

په شرمه شنه یاري نه د سره کړه

اوله مینه هغه مینه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننوی . دغه مینه په رسنی د فونونو کې د تېلفون مینې په نوم هم یادوي . لکه چې وایي :

په تېلفون کې راغز یزه

زه دې په تشه غږ یدامینه یه

اوزد د خلكوله نظره

- د نېغو اوزده نوکان د بیکاري علامه ده .
- د نارینه اوزده وښتان د ننی . تېلی او کوڅه گشتی ثبوت دي .
- د اوزد او ډیر خوږو سرچینه ناپوهی ده .
- د تېري کونکو لاسونه تل اوزده وي .
- سري باید پښی له خپلی پر ستنی اوزدي نه کړي .
- اوزده بې تونه د سوبه او شر وپو غښتلو په وخت کې په خپله تجربه کړي .
- او اوزده زېره اېوال فرج د سوری د کلاسیک ادب مشهور لیکوال داسی بیانوي : (پوتن په کتاب کې ولوستل چې ډیره اوزده زېره د حماقت علامه ده . په دې وخت کې یی خپل بحان ته پسه هنداره کې وکتل او ویی لیدل چې دده زېره هم له حد نه زیاته اوزده ده . هاخوا د پخوا یی په بیاتې پسې مخ وار اوه . خوبیا تسی یی پیدا نه کړه . وروسته یی خپله زېره په موتی کې ټینگه وښوه . اوله موتی نه راوتلی زېره یی د ډیوي لمبی ته نیز دې کړه . کله چې زېره اورو اخیست نو د اوز په لمبه باندي د نوموړي لاس وسو اوله ډیري نه یی لیري کړ . په دې وخت کې نه یوازې دده زېره وسو - خپله . بلکې مخ یی هم ورسره وسو خپله . وروسته له دې پېښی نوموړي د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې :
- دا خبره رښتیا ده . لکه چې په ثبوت رسیدلی ده .

پسرلی په لنډیو کی

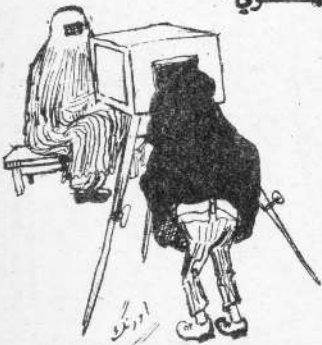
اشیزان شخص غاري گرجی
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوڼه
بهاره بکله سی خوښی زړي
چې تاکی خورمه شنی شوتلی ډنډ یگونه
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه
اوس به په شنو شونډو د یار سلام ته محمه
د پسرلی په وخت کی راشه
ما به اوسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو څخه

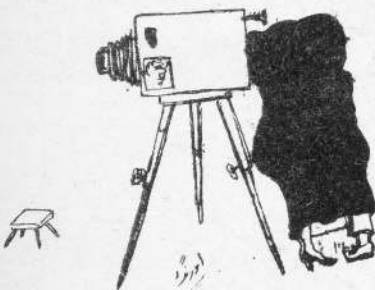
يو خو غلا شوی و چيزی

— اد بي غلا دي اد بانوگاري دي .
 — جيب وهونکی دوه پوله دي .
 يوهغه چی به گټه گونه کی دخلکو
 جیبونه وهی . اول هغه چی
 د جیب به محای پردی مضمونونه
 وهی .
 — غل یوازی بیسی او سامان
 پتوي . خواد بی غل انسانان
 پتوي .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه -
 سر - لی) خخه جوړ شوي دي
 دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
 بارانونه پ یروي اوجی بارانونه پ یو
 شی . نوبه کوچوکی ختی اولای -
 بید اکیزی . دغه لی (لای) پیر
 بله د زار ه بنار به کوچوکی د سړي
 په سره راوړي چی له همدی
 کبله له (په - سر - لی) خخه
 پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتنو له
 مخی خرگنده شوي ده چی په
 بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
 پ یوي . خوافسوس چی د ناروغانو
 د نسخی داروکی نه بید اکیزی .

سرپرست رئیس

د راد یوجرید ی پرله بسی داستان :
 لومړی برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
 سلام !

په دي هیله چی د ژبی په سر ه هواکی له سینس
 خرسید لو . بزوي بهید لو اوډ اکثره د تللو له ناروغیو
 په امن اوسی ، د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی
 کوو : « لنه موزیک تاسی به خپله وڅیروي »
 راوی : هغه وخت یی زموږ ریاست د پتاتو
 سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوه ، وروسته د -
 پتاتوسپینولو کمیته شوه . او اوس نه یوهیزم چی نوم
 به یی خه شی وي ، بلکه چی ماتقاعد کړي دي او په
 خپل کورکی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړي نه بند وي چی د خوشلیزو
 خبره ده . بلکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
 د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
 نه و راغلی ، اوکه راغلی و نوله همبرگرسره یی لا -
 خپلوي نه وه کړي ، که خه هم په دغه ریاست کی له
 پتاتوسپینونکو ، پتاتی خور ونکی پ یوو ، خو ورخس
 کارونه به د ویره په چپه چوستیاکی سرته رسیدل چی
 حتی د پتاتو خور لوبه وخت کی به د جا د خولسی
 خر بهار او ش بهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد
 چی سړي به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « په
 دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅیروي »
 خوله ورخونه یوه ورځ دغه له مود و راهیسې
 ویده ریاست سمد لاسه راوین شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
 اداري او بل هم فنی مرستیال و . موز د خپل
 پخوانی رئیس په لیړی کید ونه یو خبر شوي ، اوکه
 دغو دوه مرستیالانو د ریاست د جوکی له پاره مامور
 رین نه وای راوین کړي ، نوتروکال پوري چی بیا د
 تشکیل او تعییناتو ساه په موسه کی چلید له څوک
 د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړی اطلاعیه چی له دغی پینس وروسته په
 د فبرونوگرید ، زموږ اداري مرستیال د ریاست
 له مقام خخه صادره کړي وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود ویکو خخه باله
 او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
 د جوکی دوه دري توشکی زیاتی نړی کړي وي ، په
 اطلاعیه کی راغلی وو چی ، « له دي وروسته ریاست
 ست تولی چاری به اداري مرستیال پوري اړه لري ، -
 حتی که څوک وڅواري چی له دفتر خخه د بانسدي
 بسوارتو کړي ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
 پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړي . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
 نو د ژبی په سر ه خله کی یی مانغزه وڅویدل . په
 دغه ورځ فنی مرستیال ترغرمی پوري خپل دفتر ته

نه نه ووت . او د باندي د ریاست د مقام تر مخ کښته
 پورته تاویده ، هغه دي ته سترگی په لاره وچسې
 کله به اداري مرستیال د ریاست له جوکی پاخیزی
 او دي به په جوکی پښه اړوي .

اداري مرستیال هم د ویره یی خبره نه و .
 اخلاصمندانوی اطلاع ورسولی وه ، اوله دي بسی
 خبر کړي و چی فنی مرستیال ورته به کمین کسې
 ناست دي . ترغرمی پوري د جوکی له ویری حتی
 خپلونیز دي د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
 یی په جوکی پوري نښلولی و ، که دي پوهید لا ی
 چی پیرچای خښل به یی د باندي وتلوته اړ کړي
 نوبه هغه ورځ به یی هڅه جاي نه و خښلی . کله
 چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندي ووت ، بیا
 د سترگو په رپه فنی مرستیال جوکی ورغښت و نیوله .
 د فنی مرستیال لومړی کار د اوچی د ریاست
 سکرتتره یی د متحد المال مکتوب د صادرولوا سر
 وکړ . په مکتوب کی د اداري مرستیال اطلاعیه په
 پاڼه رد شوي وه . اونی مرستیال محان د ریاست
 کلیل اعلان کړ . کله چی اداري مرستیال په
 د هلیزکی له پینس خبر شو ، دننه د دفتر ته بسی
 د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
 پنځلس دقیقې به لانه وي تیري شوي چی د فنی
 مرستیال متحد المال یی ورته پرمیز کینود . اداري
 مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
 لاسلیک ولید ، یی له لوستلو یی مکتوب په لاس کی
 وروړ و ، او باطله دانسی ته یی ورگوزار کړ « په دي محای
 کی دي په خپله لوستونکی یوه هچ او وپروونکی مو
 زیک وڅیروي »

دوي د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
 ترشایی یو د بل سیوري ته اوراچاوه ، په خپله د -
 ریاست کارکوونکی هم دوه پلې شول . یوي پلې له
 فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی پلې له اداري
 مرستیال سره ملاتړلی وه .

ترماز د یگره پوري د وار ه مرستیالان په برابر ه
 توگه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
 مهمه دا وه چی سبات به کوم یوله بل خخه مخکی
 کيزی . اداري مرستیال هوشیاري کړي وه او پ یو
 ته یی ویلی وو چی د سهار په پنځه بجی کورته ورسی
 راشی . خوفنی مرستیال له دغی پتی نقشی نه خبر
 نه و ، خو از کوی به اووه بجی تکی نیولی و ، او
 د مامورینو له راتللو د مخه یی محان ریاست ته را -
 ورساوه . کله چی د ریاست تر مخ له تکی کښته شو ،
 وار له وار یی له څوکیدار نه و پښتل :

— له مانه مخکی خوه څوک نه وي راغلی ؟
 — اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
 راغلی و ، زه ویده م راوینس کی م
 بیاسی د روزه ورته برانستله .
 باتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
 و س مو
 تاچند بدنبان زنگان می روی
 هرسو؟!
 نبود بخرابات چو توشله
 و پرو!
 نی شکی تو زیباست نه رفتار
 تو نیکو!
 شم است بدین چهره شدن
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
 تو کرده.
 چشمان تو چون تشله و بلسک
 توفشده.
 دندان تو چون تیشه ورننگ
 تو چو مرده.
 چون پشت زنی گیری زنی
 گام شمده.
 درخیل زنان تنه خود را کنی
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
 ونواسه.
 روشن شده چشم توه سیمایی
 کواسه.
 باریش سفیدی تویی نقل
 و تاسه.
 چشمت بدرآید چو زنی بینی
 زکاسه.
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو
 دنبال.
 ای خورد کلان سال!
 ارسال: نروع و فوج

هفتاد روپیه خام

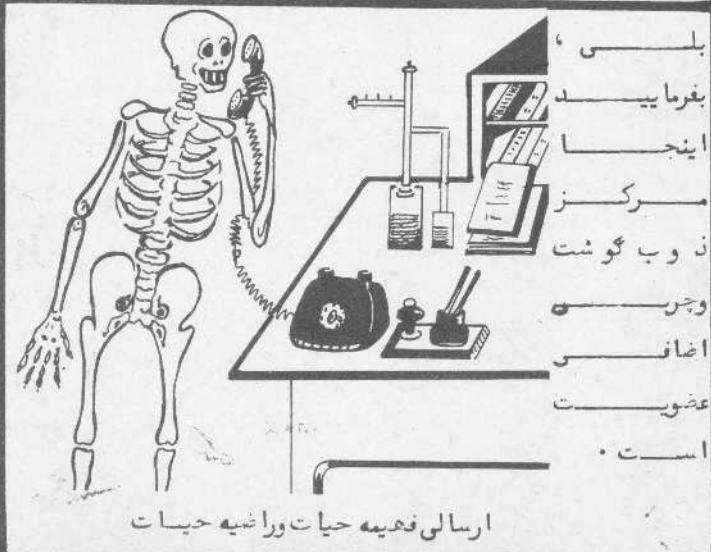
کیسه بری گدر جستجوی
 مرد لوکس و پولدار بود او را
 در روسی پیدا نمود و به -
 بسیار زحمت خود را پهلسوی
 آن مرد رسانید و جیستر را
 برید و دید که هفتاد افغانی
 دارد و بسیار حکر خسون
 شده در همیا وقت مرد
 لوکس گفت: او برادر چسرا
 ایقه شور شور می خوری کیسه
 بریلا فاصله جواب داد: -
 همراي هفتاد روپیه خامست
 بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
 از کی آموختی، گفت از آنجده
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخها
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



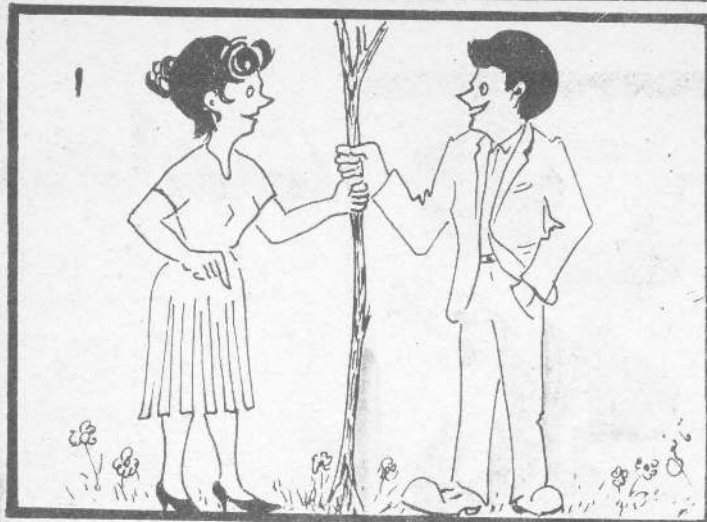
ارسالی فهمیه حیات و راهیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
 هم رنگ آمرت باش!

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
 کابل زیاد شده است و موترهای
 ملی بس قطعاً نمی توانند در
 انتقال موفق شوند، لذا به خاطر
 کمک به همشهریان گرامی هیئت
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
 موترهای تیلو در آرا در لیسن
 های خود به کاراندازد.
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود
 که اگر در تابستان گرمی کردند
 و یاد زمستان خنک خوردند و مریض
 شدند به ما عرض نیست.

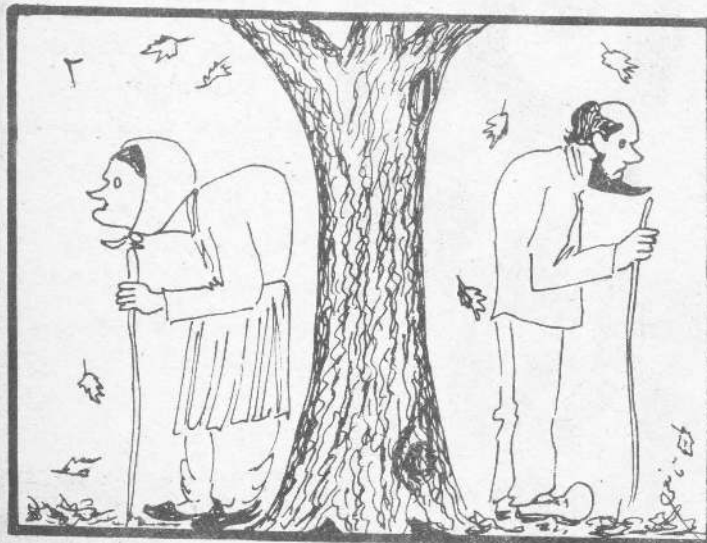
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون راصد از د
 وفرمایس يك خوراك برنده د ا د
 گارسون برسید :
 - قربان مرغابی خوب است؟
 - نخیر... من زیبا د
 غذا نمیخوم .
 - مرغ بریان بیارم ؟
 - نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
 - نخیر... خیلی زیبا د
 است .
 د رعین موقع از میز معلومیس
 یکنفر گارسون راصد ا کرد و گفست :
 پستراست برای آقا يك خوراك
 مگس بیارید !!
 ارسالی : سلیمه و سمیره راصح

دلیل منطقی



یکی از روزها معلم به شا -
 گردانش گفت : امروز برایتان يك
 سوال علمی د ام ان اینکه اگر
 من يك سکه پنج انغانگی را در این
 گیلان که در ان مواد کیمیایی
 موجود است ، بیند انم ایاسکه
 از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
 نمید غد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
 برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچی واقعهی
 صورت نمیگیرد . معلم گفست :
 جواب درست است ولی اینوا بگو
 که چطور به این زودی خواستی
 جواب را بگویی ؟ شاگرد گفست :
 بخاطریکه اگر سکه از زمین میروست
 شما ترانمیاند ا ختید .

ارسالی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
 و قشک در کارند
 تاتوکاری به کف آری و رشوت
 نخوری

ارسالی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
 در رخ .

بعد از مردن تیل و نسان
 به درد نمی خورد .

XXX

دوبه روز است که یام نیست
 پیدا .

مگر پوره شده رفته گد امها ؟
 ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
 بد بخت است! از یک عم خلاص
 نمیشود که عم د بگره سرافشش
 میاید . اینه در هفته قبل موشر
 بعد یدش تصادم کرد ، سه روز قبل
 خانه اس حریق شد و علاوه از د و
 روزبه اینطرف است که زنش خانه
 را ترک کرده و خانه بدوش رفتنم
 است .

آیا بد بختی از این بیشتر
 میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
 بالاتر ازین هم میشود و آن وقتسی
 است که زنش بعد بد نظر گشند
 و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین توای مسلی خود کرده گفت: هرکس بتوانسد بیرون فرانسه رانزد من بی‌ساوره، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بی‌ساوره عیتلر سپرد.

عیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیرواصرین به تو و حکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه راه اینجا بی‌آوری؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب با عسکر فرانسوی مشوره کردم، بی‌سورق آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فرهاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تیل‌فون
- بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میز ماموریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی‌ها
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبورستی به شفاخانه هم مراجعه کنی
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی
- تعیه‌کننده: تسرین وحدت



شکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند گر لوده سرش میشکند عیب نیست آن آدم عوشیا ر جرامی شکند حالاکه سرین نشکست است بی‌ساوره وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان گردد، اما نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورتی وعدم عراده‌جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داد و میگوید: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی‌لزم روغنیا عراده‌جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت‌های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد.

آرمالی شهر که به گفته‌های مسوولین به دقت گوش‌فرا داده بود، بالاخره تاقتش تاق

ابتداءً امر بخش پیلان گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پیلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعمار آن مطابق پلان اجراء گردد.

هنوز گفتار امر بخش پیلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه می‌داد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد. زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده‌جات و تراکم کثافات دور از قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافیک شعری بی‌فرض نمانده، سهم خویش را چنین ادامه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط شهر دایر گردد.

عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجنده آنکه پیشنهاد گردیده، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود. بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجنده ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

شکند



مه هم محصل هستم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد، در باع و حش برایش گفتند که میمون ماهمین روزها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشسی و مقابل چشمان بینند و گسان درد اخل پنجرهها مانند شادی د لقق بازی کنی، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابن طرف و آنطرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیره بالایی یک شیر درند افتید و از ترس زیاد در کنجی خود را پنهان کرد، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بو کشید، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت: غم نخور مه هم محصل هستم.

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد.

در حقیقت راهی نیستی، طلای زانمی میتوان یافت. یاد آن ماهی خنسی پیدا اند که امروز بگفته زنده می کنند. میان انانی کدام تگسان میدهند، همیشه بازم رجورد رازد.

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند، یاد این خوب برداخته میشود.

ترجمه: حمید خراسانی

- × توازن: قلب به طرف چپ کیسه بول به طرف راست.
- × انسان که نسان طفل بدون آیند است.
- × بعضی از کتابها رود تسر از مو لنین خود کهنه میشوند.
- × زبان در مجموع کم هوش تر از مردان اند، و اما هر زن جداگانه هوشیار تر از هر مرد است.
- × کسی که جستجو میکند، یافت میشود.
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت.

توازن



منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرد است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید: اگر به دنبال سرش می گردی زحمت بی فایده می کنی چون من آن را قطع کرده ام.

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت عام المنفعه ادا نموده، چنین ابراز عقیده نمود:

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند اما به نظرم بغیر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر کرد. حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند. همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند، نظر امر مالی شعردار ترجیح داده و مجلس را موقوفه به پایان رسانیدند.

سید امان الله "اشرفی"



همزشتينوارى

غزل يى په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

ليکونکى : ناروځ نسر د

د خيرادبي مکتب خانگري سپک حمزه شاعر منل شو سبب دى

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، حركه نشي هيرولاي چې دغه نهضت وكولاي شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا د گرا ت كړي او هغه ته د دوي پراخه زمينه برابره كړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتردي چې يو د بل سره د حمزه په شعر كې داسې نه شلېد ونكي اړ يكي لري چې كه چيري يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر كې ونه ليدل شي سړي داسې فكر كوي چې د بل چا شعر لولي نه د حمزه.

پار محمد مغموم د حمزه د ((بهير)) په سريزه كې ليكي چې ((... تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه وركول د حمزه د شاعري خصوصيت دي. د حمزه د شاعري نه كه پښتون تصوف او ويشتي شي نو شايد چې د غزل يي هغه خوند پاتې نشي كوم چې تراو - سه برقرار پاتې دي لكه چې د هغه تصوف په اصل كې د پښتون ملت پښتو زېږ او شعرا واد ب د بېلگي د باره د غزل په جامه كې يو مسلسل او بې له جهاد دى))

لا رپيد اكره . كوم شكلي انغو - رونه . تشبي كاتن او استعاري چې اوس اوس په پښتو شعر كې ليدل كښي يي مبالغي ويلي شو چې د هغوي بنكلا تيز بنسټه لومړي حمزه په غزل - كې ايښي و . بې لهاد زلفوت مستي به جا و د لسو لكه خو حمزه زما په برخه يي غزل كړ و د پښتو په ادبي لري كې هر يو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د رلود ي څوك په شعر كې صوفي . څوك عارف . څوك نازك خيال . څوك شه او څوك څه دي . خود به شاعر كې تصوف . نازك خيالي شاعرانه بنكلا او همدارنگه د ختيځي فلسفې رېښې بحاليد لي دي . ((زه چې حمزه غزل بول . متصوف . نازك خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې كوم چې حمزه د ختيځي فلسفې معاصر و خيره د ه))

چيني څخه اوبه وركړي د غزل رېښي يي تازه كړي او هغه يي په حقيقت كې بياراژوندي كړ . كوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته كړي په حقيقت كې پښتو شعر ته هغه خدمت دي چې هيڅ څوك ښه سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دي چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅكله په دي مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دي كړي څو كوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولې هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پوري به نه يوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلكه د پښتو شعر لوستونكي به هم له هغه څخه يي برخي نه وي . لكه كوم غزل كې د ((بنكلا)) عنصر ته يي داسې لجاې او وده وركړه چې په هغه سره نه يوازې غزل شكلي بلكي د غي بنكلا د شعر نور و قاليو ته هم

په همدغه بحالنه د دوره كې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړي كې ميرزا خان انصاري را وزيږيد او د پښتو شعر د يوه بې لا روښانه كړه او د ادبياتو د پرمخ تگه لري يي پيښلي كړه . كه چيري موږ د پښتو ادبياتو بس بهير په نه تميد ونكي لري كې د - ميرزا خان انصاري او كاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحالونكو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسونكي په توگه او غزل رنگه كوونكي . پښتون كوونكي او په پښتو غزل كې د پرونو ورو صفاتو د ايجاد ونكي په توگه د استاد حمزه شينواري نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي . خو چې پښتو او بيات وي او خو چې پښتو غزل وي . زموږ د ادبياتو په تاريخ كې به په زرينو كړنو ثبت او تل به ژوند پياو - بحالنه وي . لكه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښتې له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در ((ظرفی)) برلین انجمن درجساد. فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین - پروجکتور را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند، بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان - بخشدن براتعیب میکرد.

چون زنده گی، بازیچه برای کودکان، قیلا تیرعاقه ماکس را - بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه، کاغذی رابه سرعت میچرخاند و از پرده گی تاجایی بداخل جمعیه به نوارهایسی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش - آینده خلق نمودند. پیر از کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلمبرداری‌های خود کرد. برادرش ایمل را بتاريخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلمبرداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقاتست که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلویدین کاپی و هر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بلا آخره موفق بس. آخستن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهورنموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثناای که برادران سکلارونفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و غمگین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، با معرفی و تماشاای فلم‌های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم‌های لومیری با خبر مخرج قرار داشتن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشات تخنیک آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لوئیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلمبرداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د همین الهه هنر زیبایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلارونفسکی است. ماکس سکلارونفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گفت. خدمات شایانی و در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حاش نشیب - اشد، لقب پدر خواب‌های شیرین است که جاپانی‌ها بوی دادند.

حمزه لاد پرتنکی جوان او ان بر معین خطنه و پیدا شو یی له - غزل سره بی ار یکه پیدا کر ما ورتدن وری، پوری چی د سرا و میشته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زیار باسی چی خیل نزه قوت اندیشه ارتول ذوق اود نیکلا بیژنده نسسی استعداد د غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی غزونی، یون بری - وونی، سیرلی به اینه کی اونسور د بشتو حمزه بیژند غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه داننگوبه رگونگی د حمزه له ویشوره بخلی یی ستابه اننگوکی د حمزه ویشوره دی ته شوید بشتو غزل همان زده یی با با کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل د اد بی مکتب بنسب یی کینودل شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی. دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد نودل نه کر کولای شی چی د بشتو اد بیاتوبه غنایندی کی ستره اغیزه وینیندی د بدل خبره می تحکه وکر، د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتبوتوله موسینور وروسته مختلفی نظر یی رابید اشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبر یی له یاد ولو سره سره زما د ابور دی چی دغه مکتب به بشتو اد بیاتوکسی تلباتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریان روزلس دی اود دی مکتب د تلباتی والس د باره د پیر غوتو غور پید لویان دی تینگ بار لری. لکه چی وایی:

حمزه سیرلی لاد خبیرنه نه حسی د پیری غوتی به غور پید و نیگا ری د خبیراد بی مکتب جانگسری سبک د حمزه د شاعری منل شوی سبک دی چی اوس اوس نه یوازی به سره بشتونخوا یلگی به بره بشتونخوا کی هم زیات لاریان لری. اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د - خبیراد بی مکتب ویا ر یوازی د هغه به لاریان وایوازی د لری یا د بری بشتونخوا پوری ار نه لری. دا د مشترکی بشتو اد بی مکتب دی.

چی د خپلی ودی. براختیا اوسا - تنی د باره د لری اوسری بشتونخوا به هر فرهنگالی بشتون بانس دی مساوی حق لری. د امکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب د سبق کتاب دی. او بخله حمزه زمو د بشتی سیمی مخکستی - لارنود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانسته - همانگر نی لری. د یوی ژبی بسنه شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تا وند یو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تحرسی به خیلو زیز ورتکی ورتی او وده - ورتکی چی د حمزه شعر د کاو - د یوی ژبو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعر دی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری بیگی و خخسه بر دی باتی نشی. استاد حبیب لیکی ((د حمزه صاحب فن او هنر به بشتو اد بیکی د امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بشتو فارسی او اردو اد بختی بیگی ی بشتی خصوصیاتو سره داسی گنکر یی دی. چی د بشتو غزل بی په نه سینا کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه شلید و نیکی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د - علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی. حمزه تل زیار ایستلی دی خ - همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر ی. به همدی ار وند. استاد حمزه شینواری، د دی بونستی به حساب کی تاسوه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعریت داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت د برکول په گاردی. خو حالات داسی پیدا شول چی به غیره غزل د غزل شه خاص افاد یه د موسوم کیده نوحه کی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر. خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما بسنه غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده. ما د غزل هم - کوشش وکر چی به حای باتی شی او مقصدیت هم بسنه کی پیدا شی او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بشتون جو کر و اوله پرخو - شحال هم چی د سرحد شعرا د دی قدر وکر))

نن ورت غزل د خیل لغوی - تعریف له محد ودی تحکه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کرل اود هغوی د نیکلا ستاینه نه ده غزل د تولنیز ووند سره نزدی ار یکسی لری. اوس غزل تولنیز ووند سره - نزدی شه چی به هغه حلول مور -

حمزه شیواری

بیستون حمزه یوزنل ته د لوستونکی بام راوارم د افول ټول د یو چس په کی د حمزه مقصدات او شعرت په شکل اندازکی هنرمندانسه انجور شوی دی

د ۲۳مچ پاغ

ندلی د ټول کولای شی هر هره دلری او د پوره خه خه چی د شعیر نور قالیونه انعکاسوی غزل هم هغه انعکاسگر کی چی په دی برخه کی بیستونفزل به د بیستون غزل رسول استاد حمزه شیواری د لورن تحصیل استعمال او فلسفی اندیښنی له اغیز خه شرکداره وی

نوارم د بیستونفزل د بلار پایاو

د شعر سترگه چی راغلی نه دی وی به سحر خوشیه لامللی ته ده د زړه د نیایمی خاموشی ته منن ستاد جوتیانه بوگنیدلی نه دی لیون او سکیمه بنوشوه په خو د غوکه راغلی خخیدلی نه دی یوه سلگی ده چی بی تاغاشینا ماخنگن ته هم ساتلی نه دی چی اشتراقی حمزه جا وویل چی د نمریترگه راختلی نه دی



تفاصداست

بقیه از صفحه ۱۰

رحمانی و فریدون متینری را بیستر از دیگران می بسندید - نریده انوری د رطوبت مدتی که با رادیو تلویزیون همکاری داشت هزارها بار چه شعر از طرف یق برگرام های محله تلویزیون متعلقه اران هنر بزنامه های خاص شعری، دزدی و سرودی زمزمه های شیعهکام، ارمان سحر ترازوی طلائی، از هر چمن شنسی و دیگر برگرام های ان یق رادیو یون دیکلمه کرده است

وحشت جنگ

بقیه از صفحه (۸۷)

انکالات مواد د قطارهای اکالاتی هیرتم / یکبارکه به استقامت کرد یز ماین انفجار کرد / سر صدسه عصی د یه / برایم یاد فراموشی پیدا انده / و عثمان تکلیف دارن - کاهگامی هیچ د یه / نمیتوانم تعدادی از اعضای قاتلم را جنگ ازین گرفت / برادرم در هرات شهید شد / امس بود / خودم رفتم جنازه اورا اوردم / جنگ عمل نمیرسانست است حتی بیونیم ارد و رانیزه د تلر سوم ضروری سازد / یکبارم شوت برد - اشتم در حوی انتادم در کلاه من زحاست انداخته بودید / من زیاد خون دیدم / زیاد گشته دیدم - زیاد رفیق بردم و بنید این تا جعفرت زیاد / اما این یکی که خورد /

د کوزال معرفی میکند آدم غیرتور - مال است انکار رسولیت دارن - تجزی فکری دارن با خود گفتمیزن حق از منی خود بیخبراست / او میگوید / د کوزال است / معاشم ۲۵ هزار افغانسی است / مزایه احتیاط ۵۱ رکیف سوق کردن / ای / د رختی اشیرا یم / هر کس میزیر مرابحیت نگران د رختی ه گرفته / ۸۰ سوزیال نان خوردنم / حالامعاش من ۱۵۰۰۰ افغانسی است / در روز ۲۴ دانه نان میخوریم / معاش من میشود پول چای صبح / زیم چاند ری بنوشید و رفت تعذر کردن / گفت تو برایمان داده / معاش من ۵۰ سال میسری / قوی سلطه کردم / من میزیر نیستم / از ترس کارگر خسته ام / شیخاخوانم میسرن /

خوآندنیها

قهرمان اندک رنجی

د ریمان مرد های جهان شایسته هنر دی سانند اقتسای پیتروان بورن از عالند پیدا نشود که از خامن خه است و توهمین شده / وی مدت ۲۳ سال با خانم خود صحبت نمی کند و به صورت خاموشانه به وی یاد - ایت های خود را می دهد / درین مدت ۲۳ سال از برخاش این نبدت هالندی / العاری ها از را - سلات بر شده / تمسکه این عمل به خانم وان بورن مانعتی را ایجاد کرده تا برای آسای پیتروان بورن چهار طلق دنیا بیازرد

لیاق عروسی

این نوما ین غیر عیادی از شرف یک کمپنی پرنگالی اما ده می گردن / لیاق عروسی که داری رنگه کی روشن می باشه و از تنگه به د رازی (۲۲۰۰) متر ساخته شده / برای محسه آزادی د رتیبو - یازن د رخته می شود که در سال ۱۹۹۲ باگرتونفارکو سمسب ((عروسی)) خواهد کرد / ابتکار مراسم عروسی باشکوه مربوط میشود به شخصین تجارت نمایشی (شو بزینس) امریکا و اسپانیه / درین مراسم که نام ((مامس)) یاد می شود تنها ۱۰۰ نفر دعوت شده است / اما مراسم از طریق تلویزیون در سیار ارکشور های جهان به ستر خواهد رسید / جانب است که دیورخشن نشنرات یک کمپنی جابانی نیز شرکت دارن

پاسخهای ...

بقیه از صفحه (۵۱)

جواب : میخواستم زنجیور - کردن / دختر باشم - سوال : اینه / رادریکنسه / هوبیتی خوشتم / آید ؟ - جواب : نه / خیر / کاملاً / دلیل / مشخص دارد - سوال : درگشته چی بودی ؟ - جواب : نشانه ای نه - سوال : لطفاً یک رازتان را بگوئید ؟ - جواب : فقط خزنده / ساله هستم - سوال : اگر یک وسیله کارآمد خانه میبودی / چسی میخواستی باشی ؟ - جواب : یک ایرکاندیشن -

به جز حواوت نعمل هر چیز دارم - سوال : فادت بدت را بنکو ؟ - جواب : ناختمای خود را می جوم - سوال : در ستر خواب چسی میوشی ؟ - جواب : روحلی - سوال : قشقت میخوری ؟ - جواب : نه / خیر - سوال : به ظرف کسسی میخواستی تخم گسند / برتاب کنی ؟ - جواب : به ظرف خود - وقتی که حدس نادرست بزنم - سوال : وقتی که خانم نان دراتمان میدد / دادن با ((ماد هوزن دیکسایت)) (دختر نام) شعا و اگیر کند / چی میگوید ؟ - جواب : بگد از چنین شود - سوال : از درد دوری کن - / خیره با ((سانبنا)) یکجا باشید / چی خواهید کرد ؟ - جواب : بهتر است از کسی که در خواب خرحر کند / دور باشم - سوال : حرف دلخواه نسو / کدما است ؟ - جواب : زنده کنی / بگد از زندگن کم - سوال : برای آخرین بار چی وقت به معبد رفتی ؟ - جواب : هفته گذشته / زمانی که شوکت فلم بود - سوال : برای آخرین بار چی وقت گپه کردی ؟ - جواب : وقتی که کاکایم نامزد گردید /

قازها و قوما

بقیه از صفحه (۹۳)

پوش شیر توش مرا / دخترک آبرائوشید / و تشکر کرد / د یادار - انواع شیر از اینها کرد / قازها و قوما / هزاران دینه / و پرواز نسوزده / رفتند / دخترک با برادرش دوزاره به دیدن اغاز نمود / درین هنگام قازها و قوما د و بار بار گشت نمودند / دخترک جیران شد گپه چی کند / دید که بر رخت سیب ایستاده است / دخترک برایش گفت / بر رخت عزیز مرابحان کن / سب و حسی مرابخور / دخترک هر چه زود تر آبرخورد و تشکر کرد / در رخت آنها را با شخ هایش در افوش گرفت و با برگهای آنها را بنهان نمود / قازها و قوما آنها را ندید / پرواز نمودند / دخترک با برادرش دوزاره دید / چندی برفته بود که قازها و قوما دخترک و برادرش را دید / اتفاق غسباغ کردند / رانولها را باها به زدن آغاز کردند / کم برید که برادرش از پشت او پایین بیفتد / دخترک تا تنور دود / برایش گفت / تنور عزیز ما را بجات بده / و نغان کن / - بلانسی آرد / خود را بخور / دخترک هر چه زود تر خورد / خورد و خود با برادرش در درون تنور نشست / قازها و قوما قاع - قناع کتان بدون آنها طرف جادو گسر پرواز نمودند / د خروشی از گم شدن ناز هاد / همین شد از تنور تشکر کرد / و با برادرش یکجا رهسپار خانه گردید / زمانیکه خانه رسیدند / چند لحظه بعد از آنها بد رو بادشان نیز رسید -

حایره‌ها معارف بسیار آرد

نقدی بر شاهانه

شاه طعنا سب مغوی (۱۰۲۴-۱۰۲۶) پادشاه ایران، بیست و یک روز بعد از مرگ شاه مغوی، پادشاه ایران شد. در اوقات طبعی که در راه استقبال کند و کعبه زینت و منقش از طلا می آید. در این احوال از طرف امیران و سواران و عسکرها و فرات کس نماید. و در این احوال از طرف امیران و سواران و عسکرها و فرات کس نماید. در این احوال از طرف امیران و سواران و عسکرها و فرات کس نماید.

این کتاب در سال ۱۰۲۴ در اصفهان چاپ شد. و در این احوال از طرف امیران و سواران و عسکرها و فرات کس نماید. در این احوال از طرف امیران و سواران و عسکرها و فرات کس نماید.

سه زنبیل خرد (تری پی تا کا)

تری پی تا کا، کتاب مقدس آیین بودا بوده معنی (سه زنبیل خرد) میباشد. این کتاب پیچیده ترین و مشکل ترین کتاب مذهبی دنیا است. از سه زنبیلی خرد (اولی شامل قواعد رهبانی - نیت، دومی شامل طرق نجات و سومی شامل مطالب فلسفی و مخصوصاً روانشناسی است.) این کتاب در سال ۱۹۴۰ قبل از میلاد به وسیله مریدان بودا، پس از مرگ او تنظیم شده است.

فتوای عجیب

این فتوای عجیب در سال ۱۰۲۴ در اصفهان چاپ شد. و در این احوال از طرف امیران و سواران و عسکرها و فرات کس نماید. در این احوال از طرف امیران و سواران و عسکرها و فرات کس نماید.

این کتاب در سال ۱۰۲۴ در اصفهان چاپ شد. و در این احوال از طرف امیران و سواران و عسکرها و فرات کس نماید. در این احوال از طرف امیران و سواران و عسکرها و فرات کس نماید.

اروس

رب النوع عشق در نزد یونانیان قدیم بود. برخی از یونانیان در آن زمان او را کهن ترین رب النوع میدانستند. او به صورت جوانی بالدار و طفلی باتیروکسان تشبیل میشد و مجسمه های از او ساخته میشد. اروس در دوره رومیان صرفاً به صورت طفلی نمایش داده میشد.

شناخت از نگاه عرفان

است که مستقیماً به روح اضافه میشود، روح محفل تجلی است. (این مقام عارف است و برتر مرحله علم الیقین است.)
 سوم حق الیقین که برترین مرحله شناخت حقیقت است. این شناخت فقط در صورت از خود بیخود شدن و فنا شدن و در حق و شناخته شدن ((ذات تایمته شناخت)) به دست می آید و این وحدت طالب و مطلوب است.
 عرفان این مراحل شناخت را به ترتیب، طریقت، معرفت و حقیقت می نامند.

در گذشته عرفای بزرگ ما در رابطه به شناخت جهان و حقیقت سه مرحله و مقام را درجه بندی کرده اند:
 اول علم الیقین که به کمک علم و استدلال حاصل میشود و به عقیده آنها این دانی ترین نوع شناخت است. مولانا جلال الدین بلخی در مثنوی اش درین باره میگوید:
 بای استدلالیان چو بین بود
 بای چو بین سخت پی تمکین بود
 در عین الیقین که آن مرحله بی از شناخت



هارون یوسفی، سعید سعیدی، سرور انوری، نجیب ساکی

سرکام او شریک

د دغه سریال هر کرکتر زموږ د ټولنی د ځانگړو څېرو څرگندونکي نه

زموږ په سینما کې سریال یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شي

هما مستندي له خپلې رول څخه راضي نه ده

له لوستو راپه پخواه زموږ په لرغونې سینما د

کې سینما یا اوبه هنر رامنځ ته شوي. او د وخت په تیریدو سره یې وده او پرمختیا موندلې ده. اوس راز سینمای اوتلويزیوني فلمونه جوړ شوي دي. اوس اوس په کال کې د رڼې یا څلور سینمای اوتلويزیوني فلمونه جوړیږي. خو تراوسه پورې زموږ د سینما په نړۍ کې د افغانی سریال معای خفې و. بسدی وروستيو څو تنو کې د دې نشتوالی د لیرې کولو لپاره پاملرنه او کوشنې وشو ترڅو چې د تعلیمی اوتربیتي راد یو تلويزیون لخوا د یونسف د ادارې د سادې مرستې پر بنسټ پرمخ و شو چې یو افغانی سریال جوړ شي. د دې منظور د پاره هارون یوسفی، وحید سعیدی، انوري او نجیب ساکب د سریال سناریو ولیکله.

د سریال چې یو کمدی سریال دي د (شیر آقاو شپږین گل) په نوم یاد یږي. ۲۶ برخې لري. د سریال عمده امتیاز یې دې دی چې پر صحیح مسایلو، ټولنیزو ناخوالو او د ټولنی برنارو، مناسباتو باندې د طنز او کمدی په قالبونو غیر مستقیم تماس نیول شوي چې د کورنیو د پرمختیا لپاره او په نړۍ پورې دي.

د زياتو معلوماتو د پاره غواړو د انوري سره خبرې وکړو. په اوسنيو شرايطو کې د سریال جوړولو ته څه ضرورت احساس شو؟

نه لپاره بله د یونسف ادارې فونډل د ما سره د

د لارې څپاره کړې. څرنگه چې د مسایلو د تبلیغ د پاره فلم تر ټولو ښه، په زړه پوري او موثره لاره ده، نو د یونسف ادارې خلکو ته په ښه توگه د صحیح پیاوړتیا د رسیدلو د پاره د سریال ټول مصرف په غاړه واخیست. د دې موضوع یو اړخ دې وایو چې د سریال هنر پانچ دي. پدې معنی چې زموږ د سینما پانچ یې سریال یوه نوی پدیده ده چې باید حتماً رامنځ ته شوي وای.

عایشه جلالی چې د سریال د ادیرکت کولونډه یې په غاړه درلوده (په افغانی فلمونو کې لومړنۍ ښځه ده چې فلم د ادیرکت کوي) څه خپل نظر داسې څرگندوي:

فکر کم چې سریال به د پیري نیماگ تیاوې ولسي. ځکه چې لومړنۍ سریال دي او د تجربی لندری لودلو پرته جوړ شوي دي. بل دا چې داسې سریال چې باید په ښه ویاختو کې بشپړ شوي وي د پانچو مسایلو له موز مجبور شوي هغه به یوه ښه میاشت کې بشپړ کړو. چې لویغان ته د منن د زده کولو فرصت پدې پرک و. څو له نیماگ تیاوسره سره پوره باور لرم چې لیدونکو ته به په زړه پوري او منلسو وایلي، ځکه نه به یو نیم چې تر کومه حد ته پوهه نه وي.

له دې نه چې تاسی د سریال د ادیرکت په غاړه درلود، راضی یاست؟

ما تراوسه ځنې تلويزیوني تیاتر او تلويزیوني نمایشنامې (لکه څرخ، او بد نهیست، قصار، سبازان او یو شمیر نورې) د ادیرکت کړې. او د ځینو فوق العاده پروگرامونو لکه د شب شعر وښ قصه، تاشا او د نوي کال د برنامو کارگردانی مې هم کړې ده. خو تراوسه مې فلم نه و ادیرکت کړې. البته نه یوازی ما بلکې هماغه افغانی ښځی تراوسه تلويزیوني او یا سینمایي فلم د ادیرکت کړي نه دي. دا چې د سریال د ادیرکت دنده ماته سپارل شوې وه زه با لکول راهی يم. ځکه له یوې خوا ماته دا دنده نوې او په زړه پورې وه او له بلې خوا دا لمسری سریال دي چې په هیواد کې جوړیږي. په هر لومړنۍ مثبت کار کې انسان غواړي چې لومړی او پیاوړه اوسې. ما همدې هیله درلوده، ولې دخپل کار په هکله څه نه شم وایلي، ځکه نه به یو نیم چې تر کومه حد ته پوهه نه وي.

تاسی که د سریال د لویغان واورو همنکارانو په هکله معلومات را کړي.

په سریال کې د سینما او تیاتر بیژن ل شو او یو فقو څیرو لکه حاجی محمد کامران، حمید عبداللہ، مرتضی باقرا، مشعل هنریار، فعیادې، حکیم اطرازی، همام مستندی، خورشید، یاسین یارمل، عزیز نروغ، جانان او سینو نورو برخه اخیستې ده. د فلمبرداري چارې قاري زاده، اوغنی ظفر غیاث سره کړې. حکم فرزند د ادیرکت د مرستیال دنده په غاړه اخیستې وه. په سریال کې له اول نه تر آخره پورې یو لړ تر اولیدل کړي دي. د سریال پانچ یو ټاکلی گواو ټاکلی کورنۍ پورې اړه لري. حوادث به یو د پکورې راغلی، یعنی تیاترې صحنه لري، چې د د پکورې برخه کې ښې هنرمند او د هغوی اداري معرول درلود.

خپله سعیدی وایي: غواړم د دوستانو خبرو ته کړم چې د دې سریال یو لمانگري خصوصیت دا دي چې پدې کورنۍ پورې تړلې کرکترونه هر یو د ټولنی د خصوصي څیرو معرف دي. مثلاً ښاري مدرسه تپ، ښاري عادي تپ، پوروکرات تپ، کلیوالي تپ، اوسانه تپ، باید دوام د سریال موز د پاره یوازې ښه و چې له نیکه مرقه د بعد و د پتو نوسره سره په مؤقتیت سره سره شو. او دا امید واري یې موز ته پیدا کړه چې کله اې شي په راتلونکي کې د اېروسه اداسه وموسی.

همام مستندی د سریال د لویغان یې په صفت وایي: په سریال کې تمثیل تر فلم اسانه وه. ځکه چې ثبت په یوې محدودې ساحه کې صورت نیسو. خو موز یوه متنوزه درلوده. هغه دا چې من موز ته هماغه د ثبت په وړه را کول کېده چې د زده کړې د پاره مو ورته پوره وخت نه درلود. نو هله منه به چې لیدونکی د پرمختیا و نه اوسی. په راتلونکي کې هم غواړم، سریال کې رول ولوبو. امانه داسې رول په دې سریال کې ما دیوې ښې بند ویاړه او د سکون، لوبولولو او په دې ماته هېڅ په زړه پوري نه و.

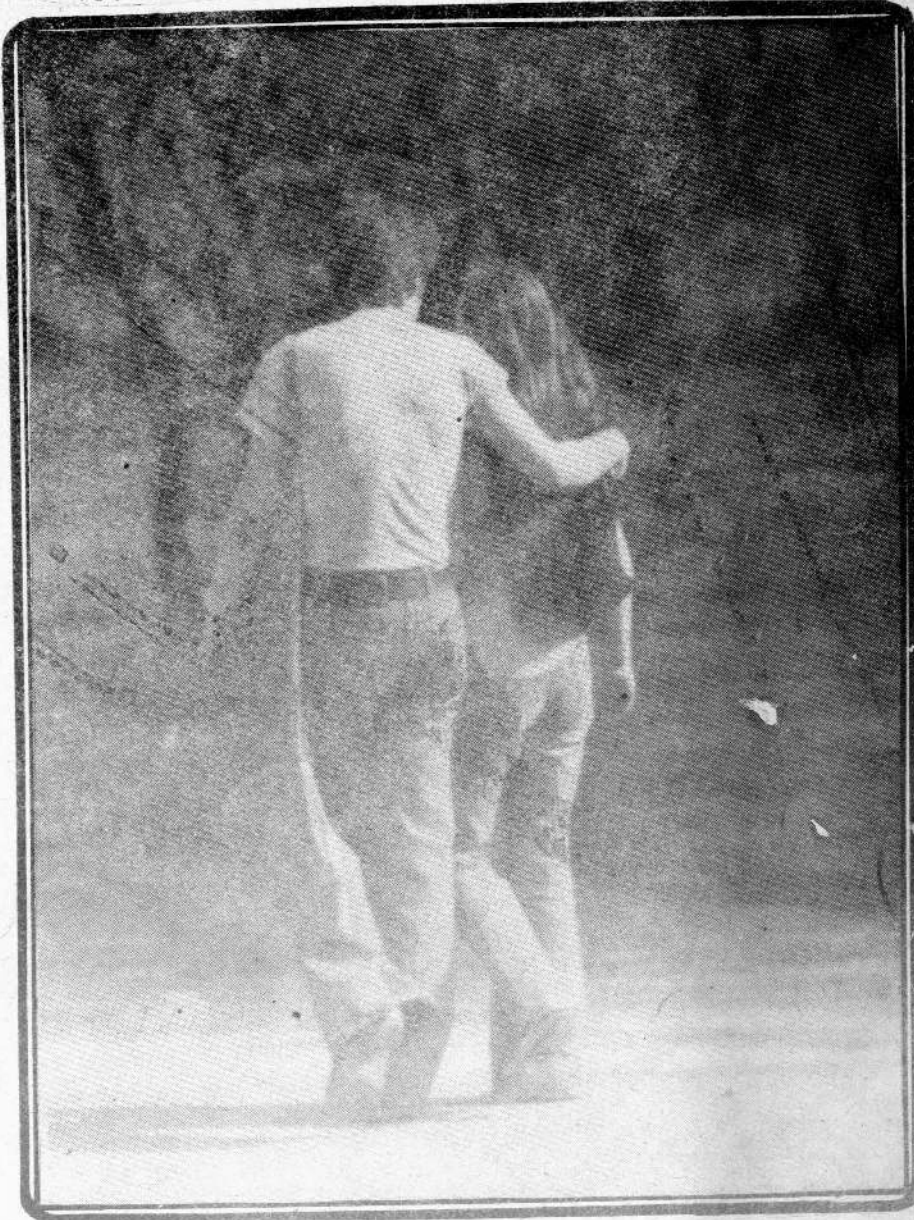
کله چې سریال بند اړي پورې شو، بیا به هماغه هکله د لیدونکو او کورنیو نظر یې خبرې کړو.

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

مترجم: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده از بین میرود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو دهه پیش سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره، نسل دوم پیدایش که بنام استرالیتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مهبونها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره، خیلی کوتاه، تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترپوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پیشی کانترپوس بود. بار دیگر تپش قد کوتاه و پرمغزی را دیدیم آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. دیک دوره، دیکر صد - هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کس بیشتر از یکمتر بوده است.

دانشمندان راهپایه بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نورا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن هستیم که آیا اولاده، ما، قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتر خواهد نمود. نکته است ولی واقعیت چنان است که در طول هزاره سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انسان با قد های مختلف میتوانند به مرحله پیری زودتری برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا پیرا شخص دارای قد متوسط یا پایینتر از آن، بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکنیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف - نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی ترین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه (مراوتن) را برگزینیم و قد متوسط را در هر گروه محاسبه نمایم آنها متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارتی دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین).

این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکامل یافته تر شده دارد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تاچین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون، تنفس، دفع مواد زائده و متابولیسم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تومند تر و اعضای قوی و با انرژی تبدیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن و قد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانته تعداد پ قوی تری را ایجاب میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحت مو ثرو آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند. به عبارتی دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسر میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداًظمی دوبرابر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی آنست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۲۷)

وقتی که ...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد .

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند . لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمود مایه معلومات بدهید ؟

در تئوری به خاطرند ارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر -

شباب ، قاسم از گروه موج ، خالد از گروه گلشن ، نعم شیب ، بصیر ، ننگیالی ، طعماس و عارف همچنان بعد می آید ختران شاگرد اینم اند .

استاد آرمان ایابرای ما گفته میتوانی که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است ، منظوری این است که آیا شایسته چیزی عشق ورزیده آید ؟

بلسی حتماً . تمام هنرمندان انگیزه می به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هریدی به خشک و بیروح است . من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام .

استاد شما آواز نیز میخوانید ، چسند پارچه آهنگ در اد پیرو تلویزیون ثبت کرده آید و کدام آنرا بیشتر می پسندید ؟

من در صد پارچه آهنگ در اد پیرو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب بزد ارم تا کام من بر آید)) و ((مرغ قو)) برایم زیاد دوست داشتنی اند .

سفرهای هنری تان به کجا ها بوده ؟

بلی من به شوروی ، منگولیو ، یوگوسلاویا ، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو - یس ، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصاً اجرا نموده ام .

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده آید ؟

من تا به حال هیچ تقدیرنامه ،

تحفه و جایزه ، رابد ست نیاورده ام . فقط مرهم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و من -

زیرا هنر به خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد . محترم آرمان طوریکه اطلاع دارم خالد پسر تان هم زناختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است ، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست ؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید ، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلاواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانیس گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد . خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد ، یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا . او تا به حال به کشورهای آلمان غربی ، ایتالیا ، جاپان ، هسپانیا ، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد .

آیا گاهی خود را با پسر تان مقایسه می کنید ؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر بیاموزد ، در وجود خالد استعداد زیاد است و وجود داشت و بی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد . البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است . من از یک افغان کمپ میزم . در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعداد ها را پرورش داد .

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است ؟

بلی ، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد .

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است ؟

بلی ، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد .

بقیه از صفحه (۲۸)

کلام خدا ..

تلاوت قرآن مجید به آواز قاری برکت الله ثبت گردیده و به بسا زار عرضه شد که طرف توجه مومنان مقرر گرفت ، طوریکه اطلاع در ا - شتم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سرایند و به دنبال آرمان خود در سفر است ، من نیز میسندم و نمیکنم گوشش دارم . هنر و خوشتر بیاموزم !! در راههای اخیر کیت های

بقیه از صفحه (۳۵)

همانچ...

از دواج های نامناسب ، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل ، جدا جلوه گیری نمایند ، زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفت دست داشت ، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود ، از خانه

عنه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند ، ولسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتی را مشترکاً انجام دادند ، چون سابقه جرمی نداشت ، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جسم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجرید تربیت کردم . در التاد بی معنی اس کردیم . مرورید اکثر ملالسی از یوتسون ؛ من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه های سیاستگرانه

انسانی عن الزحمة برداختت تا صحت فرائض تعیین نمود ولسی اداره افغان موزیک عن الزحمة استاد را بر اساس نوبت معین نمود اخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قابل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود ، با تقاضا مینمایم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در برداخت عن الزحمة تساری برکت الله اقدام لازم نمایند .

نظام سپه نوری سید احمد شاه

مریضان یافته ام . همین جلاهم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود ولسی بلاستامانده بود که زیاد خون غایب کرده بود مرض وقتی به شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست با من صحبت کند . مریضانی عم داشته ام که بعد از بهبودی اتن بانگاه های ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و بعضی هرگونه سیاسی دشنام نارسان

کرده اند . مثلاً چند پییش خانمی را آوردند که حمل ششما بود ، رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مریض با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد ، دوایی را که عاجلاً به مریض ضرورت بود خودم برایش خریدم خون را خودم از انک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مریض را عملیات کردم ، زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

آیا قد کوتاه

کمی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط . ضمناً قابل یاد آور است که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی نهن ناصله که زندگی انی نامند باشد .

طوریکه مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پورش بسا طرخ خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه در جهسان بیرویه تکامل نامین شده است . در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را شمل بیشترشان تا صحن کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بخاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صحنی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های نهایت کوتاه ، پروسورام ، او ، ژوکوفسکی معروفترین ایندو کورتولوژیست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بخاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نفعته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا بهیست جسمی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبل چهره های مهم دیگری نشل میورزد و وایهلم قد را نسبا دیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میارود .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویوی را از او ثبت کرده اند .

— خالد چه وقت به افغانستان هودت می کند و آیا شما از زود اید که نزد او بروید ؟

— افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرمیاشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صحن فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .

— آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟

— خوشترین لحظه زنده گی من — وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تنهاد ر این نبود که من پدرش استم ، بلکه خره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان بیروز میشود بیروزی صحن دانی از هنر مند .

است و همچنان من استاد خالد — بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .

— خوب حالا به جای رسیدیم که بشمار رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .

— بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قیلا معلسم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیگاری میاشد . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وی شدیداً انس دارم .

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب و استاد تواناد در جهان کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و نشر بیرون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان تلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسده بمن گفت : توفور! جای نقش ... را برکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار برده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصرف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده — دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنر بیسه های زن که نقش اول را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت — اتحاد شوروی سفر نام ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر ه آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاه یک شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت را رها کن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است . من یک فزه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکم . غنیا بیسده مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود ، ولی من وجدانا احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از مرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن بر زمین اولین آواز خون زن در کشور :

من اولین آواز خون زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹۸ متر میگذرد. بزرگترین گوشتخوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاشهای گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر میبرند.

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱٫۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲٫۸۰ متری تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دُمورده فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه است که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر میبرند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳۲۲ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه ۲٫۸۰ متر میرسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردید، در صورت به اسبهای مسابقه بیش از ۶۹٫۶ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

علی مشیری

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنرمندانه و جگه ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را به روی صفحه تلویزیون نشان می بینید از زنده است شعر شما می خواند و نیدار زنده است و حاضر میزند.

هرگز نمیرد آنکه در این زنده شده به عشق تیر است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از زمانه عجبسون هنرمند صحرانشین می پوش است

بعد از آن زمان تاکنون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هویلا را در دل تان پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند؟

الهی خیر... باز صافه خطرناک شد باید بگویم که... که بلی، شخصی است که جای نالی عشق آتشین و طوفان نری ماد هویلا را در پرنورده شما ازین خواست آید که این شخصی را بشناسم معرفی کنم آیا لایم است که حتی او را معرفی کنم؟

و اینکه خود تان او را پیدا خواهید کرد؟ خیر شما را زیاد در انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا کنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و صافه آید مجله سیاهوون - زیرا اتلا یکماه باید در مورد نکس کید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مذکور را پیدا نمایید

مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند؟

سوال بسیار خالص است، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای می نموده و مفاہین مختلف نوشته اند - جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تایمز انڈیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود - مجله فلم نیر انگلیس و اسکون انگلیسی

بیشی - نشنال انگلیسی، گمشان، شمع دهلسی، اد آگار، آریو، فلم تایمز بنان اردو - فلم کادینا، هیرو، فلم ستاره، کله کاره بزبان هندی و نیزه صا جریده و اخبار بزبانهای مردمی، گهراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده، اگر نورس ساعد شد و خوانندگان واداره مجله سیاهوون موافق بود ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا تقدیم میداد، زیرا تمداد همه شان از بد ماه تجاوز میکند، اگر چه تمداد به تمام ادب و ادب را به اداره سیاهوون تقدیم کرده ام

و اما راجع به مطبوعات افغانستان نوشته اند، هم قبل تمام جزایر و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از ساختن به هند هم بعد از آن - مجله پشتون

و که اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد دکتر جاوید، مدیرمسئول آن بودند، تصویر و معرفی درباره ماد هویلا و شعری از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها))

نه تنها من شعر گیسوش ذوق شما شده بخرد باید شعاع فارسی ((ماه دریا باشد)) نت همین عذار مشک می ماه صوری من می شد ((نازنین)) شد، دلری باشد ماه شما شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده میماند میدانم که اسونکار و ساحر یا میباشند بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) ((آرام)) بخش دل لب می شد، صراحی شد، قند شد جام و میباشند

زلفی خورشید

راجون آره چه پیشش؟؟

اعتراف صریح... زلفی گفت که با همین خنکچه هیلیرتزی را رنگت ام - آنوقت آریابه سری من نشان گرفت و فریاد برآورد: خود را تکان ده! احساس کردم ترس و وجود مستولی شده گفتم: مقلد صحرانشین است

بالعن برتری گفت: پس خود را راجونم گفت: اما من میتوانم ترا دوست کنم - تیس روزی لبش جان گرفت و گفت:

پاول عزیز! شاید سر زشت ما همینطور باشد... جدایی جدایی با مرگ و زنده خندید - طسور نیرترتبه صدای تیرتانه شد و من با احساس دردی پسر سینه ام از هوش رتم

هنرنگی جستان را باز کردم، چینه سفید پوئی را در صورت دیدم - یکی از آنان آبیرو را در صورت دیدم تزیق نمود - مرا صبح پرسیدم: زلفی کیامت... همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عجیب و غریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱، بیستم مارچ، مزایه اتاق علیات بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه، کار علیات من آغاز شد - در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد - آنان سوالات زیادی در مورد زلفی ازین نمودند - زلفی قلب خرد را نشان گرفت بود - آنان گفت: جسد در اینستوت طی قرار داد - در مورد قتل همیسو - تریس توسط زلفی - شاهد عینی نبود - بخراوند - بزندان می بردند - ما همین پولیس سخت سرا زیر نظر مراقبت، اشته - معشوران بزودی سرا بخواب حقیق خون برنده

چراخته تمام در شفاخانه ماندم پنج روز بعد از اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند - پسران مرخص شدن شفاخانه - دوباره به هوش آمدیم با سر اقامت کردم - زبان تشنگی با دست کفای زیاد پدید آمدند - هوای بین گرم بود - اما صافه ماه ابریل انجام گریس طاقت نرسایی داشت - من اجازه نیک گفتن شعر را نداشتم - پروگرام سفر به برزیل فوتا قطع شد - تا پیشان بلزانی بود - شکه زخمهای تازه التیام یافته بودند - میترانتس چیز چیز بنوعی - بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینک های استخوانی داشت - از من دیدن کرد - او خود تیرا القید بهتر کار میباشند - چرخانه کتاب معرفی کرد و منند کرد که شنیده است - زبان سلفای همین زنده می خود را میبوسم - کتبه زنده می و مرد و فرزندی آن - به ما خسرو و روان جانی است - بوقلمون بودن سیاهوون زلفی - دختر کسه - بشمون از شعوت - عشق و محبت بود - دوران آشنایی آن خرابی من و ارتباطات او طی زنده - گیش بسا

دو بوشه روزه حرم قبله بگوش - بمن محراب شد، شفاخانه شد، دیور کلیباشند دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش در پیدم نشان شد - تیر شد، ناوک شد و تیغ توانا شد به اول بود ((منازجهان)) آهسته آهسته نیامت کرد و طوفان شد، بلا شد ((ماه هویلا شد)) خریدار ادو منی آن سرواه تکیس زحل شد، ((مشیری)) شد زهره گردید و شریانه تو میبوح: نام اصلی مد هویلا منازجهان بیگم دختر عطا الله خان نیم درانی اصلا از تده هار شفا شد و مد هویلا نام نلی او است که ترجمه آن چنین است: مد هو یعنی غسل و محبت - یا بشند

جنت بین مرده

باز منم کزدم و خراست زلفی به گسرت و لاری که از لوبه سپید کند بود - گوشه دم -

مرا به جهت با صبرت ساختن برای زلفی همه شرفاء حرم حکم ساختند - اما ما شافا الله کسه وکیل مدافع تری ای داشت - بخراوند برخلاف همه خاطر بر مزین کانون طبع خانوادگی که شورا زنده ای من زلفی را کشف و نتوانست بود حوا - هرات را بدست بیارود - پشت صله های زنده ان نرسانه شد - اما من برخلاف او ایخشید و با صفت شدم رعاشود - هر دو به حرمی هوشی راه افتیدیم - زده برقی نیر داد داشت با لکیر گوشه رشاخانه - اطفال بر خوردیم - من در زنده ای مد بین گوشه لاسر انسان خوب با وجدان بودم - ام

روز ۷ جولای ۱۳۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه در استواریت مد ان هوای برین نرسنه - تقوه منوشید تا با پرواز ۲۵۹ - به سوی موشن در حرکت افتیم - به جهت تابستان گرم - بسیاری ها به سوی جنوب - به سوی ایتالیا و اسپانیا پرواز میکردند - در استواریت هنگام صرف نغره - با زهم باد زلفی در سن زنده شد -

در همین استواریت بود که دستم را با صبریت لای دستش میفشرد و در همین حالت خلوصا - های دیگر - هند بگر رانری بوسه نمودم - در همین استواریت بود که جسم شدم رسالتش و شوهر شدم و از گت که من و تو عاشق همدیگر استم اما چه درامه ای... هرگاه مریم کسی بالاتر و پایین تر از قبلی اصابت میکرد - این درامه پایان می یافت - درامه - نیرد عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده - می انداخت میکند - اما در گرهه چیز بیاری من بی شعر - شگه و نسای

مطمینا زنیاسید - با زلفی یکمانستن و یکمانردن من می خواهم زنده - تمام... اما هیچ موجود ملکوتی و فرشته آسمانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را داشته باشد

بتاریخ ۱۱ جولای ۱۳۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند: ((طیاره)) مسافری که آنرلین به سوی رند بود - خنود پرواز بود - از ارتفاع ۱۱۰ میل در حشر سقوط نمود - در میان طیاره ۴۵ سرنشین بود که ده آن به هلاکت رسید - در رنج هلاک شده گان یکی هم پاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بسود در بنایند - می آزاد میباشند در آمریکا - به زودی - وظیفه حد بد گزارشگری را اشغال میباشند ((بیر خلاف خواست و تمایل پاول هولند - پس درامه پایان یافت

باز منم کزدم و خراست زلفی به گسرت و لاری که از لوبه سپید کند بود - گوشه دم -



جان آغا



تدریس کاندو در کلاس

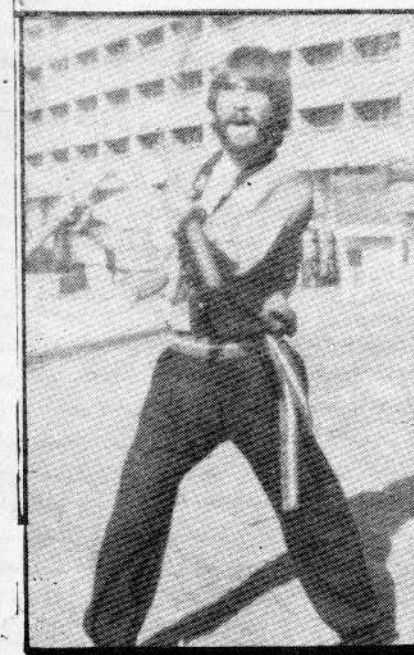
سوال که ما بپوشیم کیم به نسبت بی بندوباری ها یک کد و دی ده کلب چیست گریز گریز شروع و کلب لغو شد .
بعدا ؟
بعد ازتی کوان دو شامل کلب معارف شد م و آنچه حینا ستیکه یاد گرفتیم .
بعد ازتی که کلب معارف در گرفت و سوخت : کارش معطل شد و به ورزش (جود و) دلچسپی پیدا کردم .
حینا ستیکه چرا دوام نداد این ؟
بعد ازتی که کلب معارف سوخت ، به رفتن ده کلب لامعه شهید و آنچه تمرین می کردم ، مگم یک کلب شد که او هم ایلاکم .
هیچ یک مساله شخصی بود .
بعدا ؟
به جود و روی آوردم و یکسال او را دوام دادم .
خوب به هر صورت . . .
در همین لحظه به دروازه اتاق آهسته تک تک شش .
جان آغا بیرون رفت و چند دقیقه بعد آنتایه و لگن را آورد ، دانستم وقت صرف نان شب است .
به ساعت نگاه کردم ، ۲۰ : ۳۰ شب بود .
پس از صرف نان و نوشیدن جایی صحبت را دوام دادیم .
خوب جان آغا بیادار ، ایره بگو که ورزش کاندو چه وقت یاد گرفتی ؟
ده سال ۱۳۶۲ .
پیش کسی ؟
پیش استاد عبدالرحیم یوسفی ، بنیانگذار ورزش کاندو در افغانستان . ده دو سال ده کلب استاد رحیم کارکردم ، به شکلی که بعد از سال اول شاگرد های تازه کاره به تمرین می دادم ، یعنی هم شاگرد وهم همکار استاد رحیم بودم .
ده به پهلوی او ، تکنیک های عالی تیره پیش استاد شریف که (۶) خط داشت یاد گرفتیم .
آیا استاد شریف کلب رسمی داشت ؟
نی ، کلب نداشت و ده خانه کار میکرد .
کلب خود چه وقت ایجاد کردی ؟
ده او خراسان ۱۳۶۴ ده منطقه خیرخانه .
آیا استاد رحیم یوسفی برت اجازه داده بود که کلب واکس ؟
نی ، حتی او مخالفت کرد .

آدم نامرد نیس

کسی که در ورزش کاندو ... شاگرد تربیه نموده است

پسر به اجازه چه کسی کلب واکدی ؟
به اجازه استاد شریف .
استاد شریف حالا کجاست ؟
او از افغانستان به خارج رفته .
تا حال چند شاگرد تربیه کردی ؟
بیان ۴۰۰ نفرمیشه ؟
همی حالی چند شاگرد داری ؟
همی حالی چون مصروف سپری کردن دوره عسکری استم ، به کلب کمتر رسم و یک دوشاگرد که رسیده ترانس ده هاره تمرین میده ، شاگرد های نوده - حدود ۱۰۰ نفرمیشن .
از عسکری گفتی ، ده کجا عسکری استی ؟
ده فرقه هشتاد .
برخورد مسولین آنچه همراهی جطوراس ؟
بسیار خوبه اس ، مخصوصا قوماندان ما ، محمود صاحب سید جعفرزادری که یک انسان جوان طبیعت اس پر امکانات زیاد داده .
ده آنچه هم کاندو کار میکنی ؟
بلی ، ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سرباز ها ره تمرین میده .
ده کلب شخصی تان به نیاز بچه ها دخترها هم کارکن ؟
بلی ، ۶ نفر دختر هم ده کلب ما کارکن .
آیا ای ورزش بری دخترها و زنهامشربنیس ؟
نی ، کاندو با وجود ثقیل ترین حرکات خود ، اگه به صورت علمی کارشوه بی خطرترین ورزش ها اس .
ورزش کاندو جفرم اخلاقه ایجاب میکنه ؟
کاندو جنگ بدون موجب انسان همراهی انسانه نتیجه جهل و نادانی میده انه به همی خاطر کسانی که ناق باعش ازیت و آزار دگرها میشن یا ناق عمرا میدگر ها جنگ و پرخاش میکنه ده حقیقت خلاف ای ورزش کار میکنن .
ده کاندو ای گیا مسم اس :
احترام به انسان .
دفاع از حق خود .
دفاع از حق دیگران .
یعنی ورزشکار کاندو اولین ضربه ره بری دفاع خود و دفاع از حق بیچاره ها و آدم های ضعیف و دفاع از ناموس و حیثیت انسان ها به کار میسره ، نه بری تعرض و تجاوز برد پیرها .

سوال هام به پایان میرسد ومن بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم .
به ساعت نگاه میکنم ، پوره ۱۱ بجه شب است ، از جا برخاسته می گویم :
به احازیت سیم خانه .
با تعجب سویی ساعتش سویی من دیده میگویی :
کجامیری ، ۱۱ بجه شواس ، همینجه باش باز صبح برو .
میگویم : نمیشه ، باید برم خانه .
هیچ امکان نداره .
نمیشه ، باید برم خانه .
اوهم بری خیزد ، یکجا از اتاق می برام .
جان آغا می رود گراج ، موترشرا از دروازه کشیده می گوید :
بقوما بین برسانمتان .
در جریان راه ، موتر بر جاده های بیخ زده و پسر برف حرکت میکنه و موتر بجه است که موترش نلغسوزن و از سرگ منحرف نشود .
بعد از طی فاصله ها ، سوالی به مگم خطور میکند .
سوالی که باید در آغاز می پرسید .
با خود میگویم : خیراس ، ماهی راهروقت از آب بگیری تازه اس .
راستی ، گفتی که چند ساله استی و ده کجا تولد شدی ؟
ده چه میگفتم ، خودت برسان نکدی .
اینه حالی خوب برسان کدم .
ده ۲۱ ساله استم و ده منطقه اوفیان شریف ولایت پروان تولد شدم .
ده ؟
ده هیچ ، ایره بگو که خانه ده کدم کوجه اس .
اونه ، اونجه دست چپ .
موتر توقف میکند ، میگویم :
به بیا که حالی برم همراهی ما ، شوهمینجه باش باز صبح برو .
عجب ، ده ای نصف شوازخانه ما برآمدی ، باز حالی صلاح هم میکنی ، حالی نمیم ، بازیک روز ده حتما میسایم .
قول اس ؟
قول اس ؟
دست همدیگر افشرده خدا حافظی می کنیم و تادید ارمعدی از هم جدا می شویم .



زین جوانی که کود کردید و روشی بخواب رفته میگوید: به ۵ دختر ۱ پسر دارم این دختر کسی که در پشم خوابیده به رخ خود داده به او هفت به در تانگه بود که شوهر هم شهید شد چقدر به سر و روی خود زدم چقدر به سر جنازه او گریه و زاری کردم من گاهسی نکو میگویم که جنگ بیشتر از هر کسی در گریه تپاه که به برگ برادران خود برادران شهریه هم با همی چشمم دیدم من بالای سه جازه که هر سه آن برادران شهریه بودند رفتم من پهلوی تابوت برادرم نشسته ام یک برادرم در آنجا قرار مابین شهید شد برادر دیگر بنیای خود از دست داد من زهر

جنگ و چه شنیده ام نمیدانم که چه وقت تا که ام سال تا کند ام روز تا که ام تاریخ گریه خاتم در قلم آتشی روشن شده که آب همه دریا های دنیا میتانه آنرا خاموش سازد هیچکس نمیتانه تسلیم به دل مثل شمع نیمه جان میوز و قطره قطره آب میسوزاند عزیزم وان دیگری که جاد رسایه ماتم به سر دارد میگوید: شهریه درون فاع از خاک جان خود از دست داد این پشم چشمم دیدم من بالای سه جازه که هر سه آن برادران شهریه بودند رفتم من پهلوی تابوت برادرم نشسته ام یک برادرم در آنجا قرار مابین شهید شد برادر دیگر بنیای خود از دست داد من زهر

وحشت جنگ

شجره جان آنان را به لب آورد است. زکریا سربازی است که دو کسوف موطف مرضی او را بکلون نورو تیک داشت چشمانش بر روی همیشه بسته شد. و این ناجحه جنگ بود جنگی که وقتی شعله ور شد خشک و تره در بر او میسوزاند و این در شفاخانه ۶ نمره اردو وحشت جنگ را در چهره سربازانی مشاهده کردم که خیلی جوان بودند در بدن خون های گدازنده روزی یکی از آن رنجسته است روان آنان را حده زده توان غمگین جنگ را از سینه شانده و بر روی

دوست داشتم جنگ تحمیلی لعنتی بهترین دوستان ما را از ما گرفت من به خون رفقای سوگند خوردم ام که هیچگاه شهادت خود را از دست ندهم. من همیشه میگویم دیگر جنگ نمیگم ولی تا وقتی که جنگ را با لای ما تحمیل میکنند وقتی از راه صلح نشد جنگ میگویم ذبیح هیچوقت فراموش نمیشود. پدر صاحب منصب بود با پیش قطع شده مادر مرد یک برادر بر عسکراست. در یکی از جنگهایی که در میان بین ما و مخالفین در گرفت یک وقت موضع بالای سر نشسته سر صدمه دیدند آنرا هم شکستند حالا در چارصد بستراست. آبراهم بچه بسیار خوب بود ذبیح هم کشته شد ذبیح را بسیار جوانان بار اعصاب خراب میشود با

به شکل دورانی بالای آنها را با چشمان خود دیدم ام. تعرض نمودم کدک سه و جزو تمام ما محاصره ماند هفت شب جنگیم مادر من قسم میگویم او هیچ خوش ماوتانستم تعرض دشمن را از ما نمیشد حتی حرم میگویم که از این لای تنگی قطع کنیم و قطار را بگردانیم بدشمن ام. دو سال نبودیم که ما از دشمن خواهش کردیم که نامزد خود را بدهد ام. دو سال تسلیم شویم گفتند نرو خود را روان کید که با هم صحبت کنیم روان کردیم او را کشته مادیدم که فراموش میگویم که نامزد است و ما رفیق ما را پارچه پارچه کردند ما عروس کردیم ام. هم با قهرت ضربه دشمن را از ما نورا تا تون ریاست لوزستیک بین بردیم در جریان بازگشت که نوروز کشف دارد که گریه موتراز دره ارگون میور میگرد چند واسطه را مابین زد مرا مابین زد ۲۴ ساعت میبوسم بوم بعد از ۶-۵ ماه مرض شدیم که بعد از تمام جانم بیحس میشود من چهره بقیه در صفحه (۱۲)

آیا نشرات تلویزیون

بقیه از صفحه (۱۱)

ولی هنوز هم بسیاری از برنامه‌ها در حوزه سیاسی و اجتماعی تلویزیون با مرموز ستایی تمیبه و نشر میشود و نوعی توارده میان برنامه ها موجود است و از سوی هم در جاسازی برنامه های جدی و ذوقی و هنری. تناسب معین وجود ندارد.

اولا باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که متعده بنسبام اداره روزنامه ها خواهد شد. شانزده برنامه داشت اکنون صرف هشت برنامه نشرات خود را ادامه میدهد.

کمی این ترتیب توارده در برنامه ها از این برده میشود. محسی در این تغییرات جدید در نشرات وارد کنیم. وقتی نقد و مپسان برنامه های جدی و برنامه های ذوقی تناسبی ایجاد کنیم و این برنامه ها را با هم خلط سازیم.

یعنی اینکه از نشر هم برنامه های جدی خود داری بچمل خواهد داد؟

بلی همینطور.

میخواستم به مساله کادرها در تلویزیون تاسریگی از امکانات موجود تاجه حد استفاده صورت میگیرد؟

در این زمینه تشویق های است. درصد دهم این نقیصه با اعتراف جوانان در حال تحصیل از خارج مرفوع کردن کادرهای موجود از طریق کورس های تعمیر الکترونیک کارسکی را فراهم میگرداند و آموزش مسلکی کارشناسی و پیچیده تخنیک و هنری امر ساده پس نیست که آنرا آسان بگیریم. دوستان محدودی که فعلا با ما کار میکنند باقیه کی باقیه کی و علاقمندی روزانه قریب شش ساعت نشرات را آماده می سازند که فقط باید از آنها سبک کرد.

من شنیده بودم که در اخله غیر مسلکی در امور نشرات تلویزیون چون موجب برخی برانگیزگی هادر نشرات شما میگردید. آیا هنوز چنین وضع ادامه دارد؟

فعلا چنین مورد وجود ندارد و آرزوی بریم از این نسوع تشبثات غیر مسلکی جلوگیری شود.

گله هایی از هنرمندان و نطاق وجود دارد که گویا در تلویزیون بون گاهی محیط برای آنها تنگ ساخته میشود؟

اگر این سخن شما برآموز می چرخد. با مسوولیت میگویم. چنین نیست. ولی باید گفت که عده بی چنان بر توقع اند که میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد و همه امکانات صرف برای آنها باشد حال آنکه تلویزیون متعلق به همه است. ممکن نیست ما ناز دانه های داشته باشیم. از سوی هم برخی مسوولیت های اجتماعی و سیاسی در هر جامعه بی موجود است که رعایت میشود ولی است یک عده بی که از نام گیری شان خود - داری میگویم اسب آنها فقط نه پا دارد.

کسیکه میتواند

بقیه از صفحه (۱۱)

خوب میخواهم به مساله نلم ها که بر جنجال ترین بخش کار تان است بپردازم چرا نلم های خوب ندانید و نمیتوانید با بازار ناسالم و بد بوی رقابت کنید و چرا اکثر نلم ها تکراری اند؟

در تلویزیون های جهان معمول است که همه ساله انحصا برنامه های متعدد نلم را خریداری میکنند و با تانکون حتی یک نلم را هم خریداری نکرده اند. وقتی که زمینه وجود ندارد. تانکون انتخاب نیز اندک است تکرار نلم از همین چشمه آب میخورد و از سوی معمول نیز است. آنچه از نلم های جدید مخصوصا نلم های هنری به دسترس ما قرار میگیرد بر اساس همکاری شخصی علاقمندان به دست می آید. تصمیم وجود دارد تا از طریق دستگاه شمشاد نیز صرف نلم های که مطابق خواست علاقمندی های جامعه باشد ثبت شود. که این نلم ها متعلق همه کشورهای جهان می باشد. اخیرا چند برنامه نلم جدید ایرانی از طریق سفارت انگلند در کتابک به دست آورده ام و منتظریم که هموطنان ما نیز آگس نلم های خوب داشته باشند. به دسترس ما قرار خواهد داد.

چرا نلم ها در تلویزیون نمی شود صرف یک نفر انرا ترجمه میکند. آیا مساله حق آلتیخته در این است؟

فعلا امکانات در ویلا در دستم موجود ندارد. پروژه جدیدی که زیر کار است امکان آنرا به دست میدهد تا بتوانیم نلم ها را در ویلا کنیم.

میتوانید مصرف یک ساعت نشرات تلویزیون را بگویید؟

شاید باور نکنید که تلویزیون ایران تلویزیون جهان است. ما بعضا برای تهیه یک ساعت برنامه یکم ساعت وقت را بکات نات تخنیک و راهبر میمانیم حال آنکه میکس برنامه کاملی در جهان ۲۰ ساعت تهیه کردیم. بهترین کارمندان تلویزیون ما گاهسی ۱۸ ساعت کار میکنند.

میخواستم درباره وظایف فرهنگی تلویزیون بپرسم؟ برنامه های فرهنگی شما چگونه اند. چند نهم نشرات را تشکیل میدهد آیا تغییراتی در این برنامه ها هم خواهد آمد؟

در فرهنگ تمدن و پیشرفت ساعت برنامه های هنری و ادبی داریم البته توجه میشود تا نقش این برنامه ها از لحاظ فرهنگی موثر تر شود. اخیرا برنامه های جدید نیز از این بخش تهیه نموده ام.

ما شماره های بعدی مجله «سپهر» بازم در سلسله نشرات بجز این تلویزیون صاحبه های دایر کوران نیز در تخنیک تلویزیون راه چاپ میروانم و از خواننده گان خود تقاضا داریم که سربالایی شانرا در این رابطه با ارسال بدارند.

گلساز افغانی

بقیه از صفحه (۲۰)

شما چند نوع گل میسازید چه کدام نوع ان علاقمند استید؟

گل های خاندان مرسل و گیله و دیل و ترنگ و سنبل و بنفشه و انواع و اقسام شکوفه ها بگر علاقمندی شخصی من به گل سوسن و ترنگ است و آنچه که ان این شعر سرچشمه کرده است.

ترنگ غمزه زلفش این همه بیچاره نداشت

سنبل پر شکستش هیچ گرفتار نداشت

برای ساختن گل ها از کدام مواد استفاده میکنند؟

برای ساختن گل ها در ابتدا از مواد بسیار نازک از قبیل خم - چاروب ، کافه های گدی پیران ، قیچی و سوسن گاهی استفاده میگردم مگر اکنون از تنگ های آبشویی و چوبی که به گل نمایی خاص می بخشد و تعداد علاقمندان آن نیز روز بروز زیاد گردیده تمیبه میگویم. نباید بگویم که جهت رنگ آمیزی گل ها از هفت رنگ اصل نیز استفاده میگویم.

مگر جای بس تاسف است زیرا ان گل های ایکه با داستان ماساخته میشود و از جمله تولیدات کور میباشد با نصب مارک های کورسور های خارجی بنام گل های خارجی بفروش میرسد که باعث مایوسی ما میگردد.

تا حال چند نمایشگاه از آثار تان در داخل و خارج کوریه نمایان گشته شده است؟

در داخل کوریه ۱۲ نمایشگاه که ۱۲ دیپلم بدست آورده ام و چند نمایشگاه در چکسلواکیا ، آلمان ، سوئد ، بلغاریا و سوئد و نمایشگاه هم به توکیو که از همه نمایشگاه دیپلم های بدست آورده ام.

حالا این هم مقام بسیار بلند هنری میداشتم.

آیا اجازه میدهید در مورد زندگی خصوصی تان بپرسم؟

چرا نه از دواج کرده ام و سه پسر دارم ، پسر بزرگ نورالدین نام دارد و به صنف سوم مکتب است. بسیار خوب بزرگ میرسد. خانه ام گزاین است از سه و نیم هزار افغانی معاش دو هزار آنرا به کرایه میدهم. دو سال است که هر هفته خانسه داده ام ولی نتیجه آن تا حال معلوم نیست.

من در مورد آنجا چیزی گفتن ندانم ولی آنها زود تر از من راهشان را به راد یوتلویزیون باز کرده اند ، اگر این زود تر شروع

این طهارت بزرگ می ساخته و با تلاش و کجکوبی و ژرف نگری انجم شد تا بالاخره کشف کرد که وقتی کهشن کارهاودستری بوترها از اعلان فلم جدید ((امپتاه)) آغاز حاصل کردند، سول اسپاتسوف ((بوگایه)) سرانوردند تنها حقیق تلمش فلم را برای خودانحصار کرد چنانکه او تاکنون هفتاد لک کلداره انول پیشک حقیق تلمش فلم خود بدست آورده که خوبتکار کار ((بوگایه)) آنرا یک اندیشه پکر تجارتی خوانده است.

((بوگایه)) دربراهیک سوال خبرنگار که در فلم جدیدش کدام ستاره را در نظر گرفته و چرا ((امپتاه)) داد و ایوان همبازی ((امپتاه)) در فلم جدیدش ((سوی نوی)) راکنیده و در تمام بازی اش حاضر شده که سن لک کلداره به او سپرد از نظر قرارداد مراحل خود را طی کرده اما تلمش همان دارد و این امر صدمه شده که شکل کار در کمال این است که ((سوی نوی)) این اواخر تصمیم گرفته تا زمانی فلنامه را طالع کند به افاضی قرارداد میادرت می ورزد و او اعلم کرد و است که دیگر همزمان همبازی خود بیشتر فکر نمی کند بلکه سعی خواهد بداند پایه و درون پایه ستاره چیست.

هرگاه فلنامه به وقت خواست مراد او نباشد بدین معنی انراستند میکند و تلمش قابل او را ((امپتاه)) تمحمد باشد.

فلم یک هنرمند و اسباب کسادی دایره است. هرگاه ((سوی نوی)) از لطفانی تلمش فلم استکلاف روزان وقت برای هنریشه دیگر باید فکر کرد ولی در هر صورت تا هنریشه وای هلی وجود دارد. نامه نگار شمخ تلمش میگوید که عد از تلمش ساران روی این معاوضه سرگش

کن پول ، که نمایان ((امپتاه)) و ((بوگایه)) صورت گرفته اسباز نظر نموده گنه اندک این قرار داد متکی به یک تلمش و سازش است تا به تنهیک دیگر استفاده نمایند.

ولی هنوز این امر جمع بندی نشده بود که ((سوی نوی)) یک کارگردان دیگر سینما ، اعلام کرد که هرگاه ((امپتاه)) پیشنهاد او را بپذیرد و حاضر شود در فلم ((جنگ)) تلمش اول را بنامد ، ((متن چکری)) را از لطفانی اخراج میکند و حقیق جدید ((امپتاه)) را برای تلمش می پردازد.

((سوی نوی)) به تلمش شمخ خبرنگار که در فلم جدیدش کدام ستاره را در نظر گرفته و چرا ((امپتاه)) داد و ایوان همبازی ((امپتاه)) در فلم جدیدش ((سوی نوی)) راکنیده و در تمام بازی اش حاضر شده که سن لک کلداره به او سپرد از نظر قرارداد مراحل خود را طی کرده اما تلمش همان دارد و این امر صدمه شده که شکل کار در کمال این است که ((سوی نوی)) این اواخر تصمیم گرفته تا زمانی فلنامه را طالع کند به افاضی قرارداد میادرت می ورزد و او اعلم کرد و است که دیگر همزمان همبازی خود بیشتر فکر نمی کند بلکه سعی خواهد بداند پایه و درون پایه ستاره چیست.

هرگاه فلنامه به وقت خواست مراد او نباشد بدین معنی انراستند میکند و تلمش قابل او را ((امپتاه)) تممحمد باشد.

فلم یک هنرمند و اسباب کسادی دایره است. هرگاه ((سوی نوی)) از لطفانی تلمش فلم استکلاف روزان وقت برای هنریشه دیگر باید فکر کرد ولی در هر صورت تا هنریشه وای هلی وجود دارد. نامه نگار شمخ تلمش میگوید که عد از تلمش ساران روی این معاوضه سرگش

هنرمند خوب است که به جویبگی تلاش نماید که وجه ایمنی و را بخشد. ماورته ویل : هر چه سری بود ، همیشه اینجو هملته

مناظر لویه - حتما به درش - ستاسی در حله روشیر به - خوت رسز ی - به راد یوکی شمیر رانه غلط شوی خوب به تلویزیون کی به من

بیابادی بارپزی

سلوسند رویه حد و حد کی لیستنگ کرمی چی اثنا سندی در نوز ییره نوبرگی دی .

عزیزه افغان و ایی مالا (۱۰۰) سندی به راد یواید ۱۰ سندی به شاوخواکی به تلویزیون کی ثبت کرمی دی .

ستاسی ((پارسی سر سنا ز دی خط بی رانی (۱۰۰) سندی گنه شمیر خلك خونبوی ، بیکه چی .

زما به نظر به نه کمپوز سر بریوستا - سی بوخه زستا و حرکات ویرسره همناری دی .

کمپوز پیروز دی . دژستا و حرکاتو به هکله باید ووام چیز یوز .

توله هیروه نه ده رسید لی او -

اکثره خلك هنرا و هنرمند ته دقلر به سترگه نه گوری اوس چیی لاره د سندی و سره حرکات نه اجر اکرم کله چی به تلویزیون کی زما سندی .

خبره شی نوسیا ته س زامن شوکی شوکی اوبه وینوا و خا و روگکی مخ کورته رامی اوتی و رته وای ((بعد بی زویه)) اول ناچی اکثر ام ثبت به وخت کی وای چی به پیروز .

تا به و دی زیزی . سندی به باید سزگینه ویل شی .

پیروز دی خلی میرش د خبیر و به لری زیاتوی چی : یوه ورغ - راد یوید تالار کی د قبایلود وزارت زلفوراته جویر کره با نلتونه .

آیا ستاسی خونبوی چی خلی سندی در بیگاری یا یواسی

توب به وخت کی واری .

داجی زما خونبوی یا نه بیجا هم زه اکثره خلی سندی نه یواسی اوبه بلک کورم هم .

دخیلو سندی ویدی یوگشته ثبت کریدی . هند اچی برینا وی زوی من د وار به یینی به یوه موزگی کرمی ای وای چی موزی گت خسو ویدی یوید وروا جو چی سندی برینو .

پیروز صاحب تاسی که دخیلو هنری انتخاراتو و هنری سفرو یو به هکله و زیزی به وی .

هنری انتخارات بودندا - کاری بداند . د پیلومونه اونقندی جایزی دی . به بهرکی موهمه - لونه ترلاسه کریدی . ما و زیزی

باند نیوجاروزارت محفل و .

د باندی کینود د جاسره به کرمی وی او دجا سره به فلم ارگانفد چی زومن امشا به بی نونته .

تاسی به شخصی ژوند کی خسه اروز لری . عزیزه جان سوال تاسی ته متوجه دی .

زه به شخصی ژوند کی خلیسی هلیی بوره شمیر . دوه زامن لرم او د لور د د رلود لویه نه لرم .

یواخینی ازیونی د زانوشته روزنه او لوری زده کرمی دی .

زه به خه ووام چی له ژوره تاسی دخیل هنرینه و الوتسه تیو سویت لری .

ولی نه . موز لوی کال ته بیو کسرت لری چی بزغه سندی به یکی

چشم پیش کردم بعد از آنجا م یک قسمت کار ، سرانجام او استرد نمودم نزد ملل وانگزه های نایب وجود دارد که یکی از این ملل همتا صریحیت ((امپتاه)) در دایسری سیاست است . او روی این صورتها روزانه ازین ساعت بیشتر در کپار حاضر شده نمیتواند و گاهی هم آنها تی افتد در همین پنج ساعت موعود هم حاضر به کار نشود .

مناسبه . دقیق نشان داده که با این شکل کار اقتصاد فلم بهیج وجه تا من و تضمین شده نمیتواند هم میباشد که هوای مرطوب شهر بیمن ، برای شدید میضی او اثرات ناگوار دارد از اینرو به اساس توصیه دکتوران باید اگر ایقات بیرون از شهر بیمن زندگی نماید .

بملاحظه این همه دشواری ها با بازم ممکن است صدها لک کلدار را در بدل یک تکت بخت از این که شانس برد آن خلیسی قلیل است ، از دست داد ؟

چشم پیش کردم بعد از آنجا م یک قسمت کار ، سرانجام او استرد نمودم نزد ملل وانگزه های نایب وجود دارد که یکی از این ملل همتا صریحیت ((امپتاه)) در دایسری سیاست است . او روی این صورتها روزانه ازین ساعت بیشتر در کپار حاضر شده نمیتواند و گاهی هم آنها تی افتد در همین پنج ساعت موعود هم حاضر به کار نشود .

ستاره میلبونی

چشم پیش کردم بعد از آنجا م یک قسمت کار ، سرانجام او استرد نمودم نزد ملل وانگزه های نایب وجود دارد که یکی از این ملل همتا صریحیت ((امپتاه)) در دایسری سیاست است . او روی این صورتها روزانه ازین ساعت بیشتر در کپار حاضر شده نمیتواند و گاهی هم آنها تی افتد در همین پنج ساعت موعود هم حاضر به کار نشود .

یک خطر بزرگ صی مواجهه گت شش ماه بستری شد تا صحت یابم . ولی دکتوران معالیم برایش هوشیار دادند که امکان عود تکلیف او نباشد .

برای حفظ ما هدم از جمله سجد مرض ، همه ساله عازم امپتاه میشود و حداقل دو تا سه ماه در آنجا باقی میماند که این هم برای یک فلم ساز معطله بزرگی است . از این گذشته ((امپتاه)) گرفتار میضی ضیق النفس ((اسام)) هم میباشد که هوای مرطوب شهر بیمن ، برای شدید میضی او اثرات ناگوار دارد از اینرو به اساس توصیه دکتوران باید اگر ایقات بیرون از شهر بیمن زندگی نماید .

بملاحظه این همه دشواری ها با بازم ممکن است صدها لک کلدار را در بدل یک تکت بخت از این که شانس برد آن خلیسی قلیل است ، از دست داد ؟

یک خطر بزرگ صی مواجهه گت شش ماه بستری شد تا صحت یابم . ولی دکتوران معالیم برایش هوشیار دادند که امکان عود تکلیف او نباشد .

برای حفظ ما هدم از جمله سجد مرض ، همه ساله عازم امپتاه میشود و حداقل دو تا سه ماه در آنجا باقی میماند که این هم برای یک فلم ساز معطله بزرگی است . از این گذشته ((امپتاه)) گرفتار میضی ضیق النفس ((اسام)) هم میباشد که هوای مرطوب شهر بیمن ، برای شدید میضی او اثرات ناگوار دارد از اینرو به اساس توصیه دکتوران باید اگر ایقات بیرون از شهر بیمن زندگی نماید .

یک خطر بزرگ صی مواجهه گت شش ماه بستری شد تا صحت یابم . ولی دکتوران معالیم برایش هوشیار دادند که امکان عود تکلیف او نباشد .

یک خطر بزرگ صی مواجهه گت شش ماه بستری شد تا صحت یابم . ولی دکتوران معالیم برایش هوشیار دادند که امکان عود تکلیف او نباشد .

یک خطر بزرگ صی مواجهه گت شش ماه بستری شد تا صحت یابم . ولی دکتوران معالیم برایش هوشیار دادند که امکان عود تکلیف او نباشد .

خدا با عاشقان

بقیه از صفحه (۶۱)
این مطلب یک تعهدید نمیتوانست باشد. آخر این بترا بود که برای معضله شده دست از سرما بر نمیداشت.

باز هم بافته های برف روی زمین می نشستند. وقتی بداخل منزل رفتی روی درب نام وکیل مدافع نوشته شده بود. در پایین لوحه سفید یک صندویق نامه ها بود. بترا بیست و یک روزه صندویق انداخت. به بترا گفت: تمییدانی که من زیبایی را حقون آسا دوست میدارم. بگواز جان ما چه میخواهی تا انجام دهم.

بترا فریاد زد: چه میخواهی، چه میخواهی... وقتی میگویم ارجان نام چه میخواهم که بترا اینجا باشد. خوب، ازین حرف بگذر. بگوئی میلداری؟ کجا؟ طبعاً در کار هم.

طلعت دوی شب از خواب بیدار شدم. دیم پترا مصروف مطالعه است. فردی آن صبحانه و قهوه صرف کردیم. هیچگونه شواهدی در دست قظاری که قرار بود زیبایی بدان بیاید تا خبر نمون دعاکم خداوند کاری کند که زیبایی نیاید. از دور چراغ کمپوتیف های دیزی را میدیدم. برخلاف نمایش و استه عای من قظا فرار رسید و زیبایی از آن فرود آمد. حاملی بکس هایش را انتقال میداد. زیبایی شتابزده دوپیده خودش را به من رسانیده. سلام کرد و گفت که مشتاقانه و بیضیرانه در انتظالم لحظه شماری میکردم است.

اینجا سرولکه بترا بیاید اند و بالحن خوشن زیبایی را مخاطب ساخت. لطفاً پاسپورت نامناریاید هید والی فریاد میزد و پولیس را فرامیخوانم. زیبایی پاسپورتش را به او داد. من در حالیکه از انجاند وریشدم. به زیبایی گفتم: هرگاه بتو تیلیفون نکردم، تمیایست نزد پولیس مراجعه کنی. زیبایی با سکوت سرش را جانیابی:

۱۰- باز هم من زیبایی بودیم. تنها با هم در تکیسی متوجه اش شدم که با خود حرف میزند. در منزل با ر دیگتر تریا بیاید. اویه زیبایی گفتم: در صورتیکه جواهرات خود را به من بدهی. میتوانی پرواز کنی. من بداخله کردم. منظورت از جواهرات چیست؟ جواهراتی را که تزئینت به زیبایی معشوقه اش هدیه داده بود. آن جواهرات ارزش کم از کم ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت. زیبایی با خون سردی تمام گفتم: جواهرات را فروخته ام. یا رد بگرد خان. لت کردم: بترا من خوب میدانم که زیبایی هیچگونه جواهراتی ندارد. زیبایی بدون هیچ حرفی بکس ترا مقابل بترا گذاشت.

۱۱- شلینگ ۱۱۰۰۰۰ - من یک حصه پول قیمت آنرا تهیه میکنم. نه. آخر من زندانی میشوم. پسر (آنی) بی مادر میشود. از او کی مواظبت کند؟ اولیای امسور اداره پولیس به موجودیت این جواهرات نزد زیبایی پی برده و... ظاهراً او را به سکوت دعوت کردم. وقتی تنها شدم. زیبایی گفتم: بطرا بسوی میشود باید پرواز کنم. وقتی را رد است داشت که در آن نوشته شده بود: این پاسپورت برده است که میخواهد مرا به قتل برساند. چه قصد کشتن او را بداند. نشانی یقیناً

بقیه از صفحه ۶۱
نق چگوته میتواند دربارہ معاینه خودی پستان بیاورد؟
نق میتواند این رض را از -
داکتر یا شرات خاص صوط به -
معاینه پستان بیاورد .

۱- ایالخته شدن پستان به -
هضم سرطان است؟
- خوشبوخته ، اگر لخته های پستانی سرطان نیستند ولی نوشته شده بود در پایین لوحه سفید یک صندویق نامه ها بود بترا بیست و یک روزه صندویق انداخت. به بترا گفتم: تمییدانی که من زیبایی را حقون آسا دوست میدارم. بگواز جان ما چه میخواهی تا انجام دهم.

۲- آیا زن باید انتظار یکسب تابیبند که این لخته بیشتر شود یاخبر؟
- نخیر. خطر در معطلی است. برای تدای و معالجه سرطان پستان ، تشخیص در مراحل اولیه و تدای عاجل اهمیت حیاتی ن

۳- ایاسرطان رومه افزایش است؟
- تعداد افرادیکه به سرطان مبتلا میشوند بیشتر است. تعداد بیشتر افراد تأمین وسالی زندگی میکنند که سرطان بیشتر به سراغ آنها می آید. هرچند ، سرعت

۴- تجربه پای چیست؟
- این یک تجربه ساده و بی درد برای سرطان رحم است. این تجربه چگونه اجرا شود؟
- داکتر نمونه انزوات مهبل را- میگرد و تحت مایکروسکوپ معاینه میکند تا در صورت امکان جیسرات سرطانی که درین انزوات وجود داشته باشد تشخیص نماید.

۵- در کدام سن بوی نخستین بار تجربه پای را باید اجرا کرد؟
- معمولاً بیستسالگی سن آغاز این تجربه است. هرچند ، تجربه پای باید در مورد زنان جوانتری که از نگاه جنسی تعال آنسند ، تجربه کرد.

۶- چرا زنان نسبت به مردان کمتر به سرطان به مبتلا میشوند؟
- بخاطر آنکه به اندازه مردان سگرت نمکشند. هرچند ، در چند سال گذشته سرطان ن په در بین زنان نیز بهرآتش افزایش یافته است. چون تعداد نادی از - زنان به کیدن سگرت معتاد شده اند.

چگونه میتوان کودک را از دچار شدن به سرطان محفظ نگه داشت؟
- یاکسب این اطمینان که کودک بصورت منظم از طرف داکتر معاینه شود و او را شما خواهد گت که در - کدام مواقع معین باید کودک را مورد معاینه قرار داد. همچنان متوجه

۷- بروز بعضی از اعراض تنهاشید - (که لزوماً به هضم نشانه سرطان نیست) که خطرات احتمالی وقوع سرطان را در بر دارد. با نند خستگی فرط ، خونریزی و درد .
- کدام انواع سرطان کودکان را تعید میکند؟
- پیش از نصف قلبی مسج را Leukemia شکل میدهد همچنان در جمله سرطان های که کودکان به آن مبتلا میشوند سرطان دماغ ، کلیه ، استخوان نیز شامل اند .
- اصحابه های مهماتی سرطان

۸- آیا سرطان رومه افزایش است؟
- تعداد افرادیکه به سرطان مبتلا میشوند بیشتر است. تعداد بیشتر افراد تأمین وسالی زندگی میکنند که سرطان بیشتر به سراغ آنها می آید. هرچند ، سرعت

۹- تجربه پای چیست؟
- این یک تجربه ساده و بی درد برای سرطان رحم است. این تجربه چگونه اجرا شود؟
- داکتر نمونه انزوات مهبل را- میگرد و تحت مایکروسکوپ معاینه میکند تا در صورت امکان جیسرات سرطانی که درین انزوات وجود داشته باشد تشخیص نماید.

۱۰- باز هم من زیبایی بودیم. تنها با هم در تکیسی متوجه اش شدم که با خود حرف میزند. در منزل با ر دیگتر تریا بیاید. اویه زیبایی گفتم: در صورتیکه جواهرات خود را به من بدهی. میتوانی پرواز کنی. من بداخله کردم. منظورت از جواهرات چیست؟ جواهراتی را که تزئینت به زیبایی معشوقه اش هدیه داده بود. آن جواهرات ارزش کم از کم ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت. زیبایی با خون سردی تمام گفتم: جواهرات را فروخته ام. یا رد بگرد خان. لت کردم: بترا من خوب میدانم که زیبایی هیچگونه جواهراتی ندارد. زیبایی بدون هیچ حرفی بکس ترا مقابل بترا گذاشت.

۱۱- شلینگ ۱۱۰۰۰۰ - من یک حصه پول قیمت آنرا تهیه میکنم. نه. آخر من زندانی میشوم. پسر (آنی) بی مادر میشود. از او کی مواظبت کند؟ اولیای امسور اداره پولیس به موجودیت این جواهرات نزد زیبایی پی برده و... ظاهراً او را به سکوت دعوت کردم. وقتی تنها شدم. زیبایی گفتم: بطرا بسوی میشود باید پرواز کنم. وقتی را رد است داشت که در آن نوشته شده بود: این پاسپورت برده است که میخواهد مرا به قتل برساند. چه قصد کشتن او را بداند. نشانی یقیناً

۱۲- آیا سرطان داکتر کودکان نیز میگردد؟
- بلی. سرطان زندگی کودکان کمتر از پانزده سال را نیست. به هر بیماری دیگر تعید کرد است.

پژوهی های اجمن سرطان ایالت متحد

- اهداف پروگرام های تعلیمی چیست؟
(الف) بظهور تحبک تمام افراد جهت اجرای معاینات منظم طبی مشمول معاینات سرطانی .
(ب) آگاهی اجباری افراد از زنگال های خطر .
(ج) وادار ساختن حتی آنها به این امر که به روش های جلوگیری عادت کنند .
(د) آگاهی پرسونل طبی از آشنی روش های تشخیص و تدای سرطان .
- چرا اجرای معاینات طبی در هر سال توصیه میشود ؟
- بخاطریکه ممکنست سرطان را قبل از بروز اعراض آن تشخیص کرد و نیز فرصت تدای عاجل در مراحل اولیه از دست نرود .
- چرا برگه «مرحله اولیه» تا کد میشود ؟
- بخاطریکه سرطان در صورتیکه قبل از رشد و انتشار آن به قسمت

آیا میتوانیم از سرطان

وقوم اکثر انواع سرطان ها تسلسل حدود زیادی ثابت مانده است .
- بلی ، هرچند ، حتی تعداد افرادیکه دچار سرطان میگردند متناسب به عرشات اف سزایشی می یابند .
- آیا امروزه تعداد بیشتر بیماران سرطانی تدای میشوند؟
- بلی ، از جمله سه تفکیکی آنها معالجه میگردد و این راهشوا ن بلیک چارم بیماران که در حدود سالهای (۱۹۵۰) به این مرض صاب بودند ، مقایسه کرد . این رقم را میتوان با تشخیص در مراحل اولیه و تدای عاجل به پیشساده فیهت تقلیل داد .
- آیا در نقاط مختلف دنیا انواع شخص سرطان بیشتر از انواع دیگر آن وجود دارد ؟
- بلی ، طور مثال ، سرطان پستان طویق قلیسوی در میان زنان جاپان به ندرت وجود دارد در حالیکه در ایالات متحده و برتانه وقوع آن خیلی بیشتر است . سرطان مثانه در اروپا بیشتر معمول است ، مردان دانمارکی نسبت به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند . سرطان های سرولرون در هند بیشتر معمول است .

زنی با هزار و یک نام

بقیه از صفحه (۶۲)
کانتست ۱۱۰
باشند این مزده ، هر سه همدیگر را در -
آنوش گیده می بوند و عمره های شادی شان گوش نلک را کرمکد . از آن به بعد فعالیت اتحاد دوگانه با این امر توجه میشود که چگونه عمل نسبتاً سارساک را میتوان تسخیر کرد . در هر حال یک پای او لب گیر است و کانتست پای دیگر را خطا داد . از قضا سارساک بی برای مردن هیچ جمله بی شان میدهد روز روز شاد اینتر میگردد و از عروس خود هم بهره کافی می برد . ساهی اتحادیه هدر میرود. نهرا با گشتن هر روز سارساک مدعی میشود که (خود را چون سی ساله ها حتی بیشتر جوان می باید) با ادامه این وضع سارساک به بتول میگردد : ((متاسف که از همه سده یک حرف ساده لوح و نیم مرده برآمده نمی توانی ناگهنگار رامن ببخد ه میگردد تا او هر چه زودتر به سرای دیگر بفرستی)) ولی بتول موافقه نکرده جواب میدهد: ((خبر... نرمان از خدای ترسم ، تو کار او را بمن واگد امرم او را در میان بانوان خود باشحق لذت وصتی بملکت میرسانم)) این گفتگو را در قصر

۱- تدای او معمولاً شکل ساری داشته و در انحصار اها همکارانش قرار دارد .
۲) او از اعلان ، انتشار ، تبلیغ ، تصدیق نام ها و جویس نه از رویارهای ژرنال های معتبر طبی بعضو انجمن های خود استفاده میکند .
۳) او بیمار را از سر به با بیمارای های خطرناک حداکثر قابل تدای است و نیز متوجه نیست که این مشمولیت فردی خود شان است تا در موقع لزوم بخاطر تدای نزد داکتر مراجعه کنند .
۴) حمایه کنندگان عمده او را کسانی تشکیل میدهد که معمولاً دواکتوران وارد نبوده و عملاً با طبابت سرکار ندارند .
۵) شواهدی در دست نیست که بیماران به اصطلاح (معا به شده) توسط او اصلاح سرطان داشته اند و اخیر .

۶) آیا خونریزی غیرمادی همیشه در ایالات سرطان است؟
- نخیر ولی درباره هر حال یا زنگالی که تغییر در ابعاد و ریج آن رونما کرد در داکتر باید مشورت کرد .
- آیا خونریزی غیرمادی همیشه در ایالات سرطان است؟
- نخیر ولی درباره هر حال یا زنگالی که تغییر در ابعاد و ریج آن رونما کرد در داکتر باید مشورت کرد .

۷) آیا در نقاط مختلف دنیا انواع شخص سرطان بیشتر از انواع دیگر آن وجود دارد ؟
- بلی ، طور مثال ، سرطان پستان طویق قلیسوی در میان زنان جاپان به ندرت وجود دارد در حالیکه در ایالات متحده و برتانه وقوع آن خیلی بیشتر است . سرطان مثانه در اروپا بیشتر معمول است ، مردان دانمارکی نسبت به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند . سرطان های سرولرون در هند بیشتر معمول است ، مردان دانمارکی نسبت به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند .

۸) آیا سرطان داکتر کودکان نیز میگردد؟
- بلی . سرطان زندگی کودکان کمتر از پانزده سال را نیست . به هر بیماری دیگر تعید کرد است .

۹) تجربه پای چیست؟
- این یک تجربه ساده و بی درد برای سرطان رحم است . این تجربه چگونه اجرا شود؟
- داکتر نمونه انزوات مهبل را - میگرد و تحت مایکروسکوپ معاینه میکند تا در صورت امکان جیسرات سرطانی که درین انزوات وجود داشته باشد تشخیص نماید .

۱۰- باز هم من زیبایی بودیم. تنها با هم در تکیسی متوجه اش شدم که با خود حرف میزند. در منزل با ر دیگتر تریا بیاید. اویه زیبایی گفتم: در صورتیکه جواهرات خود را به من بدهی. میتوانی پرواز کنی. من بداخله کردم. منظورت از جواهرات چیست؟ جواهراتی را که تزئینت به زیبایی معشوقه اش هدیه داده بود. آن جواهرات ارزش کم از کم ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت. زیبایی با خون سردی تمام گفتم: جواهرات را فروخته ام. یا رد بگرد خان. لت کردم: بترا من خوب میدانم که زیبایی هیچگونه جواهراتی ندارد. زیبایی بدون هیچ حرفی بکس ترا مقابل بترا گذاشت.

سباوون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همه تنان
 موده می دهم که مجله سباوون
 از همین شماره به بعد ((سباوون
 کودگان)) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می رساند
 که کار سود مند و ستودنی ایست
 مبنی بر بذل توجه به نسل بانده
 شما. شما که سر از همین شماره
 بجایی در سباوون یافتید ، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سباوون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید .

همچنان یاد آوری شوم که برای
 صفحه تان بنویسید و بیاورید
 و مطالب آفرینش تان را به
 ادرس ما ارسال دارید .
 درین صفحه مطالبی نه در
 باره شما ، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می رسد .
 آرزو مند هستم ، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب ، نقاشی ، رسامی ،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید .

قازها و قوها

ترجمه: نرگس

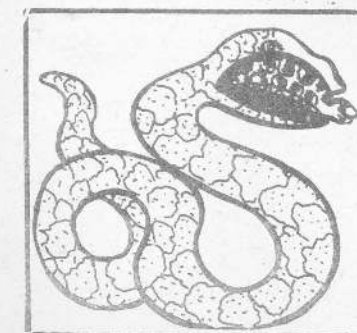
بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند .
 مادر به دخترش گفت : من
 ویدرت برای کاری روم ، تو مواظب
 برادرت باش ! از حویلی دور برو
 و هوشیار و عاقل باش ! مادر بازگشت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دختر
 فراموش کرد که والدین اس به او
 چه امر نموده بودند . برادر خود را
 بالای سبزه هازیر کلکین نشانده
 و خودش دوید ، دوید به کوچه
 رفت .

قازها و قوها پرواز نمود ، پسرک
 را گرفته او را بالای بالهای شمان
 با خود بردند . زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت ، دید که برادرش
 نیست . وارخا شده ، این
 طرف و آن طرف دوید . اما از برادرش
 اثری نبود . دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود . زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا -
 هند داد .

بطرف مزرعه دوید و دید
 که قازها و قوها از دره پرواز
 و بزود ترین فرصت عقب جنگلهای
 انبوه غایب می شوند .
 در همین لحظه درک نمود
 که آنها برادرش را با خود برده اند .
 از زمان های قدیم در سار
 قازها و قوها حکایت میکردند که انها
 اطفال خود را در زدی نمود با خود
 می برند . دخترک تصمیم گرفت
 تا انها را تعقیب کند . بنا شروع
 کرد به دویدن در راه دید که
 تنور ایستاده است .

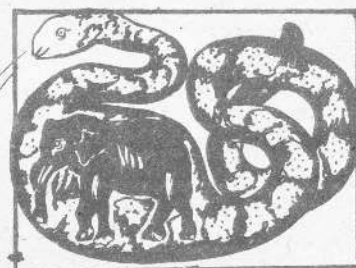
- تنورک ، تنورک ! بگو
 قازها و قوها که کجا پرواز نمودند ؟
 تنور گفت : اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری ، برایت
 میگم .
 - دخترک گفت : او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را کی خورده
 است ؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با باجانم نمی خورم .
 تنور به او نگفت که آنها به کجا
 پرواز کردند . دخترک به دویدن

بواماروی دیو پهل دهمولوسه
 حال کی و هغه وخت می د -
 شرانو دیو هیدل و لولپاره دیو گه
 رسم کره باید هغوی تسه
 توضیحات و کمر ل شی
 دویم انصوری داس و
 شرانو پهل چی دیو دسار
 خلاصه یاترین گیده بوخوابیز دم
 اوخیل تول حواس باید جغرافیسی ،
 تاریخ حساب اود زین گرامر اود ستور
 ته وارم .



په کتاب کی راغلی و: دیسوا
 ماران خهل بنکار همداسی سلامت
 بی له دی چی هی توی ترستوی
 تهری . وروسته بیاتش کولی چی
 له غایه و خولبزی . اووه شپز
 هاشتی ترخوی هغه هضمبزی
 کرا و خوب کوی .
 دای چی ولستل ، بیاسی
 نود هغه شه په هگه چی
 په منگله کی پیچبزی په گلسی
 دول فکر کوی . وروسته می پنسل
 را و اخست اوخیله هلموئی انصور
 و کینی . زمانو پهل انصور
 په دی دول و .

خپله شاهکاری شرانوته
 ضوده اوخته می وکره چی
 تاسو یعنی داهزی ؟
 جواب می راکی : خو ، خولی هلمد
 خلك وپرویی ؟
 زمانو پهل خولی ته وه ، سو



چپرسی شهرزاده

شوی و دیو بوامار انصوری تهر
 استرگو شوی پهنو جوان بانده می
 اخوله لکولی وه . هغه انصور
 داس و .

هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واتمی کسویه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ منگل به هگه لیکل



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
 د فمتا ديد كه يك خانه
 چوبي كهنه باپايه هاي نازك
 و يك كلكين كه يك طرف، د يگر
 طرف شوروي خورده ايستاده است.
 د رخانه جاد و گريسر نشسته
 و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
 د خترك د رخانه داخل شد
 و گت :
 سلام مادركلان !
 سلام د خترك، چرا اينجا
 آمده اي ؟

ادامه داد د رجاى د بلد گه
 د رخت سيب ايستاده است.
 د رخت سيب د رختك سيب
 بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟
 - بعد سيب و خشي مرا بخور
 من به تو ميگويم .
 - د خترك گت : د رخانه
 يدركلان سيب باغ راني خوردم .
 لذا د رخت سيب اورا كك نكرده
 رنگت كه آنها به كجا پرواز نمودند
 د خترك به جستجو ادامه داد و
 بعد رايى كه دران شير ترش جر-
 يان داشت رسيد .

من از باها و نعرها گد شستم
 و بپراهن خود را تر نمودم . ام آدم
 تا اينجا خود را گم كتم ،
 بنشين هرجايى كه دلست
 ميخواهد .
 جاد و گريسيك دوك رابه او
 داده و خود از خانه بيرون شد .
 د خترك به تا بيدن سرد و ز شروع
 نمود . د فمتا از زير اجاق موشكي
 دويد و به د خترك گت :
 - د خترك د خترك!
 شير بروج رابه من بده من د عوص

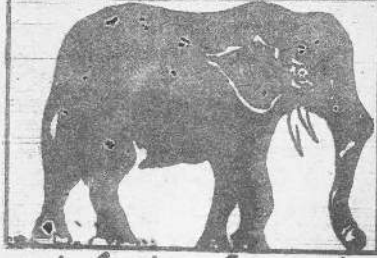
- د خترك به د ربا گت :
 د ربا گت ، د ربا گت آيا ندیده اي
 كه قازها و قوها به كجا پرواز
 نمودند ؟
 - براي تو خواهم گت د ر صورتى
 كه از شير ترش من بنوشى .
 د خترك گت : من د رخانه
 با بايم قيقاق راني خورم ، شير
 ترش تو را كى خورده است ؟
 د خترك مدت مدتي مدتي بالاي
 مزه و جنگل دويد . روزگوتاه شد .

بتوك موضوع مهم را ميگويم ، د خترك
 رنج رابه اوداد و موشك گت :
 جاد و گريست تا حتم را گم كند
 و او تراى شويده و بعد ادرتور
 داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
 د خترك بدون حرکت نشسته و گريه
 ميكرد . موشك به او گت و انتظار
 مكش و برادرت را بگيرد من موش
 تودوك را گرفته ، سره و زيبى تا بسم
 د خترك برادرش را گرفته و فرار نمود
 جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد
 د خترك اى تا بى يانه؟ موشك

جواب ميداد ، من تا بى ، مادركلان !
 جاد و گري حتم را گم و داغ نمود
 آمد تا د خترك را با خود بد اينجا
 بيورد . ديد كه د رخانه هيچكس
 نيست . جاد و گريس ياد كشيده . قازها
 قوها عقب د خترك پريد كه طفلك
 را در پشت من برد . د خترك بسا
 برادرش تا د رايى كه در آن شير
 ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
 قازها و قوها عقب آنها پرواز اند .
 د خترك به د ربا گت :
 د ربا گت عزيز من ، ما را اينهان كن !
 بقيه د ر صفحه (٧٤)

دي . داسى فكري كرى چى دا موضوع
 د دي سبب شده شو چى د همنوي به
 هلكه به باور پيدا كرم .
 هر گله من چى لهمنوي خشه
 كرم چوبى لزشه رضاه به نظر
 رافلى دى پيدا كرى او خيل لومر نى
 انكورى و بنودلى دى خورگورم
 چى رشتار شتاسوي و پياندى -
 خلاصه زى او كه نه ؟ خواهه هم
 د معمول به خيزمايه خواب كى -
 رانتوتى دى : ((داخولر ده)) هغه
 وخت گم نه د بواله مارا نوشه -
 خبرى كرى او نه من ديكرا و اوس
 نه خورلى بنگل او نه له ستور و
 خشه امان من چى د گلف
 بروج ، سياست او د بول دول شمانو
 به هلكه و بنوشه هغه . هم له دي
 امله چى له بومعقول سري سره
 من اشناى پيدا كرى د پيرزيات
 خورش شوي دي .

چه راني هم لهه خدمت راتسه
 و كرم . اكن من شواى به يونظر
 سره د اينزونا خشه د چين تپير
 و كرم . كه سوي نشين په زره كى
 لالهانده شوى وى جغرافيه و سره من له
 پير نژدي خشه ليد لس
 له همدى لرى خشه ده چى
 زه په خيل ژوند كى له پيروشو
 خلكوسره سروكار لرم . له پيروشانو
 سره من ژوند كى دى او همنوى
 له پير نژدي خشه ليد لس



اوه دى توك من دانديو كرى له
 چكلن كار خشه چارچاپيره خط
 را و كيو د اوله دى نه چى لسور ي
 نقاشى من د همنوي خويشه شوي نه وه
 خوابدى شوم . فتمان ، كه همنوي
 وى . هيكله په شه نه پوهي سزى
 او پوهي سزى هم سترى كوونكى ده
 چى تل همداسى همنوي نه توضيحا
 وركرى .
 ميووشوم چى عانه بهل كار
 پيدا كرم ، هغه داوچى لرشم او
 پهلوق زده كرم . وواى او كه نه
 تراوسه پور ي من تولى دنيا نه
 اولوتى كرى دى . اورنهار شتيا



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر میسر است، ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست درموارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غده مسکلی یا تارپارود مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولات فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه اتیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروههاک یا نژاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندواظی و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy)

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارک صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء و استخوانها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیگر. صحت در صورتیکه داکتر از نبدانند، اجزای پروکتوسکوپیدو سکوپ Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسیرز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن. لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپیدو سکوپ یا میشود این ناحیه ها را مشاهده میکند.

قرار پروکتو اینقدر مهم است؟

نیرادر حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه، معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا در صورتیکه سرطانی معالجه میکنند، طوری که سرطانی پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. دیربسی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انبهن بردن حجرات سرطانی تجهیز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طوری محافظت از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایموتوب و رادیواکتیف چیست؟

ایموتوب (برادر) کیمیاوی هر عنصر خاص است. مانند یوالت آهن، یودین و غیره. ایموتوب رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند اندر حجرات سرطانی را تخمیر نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با ان فعالیت امعاء دیگر تأثیر دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت صنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطانی را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با هورمون هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطانی پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت مؤثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز لابراتواری بخاطر اجزای معاینات میکروسکوپ و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکسیرز که برای تشخیص و تدابیر سرطانی مناسب است، دسترسی کامل داشته باشد. علاوتاً این شفاخانه باید با داکتورانی که بهمین منظور تربیه

شده باشند و از این تسهیلات استفاده میسازند. موشور کرده بتوانند معاینات نمایند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطانی را تخمیر نمایند برای تدابیر مؤثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمیر خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمیر خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمیر میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطانی را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکسین)) سرطان چه ؟

ممکنست روزی از این روزها

آیا میتوان سرطان ...

اشکال مشخص سرطانی با استفاده از واکسین جلوگیری نمود.

آیا ویروس میتواند موجب سرطان گردد؟

دانشندان قادر گردیده اند تا برخی از سرطانی ها را با ویروس در حیوانات ایجاد نمایند ولی تا هنوز هم تنها این شک و تردید وجود دارد که مبادا ویروس موجب بروز بعضی از سرطانی ها در انسانها گردد. پیرامون رابطه میان ویروس و سرطانی تحقیقات زیادی ادامه دارد.

آیا امیدی هست که تمام سرطانی ها معالجه خواهند شد؟

بلی، تدابیر جلوگیری از اهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطانی است.

آیا در حال حاضر میتوان بیماران بیشتری را از سرطانی نجات داد؟

در حال حاضر یکی از سه نفر مبتلا به سرطانی را نجات میدهیم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل و تسهیلاتی که در دسترس داریم با تشخیص در مراحل اولیه و تدابیر عاجل این رقم را به پنجاه درصد (از جمله دو نفریک نفر) برسانیم.

دیگران را چگونه میتوان نجات داد؟

باین اشعنان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطانی عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطانی می مردند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا میدانیم که چرا اینطور است؟

سرنی که برای انجمن سرطانی امپاکسورت گرفته نشاندهندند آن است که مردان کثرتی معاینات صبی می پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. ملاتاً سرت مرگ ناشی از سرطان پستان بین مردان قابلتاً به سرت امپدیمک بالامورد. زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری میدارند و سرطانی بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی پردازند؟

برخی آنرا ((کار مردانه)) حساب میکنند و برخی دیگر آنها را میگویند که فشار کار مانع آن میشود. علت هر چه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطانی های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطانی پروستات، جهاز هضمی ریه، بیشتر از سه پنجم تمام سرطانی های مردان را تشکیل میدهد.

سرطانی در زنان

اشکال خیلی معمول سرطانی در زنان کدام اند؟

سرطانی پستان، امعاء مستقیم و پروستات از جمله سه چهارم تمام سرطانی ها در زنان مصوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطانی پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها را از طرف داکتر معاینه شود. او بایست همپتان روش مناسب متناسب با سن و شرایط جسمانی خودی پستانهایش را یکبار در هر فصل از این ریش استفاده کند.

بقیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزینیم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریں وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از روش خوشی را بدانیید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتس نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حسابات و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی مهاجنگ کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرخصانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هموعمان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راهر کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را آنها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دل تان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و استواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دل تان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کاروبار زنده گی چیزی نیست که بدون همه و شروفونابه سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تصمیم شما برای ترک گفتن خانه وزنده نه معقول نیست . بهتر است در فکریات زنده گی و تفکر خود باشید . دل بستگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس در گرانمایه غضنفر، کشور را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیس درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله اندانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختص جوان در بوهندتون عوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک کپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیاوون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قایل ترییدی ندانم، هر انسان میتواند عنرمند نیز باشد.

باز هم آیا فکر کنی کی که این دو بخش کار، در ایوبی سبیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، کپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالینگ را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشور های پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکنند.

با استفاده از نقاشی، روان انسان ها را میباشگافند و به کمک ژورنالینگ و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستد سعی میکنند. و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالینگ، شاید به خاطر خدمت به آینده های طبابت کشور ما باشد.

مسلك مقدس طبابت، مسلك بسیار وسیع و بسیار پربهاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید) صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیاوون همکاری ات را درام میدی تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیاوون و

جود دارم.

— یگان کلانکار مایت را در این روزها در نشریه اخبار هفته می بینم اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کار عایت زیاد علاقه میکنند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من ادم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید افتاب به در انگشت بهمان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من فکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شماره فک خودتان میگدام دلنشان با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از همتی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره ای بیش نیستم. به ایمن خاخرنم سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه ۲۰۰۰ خند هفته اخبار، هم خودت استی و هم ریسمان شیر افاتیونی حالا اینرا بگو که شیر افاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیر افاتیونی را میبراست.

— منتها انشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد.

— شاید بخود هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشی؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— نوره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجویی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاوون، ازین که حاضر شدی به سوالات ما جواب ارایه کردی از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراك کم و کپ های خوش درام بگیرم.

— کدام بزرگم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکر تان را بگیرید که کدام اعنگه فرمایش ندید.

زنی با هزار و یک نام

تعلو بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول وجنس بکر قصد خفه کردن او را داشتند و کمال ناسخه را فرخواندند و صیت نامه خود را تحویل دادند. نشر به این صیت نامه جمع صد گزاری امانت در بانک را با مستحاشی به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه خیره اهدا کرده بود. هرگز تصور میکرد در جمعه موعود به ارض ملیونها جواهر و طلا آلات نگهدار می شود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعه را پرازیته و در میان پنه یی نی دلایان فو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جای ساخته بود. مرحومی به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر و دیگری هم جمعه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهدار می شود. سارساک بدینگونه در دل سل فصل میکند که چون شاهرا قصر ارزش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد. ولی جمعه از نشر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوی جمعه بی بهره مقصود. شخر مرحوم این بوده که تو مرا مثل این نی از پوست و گوشت جدا فرسوده کردی. و بعد همیشه او را با خنجر بیاورد. علت اینکه آخرین روزهای زندگی اس را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین رنایت نهانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نظر من آورد که بعد از مرگش چه واقع خواهد شد. ۰۰۰ شرا هنوز بدن اس سرد نشده. بتول و عاشق چه شاح او نزد وکیل می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود راه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. و صیت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعه صد گزاری امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منقر اند از آن جمعه ملیونها. ثروت بیرون آید، وقتی حاکم نی فرسوده قلیان را از میان پینه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایسن است ۰۰۰))

وجنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتوی جمعه، کاملاً کفایت حال ترا میکند. اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت راه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند برنی داشت، تصور از یا افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او را شاد می داشته است ولی چنانکه گفتیم هر نیت سارساک در هر کارگی که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد. درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخود ((جمعه)) بانک راه همسرم بتول و قصر راه موسه خیره بدهید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر راه همسرم بتول و جمعه راه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایسن وصیت فراموش او شده هدین ترتیب قصر به بتول و قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسانو را فرسود. به اتان عنینم. عزیز کم که ۰۰۰ این حریف چندی بعد پولها را بجه زده تا پدید گردید و بتول در میدان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تا کون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش راهم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسنام ((کلبو اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در عیانت های رقص که در کلبو ((اعیان)) داده شده، رفت ولی چون دیر زمان نیست با مسافل اشرفی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نی زتم، فرزند این از هانم بیرو است. ۰۰۰ درین حرفی نیست. شما باید به کلبو اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینک ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۰۰۰ یعنی یک رشته خانواده کی ۰۰۰ تنها ۰۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۰۰۰ بسیار خوب فرزند ۰۰۰ خدا نگهدار ۰۰۰ سعادت همراه ۰۰۰

حیرانفونگی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

تړدو زېم هسې کال بهی پرته
له کچه فاره پاکلاښ ش اولگه
کله د سترې پرمه داهم تابختی -
چی د پهلوی شمانتکی مسالودسل
سره یوکلای په یوه وخت کسې
دوسمقی اله هم فزول کیدان ش
لکه شنگه چی لهدل شوی د ی -
نهیگوف د پهلوی مسالوسره مسو
لغای دوسمقی یوکلای الی هم
غږ وی .

نهیگوف هسه کوی ثابتسه
کری چی هراتان کولای ش -
د لودول ورتیا پیداکری اولسه
همدغه کله تل داس نظرونکی .
سه خیره داده چی داول -
استعداد د ی ساری استعداد
په نامه نه بلکی دغه استعداد
په نامه پادکرچی دتپنونیو
په نتیجه کی ی وده اهریشتگ
کری اوهدارنگه ، نهاتوی چی
((هغه شه چی په نپی کسې
په د ی ساری اوتارز العاده
په نامه یادشې بهرلر به
ولیدل ش .

نور په رسی کسې لوموند و
شورونکونو کوم ایه ذهن
کی ی په هماغوتاکوشمانسو
بدلیم . دحفظ کولودغه لاره زمانه
پاره بهیره اسانه تاهمزی میسه
عدد ونیاندن ی هم دهنسوی
دینه حفظ کولوله پاره درنگوسو
نومونه ایسې دیلگی په توگه
صفر یعنی سپین ، بی معنی ایسی
دو یعنی تپاوداسی نور . په
معنی صورت د شعراولواوزده کولو
پروصه د رنگونو د بدلیدونکو -
ترگهونوشخه جوړیژی اوهغه
وخت پی وروستی نتیجه تر
لاسه ش نورنگونه بیرته په خپل
ذهن کی دمدونوپه لوی بدلیم
نکرکوم چی د شعور خاروق العاده
نوب په همدغه نکی کی مشخص
کزی)) .

دغه اوتپست نوری غیرمادی تپهسی
هم بهریراویه اسانی سره ترسره
کری . همدارنگه د یوکلایچتپه
سره سم ولسی اواوی د زدم خسه
کزی)) .

((زره له دی لمایه شخسه
پلی کوی ته سم ، تاسی دیوسوی
دانی پلاستیکی کری چی یوکلای
زنگونه ولری ، په بیورسی کسې
لوموندی کری . کله چی بهرته
ستاسی داشاری سره سم راوتی
یوانی یوه شمه وړه کوم اویرو
بهدارده قول رنگونه پاله کسې
اهاله پی لیری شخه په پرله -
پسې ډول یادیم)) لکه شنگه
چی ولیدل شول نهیگوف په خپل
ذهن کی دکری یوکلای ترکسې
دحفظ کولوله پاره یوانی شو
شمی فکر وکړ .
نهیگوف دخپل دغی تپهسی
پتاراز داول خرگندکسې :
((دکار داسانتقاله پاره په ذهن
کی په هر رنگ باندن دیو جسم
نوم زدم د یلگی په توگه ایی -
رنگ یعنی کوتره ، نهورتگ معنی
پشو ، تپورنگ یعنی مزاداسی

کوکچه تابه خال

بقیه از صفحه (۶۲)

یک روزک دلم پرازم بود خواست نزد پدر برم
آدرس مکل او را گرفتم برلم گفتند چه حکم ، گفتم
کاش دارم وقتی بکوچه رفتم ((او)) در مقابل آمد
غزال در آغوش بود ، سلام کرد ، گفت با لای تپه
مادرت میروی ؟ گفتم : نی ، با لای جسم به روح
پدرم میرم ، برایش گفتم که من در چه حالم ، چه
بی وقایع های که این دنیا دارد ، همه لش در -
تقدیر من خالصه شده اند .
او نظرم می دید بهمی گفت : تو چه زندگی پر
از شمشیر و فرانی داری ، واقعا تو ... حرفش را -
بپدم و گفتم : زندگی به غش نمی آرزو ، آگه هر چه
میکنم ، همین بقدر آرام می گذرانم .

بخانه پدر رسیدم شام بود ، آسمان تیره بود ،
برف در کوچه ها پاتی بود ، باد سردی به گونه های
من وزید ، نزدیک دروازه تپه رفتن رسیدم ، کوچسه
دروازه راه بارتکنک نبودم تا آنکه یسری دروا
گشود ، اسم پدر را گرفتم ، با مستاتی که داشت
گفت : فرمایین افاضت شرف دارین ، بدرون چلیسی
رفت ، چلیسی کوچکی بود ، خیلی پاک بود ، در -
دهلیز رسیدیم ، خیلی پاک و منظم بعد آن دروازه
اتاق صالون را گشود ، بدرون اتاق پا گذاشتم
عکس در اتاق نصب بود ، یک مزه که حدود ششای
سی ساله را داشت بطرفش خیره شدم گمان کردم ،

پدرم است . در چوکی نزدیکی که در پهلوم قراردا
نشستم ، در باز شد برخاستم ، زن نسبتا جوانی
داخل شد به او سلام کردم ، او هم سلام کرد و رسید
چیکاری داشت گفتم فی اقای ... کار دارم . ایشان
تشرف ندادند . گفتند می آیند ، رفت و لخته یی بعد
صدای یک مرد در دهلیز پیچید ، دستگیره چرخید
آنطرف در پدرم بود بداخل خانه آمد ، حورت زده
بطرفم نگریست ، سلام کردم ، دستش را بوسیدم او که
چشم از چشم بر نمیداشت پرسید : شما اسم تان ؟
بالمخندی گفتم : من یادگار مهم تان هستم ، چشم
هایش برق داشت ، سر از انباشناخت ، به آغوش گرفت
سرابایم را لرزیش فراگرفت ، رهم را بوسید و گریه کرد .
پرسید چرا و قتهای قبل نیامدی .

گفتم : پدر ، نمیتوانم پدر بگم اما بهرحال مرا -
بهخشن ، من برای تو خاعی یک دردم که ...
برایت بگویم آمده ام ، قصه زندگی ما را برایش گفتم ، غم
هایم را ، درد هایم را ترسیمی از مادرم را برایش دادم
گفتم : پدر ، تو مادرم را در بدبختی انداختی و نتوا
را بدبخت ساختی اما او خوشبخت بود و مرگ به
رهش لبخند زد ، تقدیر او به تقدیر من گنجانیده شد
در بطن او من بودم ، من برای باقی غمهایش در ایسن
دنیا ماندم و امروز مرا شوهری مثل تو رائده است ، پدر
تخنی که به مادرم زرع نمودی در من درو می کنی .
پدرم را بخدا سپاریدم و تنها به تپه شریکسار
رفتم ، باردیگی نتوانم رفت و بر مرز مادرم باتسی
غمهایم را بخوام ریخت .
په خلیج عظیم بار زندگی زامن کم و مادری می
باشم تا شاید روزی غمخواران باشم و در زندگی یک
امیدی .

په نا آشنا کی آشنا

د (۲۳) مخ پاتی

شعری داسیرولس فریاد دی چی
دستم او استعمار برضد چینسی
وهی او د خوشاله اوسو کالسه
راتلونکی زری ویرکی خلك میازنی
ته را بری او د سکوت او جو پتیا توژ
غرونه نرویی .
نیتود ((تورو)) په درد ، در -
دیده ، خوله ((سپینو)) سره یی
هم د بنی نه در لوده . هغه
د ابارتاید نه پخلایکد ونکس
د بنس و .
دغه شترشاعر ، طبیب او -
سیاستدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر
په میاشت کی داوه پنجموس کلنسی

په عمر به داسی حال کی چی شپه
اوروخ دخپل وطن او وطن الو -
په خدمت لگیا ، مر شو .
زده شو
وویل شو .
اوه لرگین قایق کی ویر ل شو
انسانانویه متروک و وراهه
اوه بنارونکی . . .
له هخ ډول نپه برته وویل شو
د هخی وروستی پنی سکې د یو بر
خلوروی برخې لپاره
و وویل شو
د لاری په دور وکی یی په تپه ن
د سپکاوی گره پریوتی .

وقتی کودک در آب ...

بقیه از صفحه (۳۱) خلقت پیر د ازیم

که امروز در جهان میلیون ها
انسان وجود دارد که آبیازنی
نیس توانند وموتب خطرناک ناشی
از این حقیقت همه روزه صد ها
انسان را بیکم مرگ می کشاند پارا
معنقد به آن می سازد که طریقه
چارکونفسکی ارزین هلی نمودن آن
رادارد .
در اتنای تولد د خترک (ایا)
ناینده سازمان بین المللی
حفظ الصحه د وکتورواگرهسم
حضور داشت او در باره د ایس
در آب نظر مثبت داد . ولی دو -
کتوران ولادی ونسائی اتحاد
شوروی اکثر مخالف چنین نوع

ولادت می باشند ، آنها می گویند :
در صورت تولد در آب طفیل
از ماحول (باستو ریزه) به ماحول
غیر باستو ریزه باز حرارت مسافتد
به حرارت غیر مساعد گری نماید
و بر علاوه اگر مادر طلق در اتنای
زایش د چار خونریزی گردد
چطور می توان به او کمک کرد ؟
امادرو اتعتی امر در حالت تولد
هادی آیا طفل در ماحول
یا شعوریزه تولد می گردن در واضح
است که به مشکل میتوان آنرا
باستو ریزه نماید ، به علاوه تسلیم
تولدات د رشفناخانه صورت
نیس گزید . مساله دم تغییر
حرارت است که بهر صورت حرارت
هوای حرارت داخل رحم مسادر
تفاوت کیفی دارد . راجع به

مستدیوی عکاسی جهان نما

عکاسی محافن خوش شاعر طهور
رنگه وسپاه وسیندی می یه بزد
ادرس شهر مزار شریف متصص
شفاخانه ملکی شمال روضه شریف
تلفون ۲۲۹۴

در ارتب نامها و مطالب ارسالی شما

خواننده گان گرام و عزیزان

قبل از همه از تأخیرنشرات مجله خود بوزش بخوانیم که به نسبت کمبود کاغذ بان مواج بودیم در مورد نام هایشان باید گفت که همه روزه نامه بر محیط شما به اداره مجله می رسد نامه نظریات و پیشنهادات و انتقادات شما قرار میگیریم از آنجا که تعداد نامه های دوستان بی نهایت زیاد گردیده برای ما مقدور نخواهد بود که هر نامه را بطور جداگانه پاسخ بدهیم لذا نامها ما را بخوبی نمیشناسید و نام های دوستان ارتباط میگیرد به چاپ رسانیم و مطالب ارسالی دوستان در حالی که قابل چاپ باشند در ستون ها و صفحات معین نشری کنیم البته نامه های که

حاشی نقاط نظریه پیشگادات چاپ خواهد شد

دوستانیکه نظریات شان را رایج کرده اند :

یاسمین مباح لطیف زهره ترشی آرن سعیده همدان محمد اسماعیل برهان ابوالی نادل نوید شفیقه عافی معتمد حمید فیز خواننده گانیکه برای مجله مطالب خوب ارسال داشته اند :

یاسمین مباح لطیف هنگامه شعل زینا شعل محمود شعل لیلانوب گلآب زاده و تریا محمد زاده محمد اسمعیل برهان ابوالی توریکی امیری عبد الرحمن محمدی بعیر خدیو سعید سوریار و دوستان شان حکیم وداع غلام نقشبندی مریم حبیب الله قمر گل عبد الاحد تاج محمد لعل اختر میرمحمد حید رحیمی فیه حبله ازلیله زنگنه

فوت خیال محمد حمیدی شکیبا حبیب زوی راغبه رحیم همدانیه مؤمنه فوزیه میراد سوسن نجوا شاهپوری فامی نایب خیل لیلما امید نسری زهرا احمدی مؤمنه حکیمی ماریان عیزی زینه توخی فوزیه احمدی فوزیه فنگسار زولیا باریان زاده عبد الوهاب تمیم فیکر آذر هارون سعید لعل خان نایب بقلیس موسی محمد الناصر شرفی محمد سوری حبیب ماریان نوروش عاده زهره فزانی بیله کوش هستانی مریم ازهر مرزار شریف نسیم حید رحیم فیلو و احدی فلام محمد قادر برهان بولسزنی محراز جوان امد الله خازن ماریا بقلیس احمدی عزت الله همدرد فوزیه به امید الواحد بیبا شکیبا را سید الفیقه قمر گل عبد الرزاق ماهون عبد الحکم سحر احمد طرا احمد زوی زنگنه

محمد هاشم حسنت نوزنیا

احمد احمد زوی مستوره همدانیه سعیده عزیز زوی فزیه خلیلی سعیده آریا با نه معر احمد شیر زوی سعیده سیلا فزیه خلیلی فخرنا زهره سید رحمن بساوری حمیده یکنار فربیا سعید فلورا اتقی فوزیه خلیلی مریتا خلیلی منیره بروانه محمد حسن سراسر محمد حبیب لیمان عمایسون فلام سخی ذبیح الله خواننده گان که بر شه های شان را با ما در میان گذاشته اند :

هنگامه شعل سید پلا سوریار و دوستان شان حکیم وداع قمر گل نقشبندی مریم حید رحیم همدانیه سعیده سوسن نوروش زینا شعل سوزنی حید رحیم و دوستان شان حکیم وداع قمر گل عبد الاحد تاج محمد لعل اختر میرمحمد حید رحیمی فیه حبله ازلیله زنگنه

مستوره لیلما عرفان سعیده نصیر احمد نصیر الماس سیلا انوشه تادری روان حللی لعلی برید من محمد فوت سیما سعیده سیلا فزیه خلیلی فخرنا زهره سید رحمن بساوری حمیده یکنار فربیا سعید فلورا اتقی فوزیه خلیلی مریتا خلیلی منیره بروانه محمد حسن سراسر محمد حبیب لیمان عمایسون فلام سخی ذبیح الله خواننده گان که بر شه های شان را با ما در میان گذاشته اند :

هنگامه شعل سید پلا سوریار و دوستان شان حکیم وداع قمر گل نقشبندی مریم حید رحیم همدانیه سعیده سوسن نوروش زینا شعل سوزنی حید رحیم و دوستان شان حکیم وداع قمر گل عبد الاحد تاج محمد لعل اختر میرمحمد حید رحیمی فیه حبله ازلیله زنگنه

روزری نحسی مادر کلان خود را نزد دکتر عبد از معال

پوشه شفا بر روی روحی دارد باید که نرسد کند

نواحه گفت آخر دکتر صاحب مریم شما محراب نواحه و نواحه است چه نوعی کند

مادر کلان با خشم زیاد میگوید او چه تویمانی یاد دکتر صاحب

کسانی که چنین خون شان زیاد است خیلی مفید است همچنان کسانی که مبتلا به امراض شکم استند خوردن زرد کوهیسه شده چه به علت داشتن انوسولین در زرد کوهیسه مفید شده است

نیله (کوهستانی) از خونچال خان مینه

کینه بد شنی نزاع های قدیمی را تازه میسازد اما محبت تو همین هارا نادیده میگیرد

موسیقی نیروی حیرت انگیزی است که بطور موسیقی خاطره های پرتیزین تیرتاز پای زنده میگرداند دل ما پیدا میبندد

ارسانی عزیز نورین از لشکر سوری

محکمترین حلقه زنده گس همدان است

افلاطون ارسالی بنام نه زهره حواد عشق

۱- عشق کوتاه امان دوران حیات از آن کوتاه تراست

۲- برای مردم عشق دنیا حکم قبرستان وسیع را دارد

۳- عشق کورا است اما راه خود را در همه جا بازمیگرد

۴- گرسنی دشمنان تو مینماید عشق آتشین من است

هورنگوش

۱- برای مردم عشق دنیا حکم قبرستان وسیع را دارد

۲- عشق کورا است اما راه خود را در همه جا بازمیگرد

۳- گرسنی دشمنان تو مینماید عشق آتشین من است

حسد از خوشبختی دینسران رخ میبرد

کوتاه ترین فاصله بین ازل و ابد زنده گمست

زن هر قدر که سخن بانماید شیرینتر است

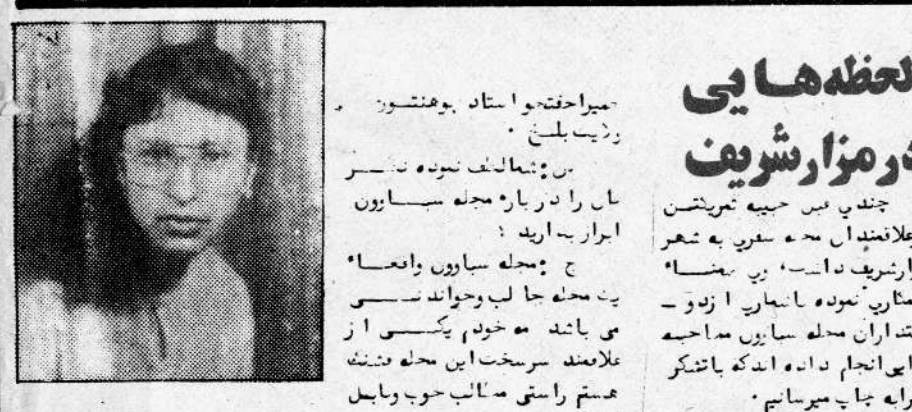
ارسانی محمد غمازین حمید سوزان د

لیمو برای درمان تمام امراض قلبی مفید است زیرا عملد ترتیب حرکات قلب نشیبید بدنی هنرم و مسموم کید است برای این کار لازم است آب لیمو جزیره جیره یا تنفس میوق نویسد

ارسانی محمد ظاهر

نامه های از فناریاب

لحظه های در مزار شریف



باغچه ای که به دلمه سایبون برام میزنه در تار برید است آوردن آن با تمام مشکلات میام من به نسبت اینکه مادر دور دست ترین مناطق کشور زنده گس مینامیم که نام ولسوالی دولت آباد فارابی میسازد در منطقه نام بسیار جوانان با احساس و با دوری در زمین خرد ابرار مجله سایبون استخوان جوانان ما نیز درها دارند دل شان میخواهد فائقه بخوانند و با شامل مسائلی گردند اما درین و دردی که نسبت عدم مساعد بودن ارتباط و روزگار در همه در رفته ما به آخر حسرت میبویم زند زار و زاری رفتن و پرتلاش جوانان افغانی ندانند گس ارسال خواه نمودیم با هم تمام مردم در تمام بی و بیست دره نامنه صلح از ای زمین گس که در خوشبخت یا خند یا این از و ارساله در این نام دعا ها میسازیم

مجلسه سایبون در ولایت ننگرهار

نظریات خواننده گان

مجلسه سایبون در ولایت ننگرهار

طاهر لیلی موسی از شهر مزار شریف

مجلسه سایبون خلیلی ها

مجلسه ارزنده بود و من یکس از جمله علاقمندان می باشم

مجلسه خلیلی خان دل در میان کم یا استیکه به بسیار ممکن بدست می آید نیت هر ماره انرا امانه می کند را خون مان و بجا به درنشی این امتیاز را بد و ز خود نم آید آمانک

نات این بی نهاد بند سس باشد مؤمن باید

میرا حق تعالی استاد بجهت خود زیت بلخ

با هر وقت که بر روی امان نگار محسن ممتاز سال چهارم در سال یاد میات استقیوت بیده اگوزی

مجلسه سایبون خلیلی

تمامک یا استیکه به بسیار ممکن بدست می آید نیت هر ماره انرا امانه می کند را خون مان و بجا به درنشی این امتیاز را بد و ز خود نم آید آمانک

نات این بی نهاد بند سس باشد مؤمن باید

گفت خلیلی بسوده گفتا به خواب بینی گفت گوشت میسند گفتا در آب بینی

گفت که در خون ن نان سفید چگونه باشد

گفتا که معده ات را در ریج و تاپ بینی

از فلورا نسیم

گفتم خیالی بسوده گفتا به خواب بینی گفت گوشت میسند گفتا در آب بینی

گفت که در خون ن نان سفید چگونه باشد

گفتا که معده ات را در ریج و تاپ بینی

از فلورا نسیم

مستوره لیلما عرفان سعیده نصیر احمد نصیر الماس سیلا انوشه تادری روان حللی لعلی برید من محمد فوت سیما سعیده سیلا فزیه خلیلی فخرنا زهره سید رحمن بساوری حمیده یکنار فربیا سعید فلورا اتقی فوزیه خلیلی مریتا خلیلی منیره بروانه محمد حسن سراسر محمد حبیب لیمان عمایسون فلام سخی ذبیح الله خواننده گان که بر شه های شان را با ما در میان گذاشته اند :

کینه بد شنی نزاع های قدیمی را تازه میسازد اما محبت تو همین هارا نادیده میگیرد

موسیقی نیروی حیرت انگیزی است که بطور موسیقی خاطره های پرتیزین تیرتاز پای زنده میگرداند دل ما پیدا میبندد

ارسانی عزیز نورین از لشکر سوری

محکمترین حلقه زنده گس همدان است

افلاطون ارسالی بنام نه زهره حواد عشق

۱- عشق کوتاه امان دوران حیات از آن کوتاه تراست

۲- برای مردم عشق دنیا حکم قبرستان وسیع را دارد

۳- عشق کورا است اما راه خود را در همه جا بازمیگرد

۴- گرسنی دشمنان تو مینماید عشق آتشین من است

هورنگوش

۱- برای مردم عشق دنیا حکم قبرستان وسیع را دارد

۲- عشق کورا است اما راه خود را در همه جا بازمیگرد

۳- گرسنی دشمنان تو مینماید عشق آتشین من است

حسد از خوشبختی دینسران رخ میبرد

کوتاه ترین فاصله بین ازل و ابد زنده گمست

زن هر قدر که سخن بانماید شیرینتر است

ارسانی محمد غمازین حمید سوزان د

روزری نحسی مادر کلان خود را نزد دکتر عبد از معال

پوشه شفا بر روی روحی دارد باید که نرسد کند

نواحه گفت آخر دکتر صاحب مریم شما محراب نواحه و نواحه است چه نوعی کند

مادر کلان با خشم زیاد میگوید او چه تویمانی یاد دکتر صاحب

کسانی که چنین خون شان زیاد است خیلی مفید است همچنان کسانی که مبتلا به امراض شکم استند خوردن زرد کوهیسه شده چه به علت داشتن انوسولین در زرد کوهیسه مفید شده است

نیله (کوهستانی) از خونچال خان مینه

کینه بد شنی نزاع های قدیمی را تازه میسازد اما محبت تو همین هارا نادیده میگیرد

موسیقی نیروی حیرت انگیزی است که بطور موسیقی خاطره های پرتیزین تیرتاز پای زنده میگرداند دل ما پیدا میبندد

ارسانی عزیز نورین از لشکر سوری

محکمترین حلقه زنده گس همدان است

افلاطون ارسالی بنام نه زهره حواد عشق

۱- عشق کوتاه امان دوران حیات از آن کوتاه تراست

۲- برای مردم عشق دنیا حکم قبرستان وسیع را دارد

۳- عشق کورا است اما راه خود را در همه جا بازمیگرد

۴- گرسنی دشمنان تو مینماید عشق آتشین من است

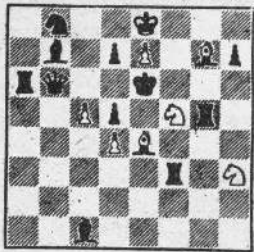
هورنگوش

۱- برای مردم عشق دنیا حکم قبرستان وسیع را دارد

۲- عشق کورا است اما راه خود را در همه جا بازمیگرد

۳- گرسنی دشمنان تو مینماید عشق آتشین من است

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

پرسش اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص آیا غم و بس

چون جرس بیخبر زمزل ز راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعرا و گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و گری - در آغاز انسانها

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

شت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگه می خورد - خدایا.

سازگاری

حسین

۱۱- دشت - معکوس

آن هوشیار است - از مردم بول
خیرات میخواهد.

۱۲- خوشنود - سرنا -

۱۳- انصار - فرار

تاگهانی حیوان - غضروف
اصطلاحی.

۱۴- صبح -

۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک

کشور - امروز پشتو - ناشنوا

۱۶- معکوس آن نخ

است - دزدی.

۱۷- خالیکاه - بخشش

یکم - بومیان جمع آنست.

۱۸- مفرد جواهر -

معکوس آن عددیست - راه -
عسودی.

۱- مفکوره - اندوه - آنچه

لدید دارد.

۲- شادابی - کار -

نصر - بافشاری احقانه.

۳- معکوس آن یکی از دریا

های کشور - خانه - بزرگ -

از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -

ضمیر غایب.

۴- بین شب و عصر - لشکر

ندیده کی - دو

۵- بیخ و ریشه - سه صد و

شصت و پنج روز - آبیازی - د و

باره.

۶- سکوت - فاعل آن

ضارب است -

۷- مخاطب متکلم - مداوا

صاحب باور

۸- معکوس آن کرایشی

نیست - ترسیده - در هر دو

مشو.

۹- بلی - جزای بی سر

گونه را ترمیند - بر باد.

۴- د یوز - نفس پشتو

معکوس آن مادر بزه است -

مشکوک آن فاعل است.

۵- تند رست.

۶- لیلیو مادر آن است -

الهی - معکوس آن آهسته

است.

۷- راعمه - شعر

(اصطلاحی) - شعری منسوب

به یوسف مصر.

۸- مراسم بعد از عروسی -

دشمن شیشه.

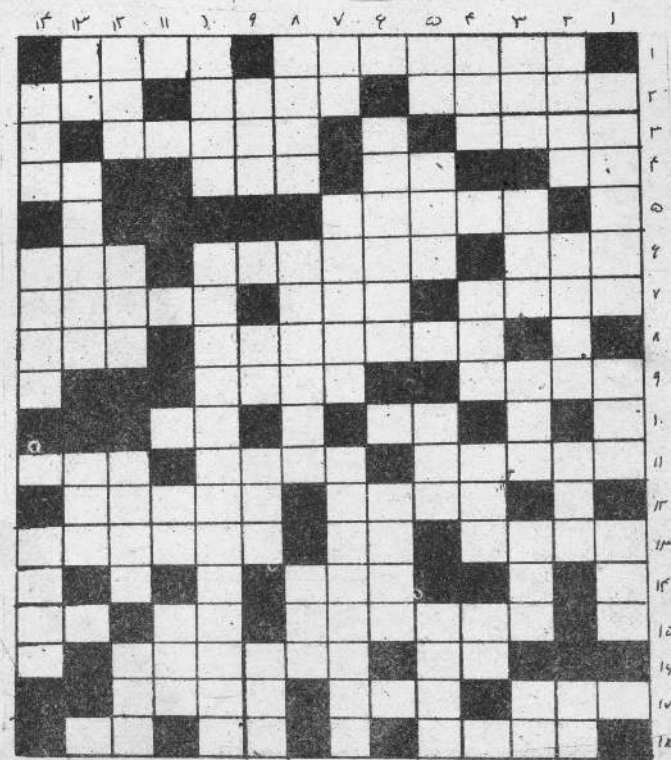
۹- گل نشکفته - معکوس

آن شب مانده است.

۱۰- فساد - کلمه

حلول

- افسی: کج : اند به
- ۱- عمه در جستجویش
 - استند - بخت.
 - ۲- آرزو - بعد از هجران
 - ارزش و بها.
 - ۳- سخن چین - خو -
 - شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن و شوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوا را سرکشیدند .

حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

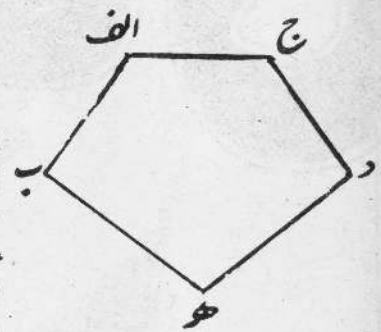
آرترافت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری را نسبت به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است .

باشید ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سباورن شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید .

اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) را به اندازه ۱ دورتر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۲ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و بمعنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در بوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (از دورا هیکه

سرگرمی

سرگرمیهای این صفحه را محمد حسین درخشنو نگار اختتامی مجله از فرستاده است .

و (صالح) به تشناب رفتند و - (محمد الشافی) جهت خریداری لیمونات رفت .

در زمان کسی که دیگران بیرون بودند (صالح) با (محمد رحیم) و (نجار) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه (مامور) با (احمد نواد) و (ظفر) در مورد اداره کارش صحبت میکرد .

اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکه توانسته به الیوم تکت پستی دستبرد کند .

سرگرت دود کنند .

- ساعت ۷:۰۰ : (آهنگر) با (ظفر) و (حسب الله) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .

- ساعت ۷:۴۲ : (بدخشی) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .

- ساعت ۷:۲۵ : (دهور) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .

- ساعت ۷:۲۷ : (غلام سخی) با (سلیمان) به دهلیز رفتند تا سرگرت بکنند .

- ساعت ۷:۲۹ : (نجار) جهت خریداری لیمونات ، (احمد نواد) به تشناب ، (عنیزی) برای چای دم کردن رفتند .

- ساعت ۷:۳۳ : (نادری) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان (باغبان) به تشناب رفت .

- ساعت ۷:۳۷ : (شا هیور)

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .

برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت (نادری) تخلص میکرد . در اتاق در در طرف (هتیر) عضو دیگر جمعیت ، (محمد نادری) هکن دیگرشان که (دهور) بود شسته بودند ، (ظفر) وظیفه اش (باغبانی) است و اسم او (حسب الله) نیست . از (شاهپور) شغل اش (نجار) است و (بدخشی) شغل (سلیمان) را داشت .

- ساعت ۷:۰۵ : پروانی با مامور و (محمد رحیم) به تشناب رفتند .

- ساعت ۸:۰۰ : (هتیر) و (لم) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به همدیگر نشان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده (۷:۱۵) دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷:۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند (هتیر) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پرچون از نزد بکتین
دکانهای نزلستان، وطبور
مسده از طاهر لغینند در کوچی
بارکت در شتاب ناما بیست

صحت طفل قانرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
آدرس: مارکت جوار مکتب اهلہ، مرہم.

تابش ویدیو کست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا بزا از آرتاش ویدیو کست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرخان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

عبیدیان لستد

یعنی اطمینان و صرفه جویی

مختص
نمزل دوم سرای خورد هزارگل مقابل مسجد خشتی
ویا تجارتخانه حاجی سفیانه عباسی

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا، روپین، کیوتایان، ار
وزنه های آنها از با اعتبارترین
کسی های جهان به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فروش
میرسد.
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: شهر نو
مقابل رینگ بندازی



ارزیدام تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استقاده
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بار هم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

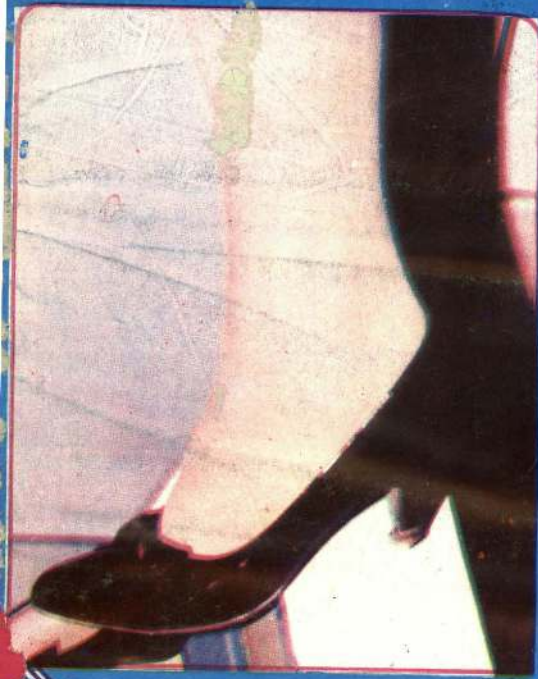
افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و

در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بوتها را با قیمت مناسب
فروشنده
مشترک در صنعت بوتها است
تجارت

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**